

امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی



نورمن ایتسکویتس

استاد دانشگاه پرینستون

برگردان احمد توکلی



امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی

نورمن ایتسکویتس

استاد دانشگاه پرینستون

برگردان احمد توکلی

نشر پیکان

تهران، ۱۳۷۷

Itzkowitz , Norman

ایتسکویتس، نورمن، ۱۹۳۱ -

امپراطوری عثمانی و سنت اسلامی / نورمن ایتسکویتس؛ برگردان احمد توکلی. -
تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۷.

ISBN 964-6743-29-3

۱۶۳ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

عنوان اصلی: Ottoman Empire and Islamic tradition.

۱. ترکیه - تاریخ - امپراتوری عثمانی، ۱۲۸۸ - ۱۹۱۸.

۲. اسلام - ترکیه. الف. توکلی، احمد، ۱۳۱۴ - ، مترجم
ب. عنوان.

۹۵۶ / ۱۰۱۵

DR ۴۸۶ / الف ۹

۱۳۷۷

م ۷۷-۸۵۷۸

کتابخانه ملی ایران

این کتاب برگردانی است از :

Ottoman Empire

and

Islamic Tradition

by

Norman Itzkowitz

Princeton University Press, 1972

چاپ اول: ۱۳۷۷

شمار نسخه های این چاپ: ۱۰۰۰

حق چاپ برای نشر پیکان محفوظ است

چاپ: چاپخانه سهند

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

خیابان ولی عصر - بالاتر از پارک ساعی

خیابان ساعی - خیابان اشکانی - شماره ۱۴

تلفن و دورنگار: ۸۷۹۴۲۱۹ - ۸۷۹۴۲۱۸ - ۸۷۷۲۲۶۷ - ۸۷۷۲۰۲۹

شابک: ۹۶۴-۶۷۴۳-۲۹-۳ ISBN 964-6743-29-3

فهرست

۱	گفتاری از مترجم
۱۷	مقدمه نویسنده
۲۱	فصل اول: از امارت تا امپراتوری
۶۷	فصل دوم: جامعه عثمانی و سازمانهای آن
۱۰۰	فصل سوم: بعد از سلیمان
۱۳۱	فصل چهارم: فلسفه و وجدان عثمانی

گفتاری از مترجم

رساله‌ای که از دید خواننده می‌گذرد از طرف محقق آمریکائی Norman Itzkowitz استاد دانشگاه پرینستون تحت عنوان Ottoman Empire and Islamic Tradition در سال ۱۹۷۲ درباره تاریخ عثمانی برای آشنائی و اطلاع مدرسین و دانشجویان آن رشته تهیه شده است. محرک من در ترجمه آن دو نکته بود یکی آشنا کردن ایرانیان با تاریخچه دولت عثمانی همسایه و رقیب متخاصم چند قرن ایران و اینکه چگونه مردمی ایللیاتی از آسیا برخاسته و توانستند بر روم شرقی یا بیزانس که همنشین روم (اروپائی) رقیب و دشمن هزار و پانصد ساله ایران مسلط شده و جای آنرا بگیرند ولی مهمتر از آن توضیح رمز موفقیت آنها و سازمانی بود که این نتیجه را فراهم کرد. به عقیده نویسنده رساله: «تار و پود بافت اجتماعی عثمانی سنت‌های متعالی اسلامی بود که بوسیله سلجوقیان روم به آنها رسید که تقلیدی از سازمان

اداری و حکومتی ایران بوده است» و این تقلید را با جمله‌ای کوتاه چنین بیان می‌کند: عثمانیها هیچگاه کشور خود را امپراتوری نمی‌گفتند و از آن به ممالک محروسه یاد می‌کردند.

نویسنده درباره راه رسیدن این روش حکومت به عثمانی درست تشخیص داده ولی چون از طریق سلجوقیهای مسلمان بوده آنها «سنت متعالی اسلامی» دانسته است در صورتیکه این روش ایرانی حکومت از پیش از اسلام ایجاد شده و یقیناً زمانی که به عثمانی یا سلجوقیان رسید اصول اسلام هم در آن تأثیر کرده بود.

ممالک محروسه عنوانی بود که در قرن گذشته ایران هم با آن عنوان خوانده می‌شد. مکاتبات رسمی دولتی عنوان رسمی وزارتها، مهرها و تمبر پست همه با عنوان ممالک محروسه ایران تهیه می‌شد. در قرن حاضر هم در قانون اساسی مشروطه یکبار بدون توجه خاصی از آن یاد شده و متأسفانه بغلط و شاید از روی تملق در مکاتبات و زبانهای خارجی آنها امپراتوری ترجمه کرده و شاه ایران را بدان مناسبت امپراتور معرفی می‌کردند و همه اینها بعلت عدم توجه به اصل آن بوده است.

باید گفت در دهه‌های اخیر که دانشگاهها در ایران توسعه یافته و بر

تعداد دانشجویان و محققین افزوده شده تحقیق در رشته‌های فرهنگ ایران که سابقاً اختصاص به بیگانگان داشت در بین ایرانیان رشد جالبی کرده و محققین با ارزش همت بخرج داده و بسیاری از مبهمات و مکنونات را روشن کرده‌اند ولی توجه عام بیشتر به رشته ادبیات و شعر بوده و کمتر توجهی بتاريخ و جغرافیای ایران شده است. بهمین جهت اصل و سابقه ممالک محروسه و اثرات آن در تاریخ نیز روشن نشده است.

رژیم ممالک محروسه ایجاد سازمانی فراگیر است که اعضای متشکله آن با حفظ استقلال و آزادی بمناسبت علائقی سرنوشت خود را با دیگر اعضاء مربوط می‌سازند و در زیر یک سرپناه و چتر قرار می‌گیرند.

این سیستم شباهتی به فدراسیون یا حتی کنفدراسیون نداشته و شبیه فراگردی است که در قرن حاضر با عنوان کامنولث و در فارسی بکشورهای مشترک‌المنافع معرفی شده است. در قرون اخیر یکبار در زمان کرامول در بریتانیا از مجموعه انگلستان و ولز و اسکاتلند، ممالک مشترک‌المنافع ایجاد شد که دیری نپایید و در قرن حاضر بار دیگر از مجموع کشورهائی که قبلاً مستعمره امپراتوری بریتانیا بودند ایجاد گردید. امپراتوری اول بریتانیا در اواخر قرن هیجدهم بعد از استقلال

آمریکای شمالی ۱۷۷۶ میلادی از هم پاشید. در آن موقع نظارت بر امور مستعمرات از امپراتور و مقام سلطنت سلب شد و به پارلمان منتقل گردید ولی بعد از استعمار استرالیا و آفریقای جنوبی در قرن نوزدهم بار دیگر امپراتوری بریتانیا بوجود آمد که در قرن حاضر در نتیجه تحولات سیاسی و اجتماعی، آن مستعمرات در صدد کسب استقلال برآمدند در نتیجه در ۱۹۳۱ پارلمان انگلستان حق قانونگذاری مستقل را برای مستعمرات و دومینیونها پذیرفت و برحسب قانونی معروف به وستمینستر Commonwealth Of Nations ایجاد گردید که از دومینیونهای مستقل مشترک المنافع تشکیل شده بود و همه نسبت به تاج و تخت و سلطنت بریتانیا وفادار بودند. همکاری این اعضاء در زمینه اقتصادی و فرهنگی بود و مرکز آن در وستمینستر لندن معین شده بود. بعد از جنگ بین الملل دوم تقریباً همه آن اعضاء استقلال کامل یافته و با سایر کشورها رابطه مستقل برقرار کردند ولی همچنان روابط خاص و نزدیک را با یکدیگر حفظ کردند. تصمیمات مجتمع برای کشورهای عضو تعهدآور نبود و آنان موظف به اجرای آن تصمیمات نبودند و در مورد هر تصمیم هریک از اعضاء با توجه به منافع ملی مستقلاً اقدام می کرد، مثلاً وقتی مجتمع تصمیم به مجازات اقتصادی آفریقای جنوبی (یکی از اعضاء) گرفت دولت هند (عضو دیگر مجتمع) از اجرای آن خودداری کرد و روش مستقل هند لطمه ای به روابط آن کشور با مجتمع

نزد. در سالهای اخیر هم بعد از فروپاشیدن اتحاد جماهیر شوروی جمهوریهای استقلال یافته آن در مجتمعی بنام Commonwealth Of Independent States (C.I.S.) بنای همکاری با یکدیگر گذاشتند. با این توضیح معلوم می‌گردد که رژیم ممالک مشترک المنافع روشی سیاسی در نقطه مقابل امپراتوری است. امپراتوری که اکثر اوقات نویسندگان بدون توجه به مختصات سیاسی و سابقه تاریخی آن برای نمایاندن وسعت مملکتی آن واژه را بکار می‌بردند از واژه لاتین Emperar یعنی فرمان دادن ریشه می‌گیرد و امپراتور در واقع دیکتاتوری است که اوامر او در سرتاسر امپراتوری مستقیماً یا بوسیله نماینده او اجراء می‌شود. در ممالک مشترک المنافع ارتباط کشورهای عضو چنین نیست و در ممالک محروسه هم چنان نبود. واحدهای مجتمع دارای مقام و موقعیت برابر هستند و بر اساس توافق با یکدیگر با حفظ استقلال در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی همکاری و هماهنگی دارند.

مطالعه تاریخ پنجهزار ساله بین‌النهرین (میان رودان) که حکومت‌های سّومر، اکد، بابل، کلد و آشور را در بر می‌گیرد و هریک قرن‌ها حکومت داشتند همه از طرف فرمانروایانی که نماینده خدا شناخته می‌شدند، بصورت امپراتوری اداره می‌شدند. فقط در بابل قدیم که شهریار

قانونگذار آن حمورابی معروف است سازمانی شبیه مشترک المنافع جاری بود که جای آنرا امپراتوریهای دیگر گرفتند.

قریب دو هزار سال بعد از حمورابی کورش بزرگ پس از دستیابی به سرزمین ماد حکومتی با روشی تازه ایجاد کرد. سازمان آن حکومت که نتیجه تربیت ایلی او بود بر اساس تساهل قرار داشت. در ایلها هر واحد (خانواده - خانمان) استقلال خود را حفظ می‌کند و آداب سنتی خود را اجراء می‌نماید و با دیگران بدون دخالتی یا توقعی به سنت و عادت آنان سرنوشت مشترکی را ادامه می‌دهند.

کورش این تساهل را در سازمان حکومتی بکار برد و در کارهای داخلی سرزمینهایی که مجموعه حکومت او بودند فقط تا حدی نظارت و دخالت روا می‌داشت که لازم بود - نه بیش و نه کم - تا عدالت جاری باشد و این نظارت بعهدہ شهربانها (ساتراب به یونانی) واگذار بود. در آن زمان شهر بمعنای کشور و مملکت بود و هر شهربان ناظر بر سرزمینی مستقل می‌بود. اسنادی که از بین‌النهرین بدست آمده نشان می‌دهد که کورش بزرگ پس از دستیابی بر بابل در معبد مردوخ (خدای بابلیها) حاضر شد و دست تندیس خدای بابلیها بعل را بدون تعصب دینی گرفت یعنی با او بیعت کرد. پس از آن مردم بابل که تا آن زمان او را بعنوان

شهریار عیلام و انشان می‌شناختند به شهریاری خود شناختند و در واقع استقلال بابل محفوظ ماند.

پس از دستیابی به بابل، کورش یهودان را آزاد گذاشت که به رهبری فرمانروای خودشان به سرزمین خود برگردند. آنان را یاری کرد تا معبد خود را دوباره بسازند و دین و سنت و آداب خود را دوباره پیروی و اجرا کنند. بدینجهت است که کورش از طرف یهودان بعنوان پیامبر و برگزیده شناخته شده است و سند ابدی آن تساهل آزاداندیشی و آزادیخواهی او در کتاب مقدس آنان تورات باقیمانده است.

اسنادی که بدست آمده معلوم می‌سازد که کورش علاوه بر یهودان با دیگران هم همان روش را داشته است. پس از دستیابی به بابل سرزمینهای را که بعد از شکست آشور از طرف بابل تصرف شده و بصورت مستعمره بابل درآمده بود کورش بصورت سرزمینهای آزاد درآورد، در بازسازی معابد آنها را یاری کرد و هر کدام را بصورت جداگانه و مستقل به رهبران محلی سپرد که عنوان آنان در زبان بومی هرچه بود بفارسی خشایثیه (شاه) خوانده می‌شدند. به این ترتیب بود که تعداد سرزمینها چنانکه در کتیبه بیستون آمده به ۲۳ تا رسید و طبعاً بر تعداد شاهان نیز افزوده شد و عنوان شاهان شاهی بر آن مجموعه اطلاق

گردید. آن روش حکومت تا آنزمان سابقه نداشت و برای بیگانگان ناشناخته بود. وسعت شهر (مملکت) های هخامنشی قابل مقایسه با دولت‌شهرهای یونان نبود در نتیجه درک صحیحی از آن سازمان نداشته یا نخواستند بدان توجه کنند تا واقعیت آن معلوم گردد. برعکس از واژه ساتراپ کاربردی نظیر **Tyran** و جبار بجای گذاشتند و همان نوشته‌ها اساس و منبع کتب تاریخی شده است که امروز در دست داریم.

زمانی که کورش بزرگ شهربانیهای مستقل را بهم پیوند داد و شاهان شاهی را ایجاد کرد دولت‌شهرهای یونان برخی با رژیم الیگارشی — حکومت خواص — اداره می‌شدند و برخی در دست افرادی از مردم بود که الیگارکها را برکنار زده و زمام امور را در دست داشتند و سعی می‌کردند تعادلی بین طبقات مردم ایجاد کنند. بدینجهت اشراف و رجال قدیم که قدرت را از دست داده و ناراضی بودند آنها را **Tyran** جبار برابر دیکتاتور نامیدند. پس از آنکه قریب نیم سده از دوره حکومت هخامنشی گذشته بود آتنی‌ها قرار گذاشتند فرد عادی حاکم با انتخاب مردم (شهروندان) باشد که چون مردم (جمهور) در آن شرکت داشتند آنها بزبان خودشان **Democracy** (دموکراسی) خواندند و در روم هم سالها پیش از آن (۵۰۰ ق م) جمهوری (**Republic**) تشکیل شده بود که حکومت آن در انحصار اشرافی بود که در سنا عضویت داشتند.

در آتن حق شرکت در انتخابات محدود و منحصر به شهروندان (Citizen) مرد بود و طبعاً زنان و بیگانگان از حق رأی محروم بودند و بردگان و اهالی مستعمرات تبعه (Subject) نمی‌توانستند چنین حقی داشته باشند. شهروندی برای کسی به آسانی میسر نمی‌شد چنان که هرودت باعلاقه زیادی که به آتن داشت نتوانست شهروندی آن دولت‌شهر را بدست آورد. شهروندی در یونان و بعدها در رم امتیاز خاصی ایجاد می‌کرد و یکی از افتخارات امپراتوری رم توسعه شهروندی به برخی از سرزمینهای وابسته بود تا تسهیلی در حکومت باشد.

آتن پیش از دموکراسی مستعمراتی داشت و بلافاصله پس از برقراری دموکراسی (جمهوری) به گسترش کلنی و مستعمره پرداخت و کناره‌های دریای سیاه و مدیترانه و سواحل ایتالیا تا اسپانیا را بصورت مستعمره درآورد و در واقع پایه گزار امپراتوری و استعمار اروپائی شد.

در شهربانی‌های هخامنشی همه شهروند شاهان شاهی بودند و از حقوق یکسان بهره مند می‌شدند و طبعاً به پیروی از تساهل و آزادی دین و سنت، هر واحد از آن مجموعه اصولی خاص خود را داشت

و آن اصول نه بدستور حکومت مرکزی تغییر می‌یافت و نه از واحدی به واحد دیگر سرایت پیدا می‌کرد.

سازمان حکومت هخامنشی طی دوران دویست و چند ساله طبعاً تحولاتی داشت ولی اصول آن چنان مستحکم بود که پس از آمدن اسکندر پسر فیلیپ مقدونی و سلوکیهای جانشین او که حکومتها را بین یونانیان تقسیم می‌کردند دراصل آن روش تغییر زیادی ایجاد نشد و اشکانیها و پارتیها هم همان تقسیم بندی را پیروی می‌کردند که باروش یونانیها تفاوت داشت. آن اختلاف نظر در ترجمه کتابهای عربی تأثیری ناروا باقی گذاشت که عنوان ملوک الطوائف که همان شاهان شاهیه بود، بصورتی یاد شده که هرج و مرج و آناارشی از آن استنباط می‌شود. در صورتیکه همان ملوک (پارتیها) بودند که باروش خاص خود بعد از مدتی کمتر از یکصد سال سلطه و حکومت یونانیان (سلوکیها) را از خاور زمین برانداختند و نزدیک به پانصد سال دوام داشتند و برابر قدرت روم شرقی (بیزانس) ایستادگی کردند.

سازمان شاهان شاهی هخامنشی و ملوک الطوائف اشکانی - پارت و پیروی آنها از روش تساهل بود که مردمان هرات و کرمان را در کنار مادهای اصفهان و آذربایجان نگاه می‌داشت تا زمانیکه نام ایرانشهر و

ایران از جانب ساسانیان بر آن مجموعه اطلاق شد و فراگیر آن مجموعه گردید. تا آن زمان شاهان شاهی نام مجموعه‌ای بود که یونانیها گاه بنام ماد یا پارس و گاه بعنوان پارت و بالاخره پارس خواندند. بعد از اسلام در دوره خلفا هم تقسیم‌بندی شاهان شاهی بصورت جبال و ماه (ماد) و غیره ادامه یافت و سلطان‌ها و امیر نشانی آشکار از همان روش شاهان شاهی بود که تحت عنوان ممالک محروسه خود نمائی می‌کرد. در رساله حاضر گفته می‌شود که سلاجقه و سپس سلاجقه روم این روش را تقلید کردند و بعد به عثمانیها سپردند.

عثمانیها با پیروی از روش ممالک محروسه توانستند اسلاوهای اروپای شرقی و عربهای جزیره العرب و مصر و دیگران را که دین‌ها و سنت‌ها و روشهای زندگی متفاوت داشتند در زیر یک حکومت با دادن استقلال به هرواحد اداره نمایند. بعقیده نویسنده رساله جامعترین توضیح روش ممالک محروسه - عنوانی که بعد از اسلام به روش شاهان شاهی داده شده بود - را خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری بیان کرده است. باتوجه به موقعیتی که خواجه نصیرالدین طوسی یا خواجه نظام الملک داشته اند میتوان کتابهای اخلاق ناصری و سیاستنامه و کتابهای نظیر آنها را که معرف نظر حاکم

بر زمان خود بوده‌اند قانون اساسی آنزمان دانست. پژوهش در آن کتابها شاید بتواند نکات مبهم تاریخ ایران را روشن بکند.

تاریخی که بعنوان تاریخ ایران در دست داریم نوشته بیگانگان و براساس نوشته‌های یونانی و رومی معروف به کلاسیک تنظیم شده است. بعلمی که هنوز تحقیق نشده در ایران علاقه به رشته‌های تاریخ و جغرافیا از فرهنگ ایران زیاد نبوده است. چند کتاب که از دوره‌های اولیه اسلام باقیمانده برپایه جهاننداری اسلام که ایران هم جزئی از آن بوده یا تعریف خاندان سلطانی فائق نوشته شده است. بیگانگان برپایه افسانه‌های هردوت وبا استفاده از سایر نویسندگان که از کشورهای رقیب ایران بوده‌اند و نوشته‌های جهانگردان تاریخ ایران را نوشته بودند که در اوایل قرن نوزدهم بصورت تاریخ ایران سرجان ملکم نماینده انگلیس چاپ شد و بار دیگر در اوایل قرن بیستم ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی تاریخ ایران را نوشت. نویسندگان ایرانی تاریخ خود را براساس همان نوشته‌ها تنظیم کرده‌اند. زنده یاد حسن پیرنیا (مشیرالدوله) تاریخ ایران باستان را با کوشش درگرد آوردن نظرات متفاوت پژوهندگان بیگانه تهیه کرد. مقاله‌ها و کتابهایی از پژوهندگان ایرانی درباره پاره‌ای از مقطع‌های تاریخ ایران تهیه و منتشر شده و استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب سه جلد تاریخ مردم

ایران و اخیراً سه جلد دیگر بعنوان روزگاران ایران را که نتیجه زحمت و صرف وقت بسیار است بچاپ رسانیده‌اند. با اینهمه هنوز تاریخ ایران از زمان باستان تحت تأثیر نوشته‌های بیگانگان است و پژوهش ملی در تهیه آن رشته فرهنگ نشده است.

تأکید به اینکه تاریخ ایران نوشته بیگانگان است بمنظور کاستن از ارزش زحمات آن بیگانگان نیست زیرا تحقیقات و زحمات آنان راه را باز کرده‌اند. خواندن کتیبه‌ها و اسناد کشف شده از طرف بیگانگان امروز امکان بازنویسی تاریخ را فراهم کرده است بنابراین حق آنها محفوظ باید باشد و ما مدیون زحمات آنان هستیم.

باید توجه داشت که آن بیگانگان از روی علاقه به تحقیق اسناد را خوانده و بزبان خود برگرداندند ولی تنظیم و تفسیر آن اسناد تحت تأثیر مفروضات ذهنی آنها قرار گرفت. مفروضات ذهنی با زایش هرکس آغاز می‌شود و تحت تأثیر آداب و رسوم خانواده و فرهنگ جامعه و تحصیل رشد می‌یابد. پژوهندگان بیگانه نیز از آن تأثیر فارغ نیستند و چون علاقه آنها با خواندن کلاسیکها رشد یافته هرکشف تازه را با طیف ذهنی که از آنها دارند می‌بینند و بدینجهت در موارد بسیار از حقیقت بدور مانده و بین آنان اختلاف نظرهای بسیار هست

که مرتفع ساختن آنها زمانی ممکن است که پژوهندگان ایرانی علاقه‌مند به تاریخ آن اسناد را مستقیماً از خط میخی و پهلوی قدیم مستقیماً بزبان فارسی امروزی برگردانند و براساس آنها و اسنادی که از آشوریه‌ها و بابلیها بدست آمده و باتوجه بزمان آن اسناد و تغییر معانی واژه‌ها تاریخ ایران باستان را تهیه کنند.

به علت عدم آشنائی باتاریخ واقعی ایران و فلسفه حکومت که در نتیجه پیش آمدهای تاریخی فراموش شده بود در قرن نوزدهم و بیستم اصلاح طلبان و تحصیلکردگان ایرانی باتوجه به پیشرفتهای صنعتی و علمی اروپا راه نجات را تقلید از روش حکومت اروپائی دیدند و به تقلید فلسفه حکومت باختر که زائیده افکار دانشمندان و فلاسفه آن سرزمین با پیروی از فلسفه یونان بود گرویدند و سلطنت مشروطه را برقرار کردند. در صورتیکه فلسفه سیاسی ایران عدل بوده است، در برابر فلسفه یونان که تکیه بر آزادی فردی دارد.

در انتخاب روش حکومتی باختر و شیفته‌گی که تحت تأثیر نظم و پیشرفت اروپا در ایرانیان ایجاد کرده بود تأثیر انقلاب صنعتی و سیاست استعماری کشورهای باختر که سبب ازدیاد ثروت و فاصله طبقاتی شده بود از دید ایرانیان پنهان ماند. در صورتیکه انقلاب

فرانسه درحقیقت برای رفع آن تبعیض و فاصله طبقاتی که درنتیجه آن عوامل پیش آمده بود و آن انقلاب درتمام قرن نوزدهم بنامها و صورتهای مختلف ادامه داشت تارشد و قدرت یابی آلمان سبب نگرانی فرانسه شد ومنجر به اتحاد با انگلستان گردید که نتیجه آن جنگ بین الملل اول شد.

ایران مشروطه بعد از ایجاد آن بارفع نقار و رقابت انگلیس و روسیه روبرو شد و آزادیخواهان (اصلاح طلبان) یا روشنفکران که درایجاد سازمانی برای رفع استبداد و تحقق آزادی کوشیده بودند ناچار شدند سعی خود را برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بکار ببرند بطوریکه تاریخ پانزده ساله بعد از ایجاد مشروطه بازگوی آن واقعیت است که کمتر بدان توجه شده است. عده‌ای تلاش آن دوره را که برای حفظ استقلال بود مبارزه درراه آزادی تصور کرده‌اند درحالی‌که ایران در اشغال نیروی بیگانه بود و قانونی نداشت و درچنین حالتی امکان اجرا یا ایجاد آزادی نبود. وقفه‌ای که تلاش برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی دربرقراری آزادی ایجاد کرده بود با پیش آمدن جنگ بین الملل دوم میدان را به طرفداران ماتریالیسم و معتقدان به جبر تاریخ گذاشت. از آن زمان روشنفکری معادل به پیروی و طرفداری از

سیاست خاصی شد که با تاریخ سازگار نبود زیرا تاریخ بیانگر همبستگی ملی و وطن دوستی است.

تبلیغات شدید چپ گرایان علیه میهن و ملیت، جوانان را از گذشته و تاریخ ایران بیزار می کرد و درباره پدران و اجداد خود به بدبینی و حس حقارتی گرفتار شده بودند که اساس و موجودیت را درخطر انداخته بود. از هم پاشیدن مرکزپشتیبان آن چپ گرایان به خرابکاری آنان پایان داد و اینک وظیفه پژوهشگران دانشمند ایران است که درصدد ایجاد مرکزی برای مطالعه و بازنویسی تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز برآیند.

مقدمه نویسنده

این کتاب علاقه‌مندان را با توسعه امپراتوری عثمانی طی تاریخ آشنا می‌کند و سازمان و وضع اجتماعی و زیربنای فرهنگی آنرا روشن می‌سازد و به اختصار وضع عثمانی را از زمانی که جنگجویان مسلمانی بودند که در سرحد بیزانس اماراتی داشتند تا قرن هیجدهم که خود را ناچار از قبول تجدد دیدند توضیح می‌دهد. سعی کرده‌ام سازمانهای اصلی دولت عثمانی را برحسب خطوط اصلی و مشخصه‌ای که در آن اجتماع دیده می‌شود ترسیم کنم و همچنین سازمانی را که ایجاد آن امپراتوری را ممکن ساخت و پیشرفت و رشد اجتماعی آنرا سبب شد و توانست در مواردی ضعف داخلی و خطرات خارجی موانع سقوط آن گردد معرفی کنم.

تاروپود بافت اجتماعی عثمانی ستهای متعالی اسلامی در دولت و جامعه بود. این ستهای از سلجوقیان روم که پیش از آنها در آناتولی بودند به آنها منتقل شد. حفظ اصول امور دینی، سیاستهای مالی که درباره مسلمان و غیر مسلمان اجرا می‌شد، ارتشی که پشتیبان آن فتودالهای بودند که ایجاد شده بود، روش تعلیم و تربیتی که غلامان را بصورت سران ارتش بخدمت سلطان درمی‌آورد، مقرراتی که مردم جامعه را بطبقات متمکن و غیر متمکن تقسیم می‌کرد و سنت اسلامی عثمانی که دنیا را از آن دید می‌دید و بوسیله آن بادنیاروبرو می‌شد.

اجتماعی که در آن امکان داشت هرکس بر آن سنتهای موروثی سهمی تازه بیفزاید و دستگاه را در همان اصول برای دولت و جامعه در قالب تازه‌ای بریزد. این نوآوریها مثل آوردن جوانان مسیحی بعنوان غلام و تعلیم آنها در قصر سلطان برای جادادن آنها در سازمان نظامی که آنها را ضمن تعلیمات با واقعیات امور جهانی و آموزش اصول اداری آشنا می‌کرد.

در این نوشته توضیح داده می‌شود که عثمانیها به بازرگانی خود چگونه تأکید داشتند و اجتماع خود را چسان می‌دیدند و با مشکلات چطور روبرو شده راه‌های برای آنها پیدا می‌کردند تا بتوانیم به ریشه مطالبی که غریبان از عثمانی برای ما بیان کرده‌اند پی برده و واقعیت وجودی عثمانی را بشناسیم.

توضیح مطالب پانصد سال تاریخ کار ساده‌ای نبود برای اینکه بتوان آنرا در این مختصر گنجانند ناچار به انتخاب معدودی نکات برجسته پرداختم و به اهمیت و عظمت عثمانی فقط تا آنجا که وجود غرب در خاورمیانه احساس شود توجه نمودم. امیدوارم این کتاب بتواند به خواننده اطلاع و آشنائی کافی درباره اینکه چگونه فرهنگ دیگری بامسائل مربوط به دولت و جامعه برخورد می‌کرده و همچنین اعتلا و تنزل آنرا روشن سازد.

در تهیه این کتاب از تحقیقات همکاران بسیاری بهره مند شده‌ام، میل دارم از همه آنها تشکر کنم بخصوص مدیون کار جالب:

**Bernard Lewis, Halil Inalcik, Claude Cahen,
Dorothy Vaughan, Lewis Thomas, Victor Menage, Geofferey Lewis
, Paul Wittek**

هستم زیرا نوشته‌های آنها مرا مطلع ساخت و محرک من بود.
نتیجه‌گیری از نظریاتشان جالب بود. از جفری لوئیس که دستنویس
مرا خواند و نکات جالبی را مطرح کرد و John Shy که مشوق من بود
نیز سپاسگزارم.

مارس ۱۹۷۲ پرینستون، نیوجرسی

فصل اوّل

از امارت تا امپراتوری

عثمانیها در ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تصرف کردند و از طبیعت آن شهر که مثل رم بر روی تپه‌ها ساخته شده استفاده کردند و مساجدی زیبا با مناره‌های بلند بر فراز بلندیهای طبیعی ساختند که منظره شاعرانه آن فراموش نشدنی است. مسجد سلیمان بعد از ایاصوفیه بزرگترین مسجد است که در ۱۵۵۷ بفرمان سلطان سلیمان بوسیله معماری بنام سنان پاشا ساخته شد که چهار مناره و ده گالری دارد که موزن از آنجا مسلمین را به نماز فرا می‌خواند. در شرق اعداد معنای خاص دارند. اعداد ده و چهار نمایاننده تاریخ پهلوانی عثمانی است. سلیمان دهمین سلطان از خاندان خود و چهارمین سلطانی بود که پس از فتح قسطنطنیه بوسیله محمد دوم بسلطنت رسیده بود. سلیمان مقارن دوره رنسانس در اروپا بر صفا و وسیع امپراتوری عثمانی قرار گرفت و با شارل پنجم و فرانسوای اوّل و هانری هشتم همزمان بود که هر کدام وارث سلطنت‌های طولانی و اجدادی معروف بودند ولی هیچکدام پیاپی عثمان نمی‌رسیدند. سلیمان دهمین سلطان عثمانی کمتر سلسله‌ای در تاریخ جهان را هم‌ردیف خود می‌دانست که اجدادی بدین قابلیت و با این سابقه تاریخی داشته باشند.

مهاجرت ترکان

عثمان سرسلسله خاندان بود که میگویند از ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۶ میلادی سلطنت کرد. لزومی ندارد درباره تاریخ مهاجرت ترکهای آغوز که کنفدراسیونی از ایلات آسیای مرکزی بودند و به آسیای صغیر آمدند و در انتها به سلطنت خاندان عثمان انجامید تحقیق کنیم. کافی است در نظر داشته باشیم که در قرن دهم مردمانی سخت کوش در استپهای آسیای مرکزی که جنوب دریاچه آرال و قسمت پائین سیردریا (رود جیحون) و غرب دریای خزر و ولگای پائین که شمال شرقی رود ایرتیش را در برمیگرفت ایلپاتی بودند که زندگی و اموال آنها منحصر به شتر و اسب و گوسفند بود و معدودی از آنها که در محلی ساکن شده بودند با غله و حبوبات آشنا شده و در شهرهای سرحدی کشورهای مسلمان که در جنوب واقع بودند آنها را با کالاهای شهری مبادله می کردند و یا دامها و محصولات جنگلی بخصوص پوست شکار و همچنین اسیرانی که در جنگها یا شیخون به همسایگان بدست می آوردند در آن بازارها بفروش می رسانیدند. این ارتباط اقتصادی وسیله گرویدن ترکهای آغوز به اسلام شد. آغوزها اسلام را بجای بودائیسیم و مانویت پذیرفتند و درحالیکه دین یهود نتوانسته بود پیشرفت بکند، در اوائل قرن دهم اسلام جانشین مذاهب اجدادی آنان شد. نفوذ اسلام بین آغوزها از سه راه صورت گرفت: یکی درزد و خوردها و درگیریهائی که بین آنها و همسایگان اتفاق

می‌افتاد و دو طرف اسرائی می‌گرفتند؛ دیگر درویشها و عرفا که در سیر و حرکت بودند و سومی بازرگانان که واسطه مبادلات کالا بودند و بنظر می‌رسید که اقتصاد و بازرگانان سهم بیشتری در مسلمان شدن آنان که تا قرن دهم طول کشید داشته است. در پایان آن قرن فاصله فریق بین ترکهای آغوز که مسلمان شده بودند و سایر مسلمانان، عرض رودخانه جیحون یا سیر دریا بود.

سلجوق

پس از قبول اسلام ترکها برهبری سلجوق از رودخانه گذشته و بطرف جنوب روی آوردند. سلجوقیها بصورت سربازان مزدور با استخدام امرای مسلمان درآمدند^۱ و بزودی به حکومت ایالات رسیدند و بعد از چندی منطقه بزرگی را مستقلاً در اختیار داشتند. بعد از سلطه بر ایران (سقوط اصفهان ۱۰۴۳) سلجوقیها بسوی غرب روی آوردند و برهبری طغرل بیگ بطرف بغداد جایگاه خلیفه که مرکز اسلام بود رفتند و آن شهر را در ۱۰۵۵ میلادی تصرف کردند.

سلجوقیها که با داشتن سربازانی منظم و قوای ایلیاتی قدرتی بزرگ بودند امپراتوری وسیعی در قلب کشورهای اسلامی بوجود آوردند و با

^۱ بغلط آنها را غلام نوشته و از آن برداشت برده کردند.

اینکه ظاهراً در خدمت خلیفه ریاست عالیه مذهبی بودند، سلطان سلجوقی بنام اسلام قدرت مستقلی محسوب می‌شد. این فاتحین بزودی مقهور سنن و آداب و رسوم ایرانی-اسلامی شده و در آن تحلیل رفتند. سلجوقیها مذهب تسنن را پذیرفته و در امور اداری حکومت و نظام اجتماعی از روش معمول اسلامی پیروی می‌کردند و طبق معمول مالیاتی حکومت خلفا و طبق معمول زمان خلفا در برابر خدمات نظامی به آنها زمین بعنوان تیول واگذار می‌شد و همچنین از سایر خدمات اداری و مذهبی و اعیانی برخوردار می‌شدند.

خطری که اعیان و سران سلجوقی را تهدید می‌کرد ترکهای بودند که بنام ترکمان شناخته می‌شدند. اینها در عین حال که ظاهراً مسلمان بودند با بکار بستن دستورات مذهبی با مالیات مخالف بودند و علاقه به غارت و اشاعه اسلام داشتند و در نتیجه محیط خوف و ترس که در مرزها ایجاد می‌کردند حرکت بدون مانع و سودبخش برای آنها فراهم می‌شد. سلجوقیها آنها را تشویق می‌کردند که بسرحد شرقی امپراتوری بیزانس و آناتولی حمله کنند تا بدینوسیله توجه آنها را از سرزمینهای اسلامی منصرف کرده باشند. تعداد آنها با پیوستن جنگجویان سرزمینهای اسلامی افزایش یافت و بایزانس به جنگ درآمدند. آندسته از جنگجویان که در مرزهای بیزانس مستقر شده بودند بنام غازی - جنگاوران مذهبی خوانده می‌شدند وظیفه مقدس غازیها تصرف سرزمین کفار (دارالحرب) و توسعه (دارالاسلام) بود و

این وظیفه با غذا یعنی شبیخون صورت می گرفت که رفته رفته منتهی به جنگ دائمی بخصوص با مسیحیان شد.

اموال غارتی که در این غذاها بدست می آمد طبق قانون و شریعت اسلامی حلال بود و مجاز بودند ساکنین آن سرزمینها را بکشند و یا اسیر بگیرند. با افزایش غازیها در مرزها شبیخون و غارتها بیشتر شد و رفته رفته به داخل بیزانس و آناتولی کشیده شد.

در ۱۰۶۴ حملات آنها تا آنی و قیصری پیش رفت و قسطنطنیه ناچار به دخالت نظامی و دفاع شد. رمانوس پنجم دیوژن که یکی از سران نظامی بیزانس بود در ۱۰۶۸ به امپراتوری رسید و کنستانتین دوکاس را که بمنزله نخست وزیر بود و با سیاست مالی و مذهبی نامطلوبی در پایتخت اوضاع مناطق مرزی را مساعد برای حملات کرده بود. از کار برکنار کرد و با قدرت به جنگ غازیها رفت و موفقیت بدست آورد. موفقیت این امپراتور سلطان سلجوقی الب ارسلان را مجبور کرد که با قوای نظامی بطرف آناتولی برود. سلجوقیها میل نداشتند با امپراتور بیزانس درگیر بشوند و الب ارسلان امیدوار بود بتواند قوای نظامی خود را برای پیشروی در سوریه و فلسطین حفظ کند. ولی در ۱۰۷۱ سلجوقیها در ملاذ گرد نزدیکی دریاچه وان بیزانسیها را درهم کوبیدند و تصرف و استقرار در آناتولی بلامانع شد و بدین ترتیب اسلامی شدن و ترک شدن آناتولی آغاز گردید.

موفقیت نهائی نه بوسیله سلجوقیهای نظامی بلکه با فعالیت غازیها تحت سرپرستی روسائی از قبیل دانشمند واحمدغازی که در خطر و پیشروی کردن در سرزمینهای دشمن قابلیت شخصی نشان دادند بدست آمد و این جنگجویان مذهبی آناتولی را از دست بیزانسیها بدر آوردند زیرا بعد از فتح ملاذگرد اختلاف و هرج و مرج در دستگاه بیزانس ایجاد شد و مردم سرزمینهای مرزی قیام کردند و قدرت نظامی دفاعی بیزانس از هم پاشید و در برابر غازیها هیچ قوای منظمی باقی نبود و با هر موفقیتی عده غازیها افزایش و سرحدات توسعه می یافت. دولت سلجوقی تصمیم گرفت سرزمینهای تصرف شده را به متصرفات خود بیفزاید و برای حکومت در آناتولی سلیمان پسر قتلش یکی از شاهزادگان سلجوقی را که پدرش جان خود را در قیام بر علیه سلطان از دست داده بود در نظر گرفت تا از یک مدعی یا مزاحم خود را خلاص کرده باشد و سلیمان از این فرصت برای تهیه پایگاه و ایجاد قدرت استفاده کرد تا قوای از ترکمانها برای خود فراهم کند و بطرف خاور و مرکز اسلامی که در تصرف خویشانش بود پیش برود. سلیمان در ۱۰۸۱ شهر نیقیه (ایزنیک امروزی) را تصرف کرد. دولت بیزانس که امیدوار بود بتواند جلو پیشروی و حملات ترکمانها را بگیرد با ماندن قوای او در آن شهر موافقت کرد و در مقابل سلیمان حاکمیت دولت بیزانس را پذیرفت و بیزانس عملاً قسمت زیادی از آناتولی را از دست داد. وقتی سلیمان پسر قتلش تبعیدی آناتولی از رابطه خود با بیزانس مطمئن شد مرکز اسلام را هدف و

مورد نظر قرار داد و بطرف جنوب رفت. در آنجا با مقاومت شدید روبرو و در ۱۰۸۶ کشته شد و سربازانش به آناتولی عقب نشستند. بعد از کشته شدن سلیمان تغییری در اوضاع پیش نیامد تا نیمه قرن دوازدهم که اولاد سلیمان بجای اینکه از آناتولی بجای پایگاهی برای دست یافتن به مرکز اسلام بعنوان سلطنتی برای خود استفاده کنند به ایالت‌های مرکزی آناتولی و شهر ایکونیوم (قونیه امروز) رفته آنجا را تصرف کردند و حکومتی بنام روم (مسلمانان ایالات آسیائی امپراتوری روم را که توسط بیزانسیها اداره می‌شد بدین نام می‌خواندند) برقرار کردند. سلجوقیهای روم قونیه را پایتخت قرار داده از دو طرف به توسعه کوشیدند. در آناتولی مرکزی با دانشمندا می‌جنگیدند و در سوی دیگر با صلیبیون جهاد می‌کردند. دانشمندا که روش قدیم غازی‌ها و جنگهای مرزی را بکار می‌بردند، یک فرهنگ التقاطی مخلوط با عرفان و اصول ایللیاتی داشتند در حالیکه سلجوقیهای روم تمدن و اسلام سستی را در حکومت و آئین اجرا می‌کردند و از این رو این دواختلاف آشتی ناپذیری داشتند و قدرت آنها نامساوی بود. نتیجه مبارزه به سود آنکه باثبات‌تر و پیشرفته‌تر بود یعنی سلجوقیان تمام شد که در سال ۱۱۷۶ سرزمین دانشمندا را بعد از یک فتح بزرگ تصرف کردند و دانشمندا و پیروانشان ناچار به مردابهای غرب آناتولی رانده شدند و از آنجا مثل سابق جنگ با امپراتوری بیزانس را که این زمان از طرف غرب بوسیله صلیبیون چهارم مورد حمله بودند از سر گرفتند.

بزرگترین اثر و نتیجه جنگهای چهارم صلیبی این بود که لاتین‌ها قسطنطنیه را تصرف کردند (۱۲۰۴ میلادی) و بیزانسیها که بمناطق مختلف آناتولی و دریای سیاه پراکنده شده و حکومتهای متعدد تشکیل داده بودند در یک حکومت یونانی قوی که بوسیله امپراتور تئودور لاسکاریس با مرکزیت ایزنیک ایجاد شد متمرکز گردیدند. حکومت دیگری که آلکسی کومنننس ایجاد کرد، مرکز آن طرابوزان بود. امپراتور بیزانس در آناتولی باتمام قدرت از سرزمین خود دفاع می‌کرد و سلجوقیهای روم نمی‌توانستند به خط دفاعی و قدیمی که لاسکاریس در مرز شرقی خود ایجاد کرده بود رخنه کنند. غازیها بهتر دیدند به شمال و جنوب روی بیاورند. در دنبال حملات غازیها حکومت سلجوقیها سینوپ را در کنار دریای سیاه و انتالیه را در کنار مدیترانه تصرف کرده و در آنجا مستقر شدند و از آن پس قریب نیم قرن مرزهای سلجوقیان و بیزانسیها از دستبرد غازیها تقریباً مصون بود که در نتیجه هر دو حکومت توانستند به مسائل داخلی بپردازند. دو واقعه غیر مترقبه آن آرامش را بهم زد: یکی حمله مغولها و دیگری تصرف قسطنطنیه از طرف بیزانسیها بود در دوم ژوئن ۱۲۴۳ لشکریان مغول در نزدیکی کوسه داغ در شرق آناتولی سلجوقیها را شکست دادند و به داخل آسیای صغیر پیش رفتند ولی سلجوقیهای روم را باقی گذاشتند ولی آن سلطنت معتبر را به حکومت دست نشانده تبدیل کردند که تا مرگ آخرین سلطان آن که در ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸ روی داد

ادامه داشت. درگیری با مغولها سلجوقیان را ضعیف کرد و به خاطر علل داخلی دیگر سلجوقیان نتوانستند از حمله غازیها که با افرادی تازه قویتر شده بودند به بیزانس جلوگیری کنند. این افراد تقویت کننده بیشتر ترکمانها بودند که از چراگاهها و سرزمین خود بوسیله مغولها کوچانیده شده و یا کشاورزانی که از فشار مالیات فرار می کردند و همچنین درویشها و عرفا که از مقابل حمله مغولها به ایران گریخته بودند. برا فتادن و بهم ریختن حکومتها و جوامعی که حمله مغول پیش آورد و در پی آن سقوط سلجوقیها در آناتولی حالت تشویش تازه ای ایجاد کرد. افراد تازه ای سربلند کردند از همه آنها سرشناس تر قرامان پسر موسی صوفی که اجداد او امارت نشین قرامانیان در کوههای توروس در اطراف ایزنیک ایجاد کرده بودند. پیکار غازیها و حمله به سرحدات بیزانس دوباره آغاز شد و در سال ۱۲۶۱ مصادف شد با تصرف قسطنطنیه توسط یونانیها برهبری امپراتور میشل هشتم پالئولوگ. انتقال مرکز امپراتوری بیزانس از آناتولی به قسطنطنیه نتایج مهم بسیاری داشت زیرا پالئولوگها از آنجا بیشتر به بالکان توجه داشتند. سازمان دفاعی که لاسکاریسها در آناتولی ایجاد کرده بودند در مقابل حملات پی در پی غازیها از بین رفت و بسیاری از یونانیهای محلی که حکومت قسطنطنیه را فارغ از نگرانیهای خودشان می دیدند به غازیها پیوستند که آنان توانستند آناتولی غربی را تصرف کنند.

در اوایل قرن چهاردهم نفوذ حکمرانان قسطنطنیه بکلی از آن منطقه پاشیده شد و تقریباً تمام منطقه غرب آسیای صغیر بتصرف ترکها درآمد که بصورت امارت نشینهای مستقل غازی اداره می شد. این امارت نشینها نتیجه جنگهای مرزی بود که با روحیه غزوه و جهاد ایجاد شده بود. در قسمتهای مختلف امیر یا رئیس آنان عده ای را هدایت میکرد، منطقه ای را متصرف می شد، سلسله خاندانهائی ایجاد می شد که هریک سرنوشتی متفاوت داشتند و برخی بیش از دیگری دوام می کرد.

امارت عثمان

یکی از این امرا عثمان بود که اطراف دوریلثوم (اسکی شهر امروزی) را داشت و مرکزش سوقوت بود. امارت او از بقیه کوچکترو ضعیف تر بود ولی همین امارت ضعیف و کوچک توانست به امپراتوری عثمانی تبدیل بشود. رقبای او مدتی کوتاه وضع بهتری داشتند ولی در نتیجه اختلافات داخلی از هم پاشیدند. ولی امارت عثمان یک حکومت غازی تمام عیار بود که هم مرز با منطقه دفاعی ایزنیک بود که بیزانس از آن دفاع می کرد و بدین جهت بامقاومت و سختی بیشتر از دیگر امارتها روبرو بود. مبارزه با دشمنان مسیحی قوی موفقیت امارت عثمان را در میان سایر امارت نشینها مشخص می کرد و این بود که وقتی در سال ۱۳۰۱ نیروی بزرگی از بیزانس را

در بافاکون شکست داد اهمیت بسیاری یافت. شهرت عثمان بهمه جا رسید و عده‌ای از رؤسا و بیگ‌ها با پیروانشان بطرف او جلب شدند این بیگ‌ها مثل سایر غازیها باو وفادار بودند و بدین جهت قدرت عثمان توسعه یافت و غازیها و امرا دیگر و پیروانشان را در برگرفت. پیروانش اسم او را برگزیدند و بنام عثمانیها معروف شدند. کسانی که به او پیوستند نه تنها از شهادت و افتخار برخوردار می‌شدند بلکه از غارت و دستبرد به کاروانهای تجارتنی که بین قونیه و قسطنطنیه درآمد و رفت بودند ثروت بسیار تحصیل می‌کردند.

اورخان

عثمان بمنظور توسعه امنیت سرزمین خود و هم برای غارت اموال به شهرهای مهم شمالغربی آناتولی حمله کرد و راه را بر بروسه و ایزنیک و نیکومدیا (ایزمیت امروزی) بسته و تصرف آنها را به پسرش اورخان که جانشین او شد (۱۳۶۲-۱۳۲۶) گذاشت. بروسه در ۱۳۲، ایزنیک ۱۳۳۱ و ایزمیت در ۱۳۳۷ تصرف شد و اورخان بروسه را بعنوان پایتخت برگزید که تا سال ۱۴۰۲ مرکز مهم عثمانیها بود. ساختمانهای زیبائی از مسجد و مدرسه و مقبره که از آن زمان باقی مانده امروزه شاهی بر آن روزها است. اورخان در ۱۳۳۶ از اختلافات داخلی که بر سر جانشین در امارت نشین قره سی پیش آمده بود استفاده کرده آنجا را تصرف کرد و به این ترتیب بدریای مرمره و

ساحل دریای اژه رسید و در کنار داردانل قرار گرفت و اروپا در مقابلش بود.

امیرنشین عثمانی بعنوان یک حکومت غازی کارش جنگ بود و با ادامه آن روش، روز بروز توسعه می‌یافت و راههای تازه پیش پای جنگجویان باز می‌شد و ترعه و کانال نمی‌توانست جلو نقشه‌های مذهبی و اقتصادی و روانی آنها را بگیرد. اولین پیشرفت عثمانیها در اروپا بتقاضای امپراتور بیزانس بنام یوحنای ششم کانتاکوزینوس بود که با رقیبش پائولوگ در حال جنگ بود. امپراتوران یونانی از مدتها پیش از سربازان مزدور ترک برای جنگهای پایان‌ناپذیر با دشمنان داخلی استفاده می‌کردند و یوحنای ششم بتوصیه متحدش عمریگ که از میر را داشت و خودش به جنگ با مسیحیان صلیبی که سعی داشتند او را از بین ببرند مشغول بود به عثمانیها مراجعه کرد و به این ترتیب ارتباطی بین امپراتور و عثمانیها ایجاد شد و با ازدواج اورخان بادختر یوحنا بنام تئودورا استحکام یافت. عثمانیها در حمله‌ای تا آدریانوپل (آدرنه امروزی) در تراس را گرفتند. امپراتور سعی کرد با ازدواج این جنگجویان را از سرزمین کوچکی که در شبه جزیره گالیپولی در ۱۳۵۲ بدست آورده بودند دور کند ولی عثمانیها که با تاریخچه غارتها و ثروت بالکان آشنا شده بودند حاضر نبودند از آنجا دست بردارند و درصدد برآمدند که به دستور معروف (پیشقدم باش تا

کامروا باشی) یا آنچه دیگران برسرت خواهند آورد تو برسر آنها بیاور عمل کنند.

اگرچه عثمانیها ظاهراً برای کمک به امپراتور آمده بودند ولی درحقیقت فعالیت آنها در روملی (نامی که بالکان یا سرزمینهای بیزانس را بدان میخواندند) در پی منافع خودشان بودند. نیروی عثمانیها تحت فرماندهی پسر بزرگ اورخان بنام سلیمان بود و به این ترتیب میدان مبارزه با مسیحیان از آناتولی به اروپا منتقل شده بود.

در اوائل مارس ۱۳۵۴ در نتیجه زلزله‌ای دیوارهای قلعه گالیپولی و چند قلعه دیگر که در آن حدود بودند خراب شد. این اتفاق که نتیجه خشونت طبیعت بود برای ترکها مثل معجزه بود که آنها را در جنگ مداوم با کافرهای کمک کرد و راه توسعه بطرف بالکان باز شد. درحین فرار ساکنین وحشت زده، سلیمان و جنگاورانش شهر را تصرف کرده و دیوارها را باز ساختند. عده‌ای زیادی از غازیها بخصوص مردمانی که زندگی در مرز و منافع آنها به سکونت در شهرهای پرجمعیت آناتولی ترجیح می‌دادند بمیل خود و عده‌ای تحت فشار عثمانیها از آناتولی به منطقه‌ای که تازه تصرف شده بود کوچیدند. ترکها بقصد اقامت طولانی آمده بودند. سلیمان در بالکان بسوی شمال پیش رفت و مرگ ناگهانی او در ۱۳۵۷ پیشرفت ترکها را متوقف نکرد. برادر کوچکتر سلیمان با همکاری معلم و راهنمایش فرماندهی سپاه مرزی را

بعده گرفت. عثمانیها تا زمان سلطان محمد سوم (۱۵۹۵-۱۶۰۳) شاهزادگان جوان را با عنوان والی و حاکم ولایتی مسئولیت فرماندهی می دادند و این شاهزادگان از طریق لله‌هایشان امور دولتی و حکومت را می آموختند. این روش براساس سنت ترک و مغول بود که حکومت را یک امر فامیلی می دانستند.

جنگاوران مراد در ۱۳۶۱ استحضامات آدرنه را تصرف کردند و از آن مرکز به سه سوی پیش رفتند: در سمت چپ بسوی سرس و سالونیک؛ از طرف راست به سوی دریای سیاه و از وسط بطرف فیلیپوپولیس و صوفیه. سرس در ۱۳۸۳، صوفیه در ۱۳۸۵ و نیش در ۱۳۸۶ و بالاخره بندر مهم سالونیک در ۱۳۸۷ تصرف شد. به دنبال این پیشرفتها سیل مهاجرین آناتولی در منطقه‌های تصرف شده ساکن شدند. سلطان مراد اول (۱۳۶۲-۱۳۸۹) در سال ۱۳۶۵ پایتخت خود را از بروسه به آدرنه منتقل کرد و به این ترتیب متصرفات عثمانی استحکام و یکپارچگی گرفت. توسعه و پیشرفت عثمانیها در بالکان در نتیجه اوضاع روز آن منطقه و روش حمله آنها امکان پذیرفت. در بالکان مسائل جغرافیایی و وضع سیاسی در جوار هم قرار دارند درحالیکه کوهها آنقدر صعب‌العبور هستند که مانع عبور سپاهیان می باشند. چند رودخانه هم به دره دانوب پیش می روند و اگر کسی بالاتر از دریچه‌های آهنی از هرجائی وارد دانوب بشود تصرف مجارستان و اروپای مرکزی دشوار نیست و مهاجرین براحتی می توانند مولداوی و والاکسی را تصرف

کرده از آن پس در کناره دریای سیاه پیش بروند. دفاع منطقه‌ای به این وسعت، اتحاد سیاسی و در صورت فقدان آن همکاری و هماهنگی نزدیک بین مردم و حکومت منطقه را لازم دارد. در ربع آخر قرن چهاردهم بالکان از نظر سیاسی متحد می‌شود، ولی مردمان منطقه که گرفتار رقابت و حسادت امرای یکدیگر بودند در نتیجه نمی‌توانستند در مقابل عثمانیها دفاع و مقاومتی نشان بدهند.

بالکان تحت فرمانروائی استفان دوشان امپراتور صربها که بیست سال بود سلطنت می‌کرد نوعی یکپارچگی و اتفاق پیدا کرده بود و در ۱۳۵۰ شامل آلبانی، صربستان و مقدونیه و تراس شده بود ولی پس از مرگ او در ۱۳۵۵ این امپراتوری بعلت اختلاف و جاه طلبی اشراف و نجبای محلی که در مقابل رقبا از کمک گرفتن از عثمانی ابائی نداشتند زود از هم پاشید و به آسانی خراجگزار عثمانی شد.

روش عثمانی در چنین وضعی خوب پیشرفت می‌کرد. در فتوحات عثمانیها دو مرحله مشخص دیده می‌شود: اول با فشار و حمله‌ها نوعی نظارت و خراجگزاری یا تحت الحمایگی در سرزمین مجاور خاک خود برقرار می‌کردند که خراجگزار موظف می‌شد در لشگر کشیها سرباز بدهد. این دست نشانده‌ها خواه امیری از امرای محلی یا خاندانهای سرشناس بودند، استقلال سیاسی خود را حفظ می‌کردند. شیشمان که یکی از مبارزین بلغارستان بود مراد اول را

بعنوان سرور و حامی خود پذیرفت و مارکو کراکویچ از سرشناسان صربستان و همچنین بزرگان آلبانی که بیشترشان تبار بیگانه داشتند به علت رقابتها و هم چشمی‌ها در تار این دام گرفتار شده خود را تحت اختیار عثمانی گذاشتند.

در مرحله دوم عثمانیها آن امرای محلی را کنار گذاشته و سرزمین آنها را بخاک خود ملحق می‌کردند. در این مرحله دوم بود که سیستم تیمار (اقطاع) در سرزمین مفتوحه برقرار می‌شد و با آن نظارت بر کلیه افراد مردم و املاک و منابع درآمد سرزمین مفتوحه برقرار می‌شد. این اطلاعات در دفتر خاصی ضبط شده و از مالیاتی که از هر منبع برای سلطان دریافت می‌گردید سهمی به افراد وفادار به سلطان تعلق می‌گرفت. این حق را تیمار می‌گفتند و کسیکه حق تیمار داشت تیماری می‌خواندند. در برابر خدمات نظامی عطایا و بخشش می‌شد و با استثنای موارد معدودی تیماریها بصورت جنگاوران سوار در لشکرکشی‌ها شرکت می‌کردند و تیماریهای هر منطقه با هم تحت فرماندهی بیگ منطقه خودشان قرار داشتند. با سیستم تیمار عثمانیها لشکری از نفرات وفادار بخود ایجاد کرده بودند که در اوائل امر نخبه و برگزیده نیروی جنگی عثمانیها را تشکیل می‌دادند و سران آنها بیگ‌ها در اطراف سلطان بودند و در زمان صلح در دربار مقام داشتند و بیشتر مقامهای مهم دولتی در دست آنان بود.

دردوره مراد اول عثمانیها و خراج گزاران همه از اوضاع را ضی بودند. خراج گزاران از وضع خود و سرزمین تحت اختیارشان مطمئن بودند و عثمانیها از خراج های دریافتی و لشگریانی که در میدان جنگها حاضر بودند و از قطعه خاکی که آنها را دور از خطر می داشت برخوردار می شدند. و این روش در بالکان بسیار مفید بود زیرا صربها، بوسنی ها و بلغارها از ترس حمله مجارها عثمانیها را با آغوش باز پذیرفتند. عثمانی ها در آناتولی ها هم خراجگزار داشتند ولی در آنجا وضع مشکل تر بود. از نظر دینی مسلمانان نمی توانستند بر علیه هم دینان خود بجنگند و تصرف سرزمین های آنها مخالف قوانین مذهبی بود و ممکن نمی شد. بدینجهت عثمانیها سعی می کردند غازیهای آناتولی را با بخشیدن زمینهای مرغوب در بالکان بنحوی خوشدل و راضی کنند. ولی همین روش مورد ایراد شدید قرار می گرفت. سردسته مخالفین در آناتولی رقیب قدیمی آنان، خاندان قرامان ترکمن بود.

قرامانها قونیه را بعنوان پایتخت انتخاب کرده و خود را جانشین برحق سنت اسلامی سلجوقیان و سلاطین روم می دانستند و بر عثمانیان ایراد می گرفتند و ادعاهای ارضی بریکدیگر داشتند که در نتیجه این اختلاف سرآغاز رابطه ای پر زد و خورد و طولانی بین آنها و عثمانی ها شد. قرامانها عثمانی ها را متهم می کردند که برخلاف مذهب و سنت غازیها اراضی مسلمانان را از آنان می گیرند. عثمانیها مدعی بودند غازیها

موظف و مسئول جنگ با کفار مناطق مجاور هستند و آنان بعنوان سلطان غازیها دفاع از منافع و دفاع غازیها را عهده دار هستند و حمله قرامانها از عقب مانع اجرای این وظیفه از جانب عثمانیها می شود. بدینجهت پیش از هر لشگرکشی علیه قرامانها که مانع استقرار آنها در آناتولی بودند همواره از مجتهدین فتوای شرعی علیه آنها می گرفتند. اختلاف نظر قرامانها از روز اول مشکل اساسی عثمانیها بود که نتوانستند آنها را هیچوقت بطور رضایت بخش پایان دهند.

عثمانیها از نظر نظامی هم وضع خاصی داشتند که آنها را به دو صورت نشان می داد. از یکطرف شاهزاده نشین مستقلی بودند با سرزمینهایی که تصرف کرده یا خراجگزار خود کرده بودند و باینجهت حالت یک امپراتوری را پیدا کرده بودند که باید بانیروئی مختلط در دو جبهه فعال باشند و بایک نیروی نظامی در دو جهت یکی دفاع از سلطان در برابر مدعیان هم کیش و دیگری دفاع از سرزمین پهناور خود در برابر بیگانگان. بدینجهت وقتی خطری ناگهانی پیش می آمد همیشه یک هدف متوقف می ماند تا دیگری به نتیجه برسد. وقتی خطری سلطان را تهدید می کرد جنگهای مرزی متوقف می شد و نیروها از سلطان دفاع می کردند و زمانی که فرمانروایان مجاور سربلند کرده و درصدد قدرت نمائی برمی آمدند تمام نیرو بدان جبهه منتقل می شد.

چنانکه در ۱۳۸۷ مراد اول باقرامانیان درگیر بود و صربهای خراجگزار همراه قشون مراد در آناتولی مشغول جنگ بودند که در بالکان شورش برپا شد و پادشاه صربها بنام لازار با پشتیبانی که از طرف دستجات بوسنی و بلغار می‌شد قیام کردند. مراد از آناتولی عقب نشست و ابتدا با شیشمان فرمانروای بلغارها جنگید و بعد صربها را سرکوبی کرد و در ۱۳۸۹ در کوسوو عثمانیها با تحمل و خسارت زیادی موفقیت و پیروزی یافتند. بعد از پایان جنگ یکنفر صرب مراد را کشت و زندگی غازی کبیر جنگجوی بنام را پایان داد. پسر مراد بنام بایزید جای او را گرفت. (۱۴۰۲-۱۳۸۹) و سلطنت را با انتقام خون پدر آغاز کرد و لازار پادشاه صربستان را که اسیر شده بود بقتل رساند. این اولین بود اقدامی که لقب و عنوان تندر (ایلدرم) را بدو داد. شکنندگی وضع مراد که کشورش از قطعاتی زمین در آناتولی و آنچه در بالکان غازیها با شیپخون و حملات فتح کرده بودند تشکیل می‌شد پس از مرگ او ظاهر شد. بمحض انتشار خبر مرگ مراد کلیه سران قوم در آناتولی و در بالکان در صدد برآمدن خود را از قید عثمانی رها سازند. بایزید این عهد شکنی را وسیله توسعه سرزمین و مرحله دوم کشور گشائی عثمانی قرار داد و کلیه خراجگزاران را از میان برداشته سرزمین آنها را زیر قبضه حکومت مرکزی درآورد. با یک رشته عملیات نظامی درخشان و با تحرک سریع بین آسیا و اروپا نقاط دور افتاده بالکان مانند مجارستان و موراوی را برای تصرف بعدی به خراجگزاری وادار کرد و تمام لوازم ایجاد یک امپراتوری را

تندروار فراهم کرد. دو عامل مهم بایزید رادر ایجاد امپراتوری کمک کرد: یکی وضع اجتماعی، اقتصادی و دینی بالکان و دیگری توجه شدید بایزید به اصول اسلامی بود که قدرت حکومت مرکزی را تقویت می کرد و اداره آنرا تسهیل می نمود. این دو عامل بهم مربوط بودند. در این دوره بالکان از نظر اجتماعی در تحول و نارضایتی بود. بهره گیری مالکین اشرافی بالکان بمراتب بیشتر از همگنان آنها اروپای بود و زارعین بمراتب بیشتر مورد استثمار قرار می گرفتند و نارضایتی بودند.

باوجود رقابت شدید و عمیقی که بین ارتدکسهای اروپای شرقی و پیروان کلیسای لاتین (کاتولیک) بود سران امپراتوری بیزانس را به جلب کمک از غرب در مقابل عثمانی وادار می کرد و وعده یکی شدن کلیسا و مذهب را در قبال این کمک می داد. درحالیکه زارعین با اعتقادات قوی مذهبی پیرو مذهب ارتدکس مانده و باتوجه به تساهل سنتی اسلام و مالیات های متعادل تری که در اسلام معمول بود طرفدار حکومت عثمانیها بودند.

این فقط زارعین نبودند که از تغییر و حکومت عثمانی سود می بردند بلکه سران نظامی بالکان هم از آن بهره مند می شدند، زیرا عثمانیها آماده ایجاد تسهیلات برای اشراف نظامی مسیحی بودند. بایزید به بسیاری از سران نظامیان مسیحی بالکان همان مزایای تیمار (اقطاع) را که به

سران مسلمان ارتش داده بود می‌داد و بعلاوه کلیه مالیاتها و پرداختهای متعدد فتودالی را یک کاسه کرده و بصورت نقدی دریافت می‌داشت که برای زارعین ساده‌تر بود و بدینجهت بسیاری از سران محلی به عثمانیها که همواره ناظر براوضاع زارعین بودند و مانع تعدی مالکین به آنها می‌شدند پیوستند. زارعین یک حامی قوی بصورت حکومت مرکزی عثمانی پیدا کرده بودند که منافع خود را در بهبود وضع رعایای خود می‌دید و این تحول بزرگی بود که تأثیر بزرگ و عمیقی درآینده می‌گذاشت. سلاطین اولیه عثمانی از راههای دیگر نیز سعی در بهبود وضع عمومی رعایای خود داشتند. جاده‌هایی ساختند و ارتباطها را توسعه دادند و سربازان را در مناطق سرحدی در تحت انضباط شدید گرفته و مانع تعدی آنان بمردم می‌شدند.

در ۱۳۹۴ بایزید اول مخالفین را در آناتولی سرکوب کرده و حکومت عثمانی را با دو مرکز قونیه و سیواس برقرار کرده بود و چون شایع شده بود که بایزید نعل ستوران را برای پیش رفت بسوی کلیسای سن پی یر در رم تازه می‌کند اروپا به ولوله افتاد. لازمه چنین اقدام متهورانه‌ای یکپارچه کردن بالکان و تبدیل جنوب شرقی اروپا به مرکز نظامی عثمانی بود. بایزید اول بمنظور سلطه بر بالکان غازیها را که بصورت یک نیروی چریکی و غیر منظم در آمده بودند بکاربرد که ابتدا آنها با حملات محلی در نقاط مختلف به نظامیان و سرحد

نشین‌ها حمله می‌کردند و در پی آنها نظامیان که بیشتر سوارهای فتودال (تیماردار) بودند بسرپرستی شخص سلطان پیش می‌رفتند. با شرکت در مشکلات سربازان در قشونکشی، بایزید بصورت پیشوای بزرگ غازیان درآمد که همواره دارالحرب را کوبیده و دارا لاسلام را توسعه می‌دهد. بایزید برای دست یافتن پایگاه امپراتوری قسطنطنیه در بهار ۱۳۹۴ به محاصره آنشهر دست زد. او امیدوار بود با دست یابی بآنشهر دو قسمت امپراتوری خود را بهم متصل نماید ولی این کار مهم مانع فعالیت او در بالکان نشد. در ۱۳۹۵ شخصاً در تصرف مجارستان شرکت کرد و منتخب خودش را بر تخت والاکی نشاند و او را خراجگزار کرد و شیشمان خراجگزار نافرمان را دستگیر کرده به قتل رساند. با این مقدمات اروپا نمی‌توانست بایزید و خطر او را نادیده بگیرد. همکاری‌های آنها برای نجات قسطنطنیه از طرف زیگموند پادشاه مجارستان و پاپ رم و دوک بورگونی آغاز شد ولی عثمانیها با داشتن صربستان و بلغارستان بدانوب راه داشتند که زیگموند را تهدید می‌کرد که علاقه‌مند به دست‌یابی به والاکی و ساحل آدریاتیک بود و فرانسه باخاطره جنگهای صلیبی و شهبسواران قدیم عمل می‌کرد و جمهوری ونیز که حفظ منافع بازرگانی خود و تأمین غلات مورد نیاز را در نظر داشت برای آنکه سلطان را بخصومت برنیا نگیزد فقط به نیروی دریائی خود دستور داد به قسطنطنیه کمک کند. جنگجویان مسیحی در بودا جمع شده و بسوی دانوب رفتند و به نیکوپولیس رسیدند. بایزید که در نزدیکی قسطنطنیه بود با سرعت بطرف

صلیبیون رفت و در ظرف سه ساعت شهبازان اروپا را در ۲۵ سپتامبر ۱۳۹۶ مات کرد. با اینکه جنگهای دیگری هم روی داد ولی نبرد نیکوپولیس پایان جنگ صلیبی بود. بایزید بعد از این موفقیت برای سرکوبی قرامانها بسوی آناتولی رفت. قرامانها از اشتغال او در بالکان استفاده کرده و در صدد توسعه خاک خود برآمده بودند. این بار هم بایزید موفق شد و قونیه را در ۱۳۹۷ و سیواس و حوالی را در ۱۳۹۸ تصرف کرد و بر قسمت عمده سرزمینی که سابق امپراتوری بیزانس در آناتولی بود مسلط شد. فقط قسطنطنیه مانده بود که او تصمیم به فتح آن را گرفت. اگر محاصره قسطنطنیه ادامه می یافت بسقوط و تصرف آن شهر می انجامید ولی ناجی آن شهر در راه بود و برخلاف انتظار از غرب واروپا نیامد بلکه این فاتح از نژاد ترک و مغول بنام تیمور لنگ بود که از شرق رسید.

تیمور لنگ^۱ یکی از فاتحان بزرگ که در ۱۳۳۶ در خانواده ای فقیر ترک که مسلمان بودند و در فرارود (ماوراءالنهر) زندگی می کردند متولد شده بود جنگجوئی خشن بود که در آسیای مرکزی از بقایای سرزمین متصرفات مغول امپراتوری ایجاد کرد و بسایکی از بستگان چنگیزخان ازدواج کرد و به این ترتیب حکومتی مخلوط از مغول و ترک بوجود آورد؛ بسوی غرب پیشرفت و در ۱۳۸۰ ایران را شکست

^۱ تلفظ ترکی آن بمعنی آهن است.

داد و در ۱۳۸۷ بر سراسر فلات ایران مسلط و همسایه عثمانیها شد. در ۱۳۹۴ به آناتولی حمله برد و بار دیگر در ۱۳۹۹ بعنوان جانشین چنگیزخان مغول از آناتولی خراج خواست. بایزید هم که در ۱۳۹۴ از طرف خلیفه مقیم قاهره، عالیتین مقام سیاسی مذهبی مسلمانان، بعنوان سلطان روم شناخته شد ادعای متقابلی کرد زیرا در سال ۱۲۵۶ که خلیفه بغداد بدست مغولها معدوم شد خلیفه مسلمین در دربار سلطان مصر که از ممالیک بودند میزیست. بایزید از آن پس یک امیر غازی مدافع سرحدات نبود بلکه سلطان مقتدر یک کشور اسلامی بود.

تیمور از درگیری بامردی که بعنوان غازی به فتح نیکوپولیس دست یافته بود دو دل بود. امرای آناتولی که بایزید برکنار کرده بود به تیمور و دربار او پناهنده شده بودند و بامید دستیابی به آنچه از دست داده بودند تیمور را تحریک به جنگ می کردند. دو جنگاور یکی تیمور و دیگری بایزید نمی توانستند مدتی خیره به یکدیگر نگریسته و آرام بنشینند. بالاخره در ۲۸ ژوئن ۱۴۰۲ در آنقره درگیر شدند. عثمانیها شکست خوردند و بایزید اسیر شد و در مارس ۱۴۰۳ مرد. می گویند بعد از دستگیری خودکشی کرد. دولتی که بایزید باچنان خون دل و زحمت ایجاد کرده بود از هم گسیخت و درهم ریخت.

بایزید موفق نشد امپراتوری را ایجاد کند ولی از خود میراثی گذاشت که حکومت عثمانی تا آخر با آن ماند. میراث بایزید روش مدیریت و حکومت بود. بایزید حکومت و مرکزیتی را بنا نهاد که با روش مالی خاص و برقراری تیمار (اقطاع) اداره می‌شد و هم او سیستم غلام را تنظیم کرد. فرمانروایان عثمانی بتقلید از سلجوقیها جوانان غیرمسلمان را درگرفته و آنها را بنام غلام^۱ برای خدمات درباری و دولتی تعلیم می‌دادند. برای جنگهای سرحدی جمع آوری غلام مشکلی نبود و ابتکار این روش بامراد اول است که آنها را ایجاد کرد. طبق اصول دینی خمس اسرایی که در جنگ گرفته می‌شدند بسططان تعلق داشت. دردوره مراد اسرای سهم او باعنوان جان نثاری تعلیم داده می‌شدند و درزمان بایزید مقامهای مهم نظامی و اداری به آنها سپرده شد بخصوص درآناطولی که اشراف محلی سرکوب شده و اراضی آنها را عثمانی گرفته بود آن اراضی بعنوان تیمار به این افسران ارشد واگذار می‌شد. غلامان بایزید که بعنوان غلامان باب عالی ودربار شناخته می‌شدند و فقط از سلطان دستور می‌گرفتند، مقامهای نظامی و دولتی داشتند. این روش قدرت سلطان را می‌افزود. بایزید علمای روحانی را تقویت و تشویق می‌کرد و از نقاط مختلف بخصوص از مصرآنان را جلب می‌کرد تا سرزمین خود را بصورت کشوری با اجرای اصول دینی در آورد و خود یک سلطان بزرگ مسلمان باشد.

^۱ درتاریخ ایران این غلامان که درواقع سربازان مزدور بودند با برده اشتباه گرفته شده است.

هرتغییری که مرکزیت و قدرت را می‌افزود ضربتی برغازیها و سران آنها بود. تنفر غازیها نسبت به اعمال بایزید و بدعتهای او در امور دولت و مذهب و مخالفت آنها با دادن تیمار به مسیحیان و غلامان در کلیه کتابهای تاریخ عثمانی دیده می‌شود و همین مسئله مانع موفقیت نهائی بایزید و ایجاد جاه طلبی در امپراتوری او شد. ولی همین اقدامات او سبب شد که بعد از رفع لطمه و ضررهائی که از تیمور رسیده بود کشوری بجای آن ایجاد شد. مورخین ترک سالهای بعد از شکست آنقره را بعنوان دوره فترت معرفی می‌کند. مثل موارد مشابه آن در سایر کشورها، این دهه پراز اختلال و ناراحتی‌ها برای عثمانیها بود. تیمور امرای آناتولی ناامید نکرد؛ اراضی آنها را بخودشان بازگرداند و آناتولی بصورت زمانی درآمد که بایزید بسلطنت رسیده بود. پسر بایزید به نام موسی با پدرش به اسارت رفت و سه پسر دیگر او با قبول خراج دهی به تیمور بعنوان امیر منصوب شدند: سلیمان در آدرنه، محمد در اماسیه و عیسی در بروسه. در سال ۱۴۰۵ تیمور مرد و امرای عثمانی برای دستیابی به آینده و سرنوشت آینده عثمانی باهم در افتادند. در ۱۴۱۳ محمد باکمک افرادی که علاقه‌مند بیکپارچه شدن سرزمین، قدرت و حکومت مرکزی بودند موفقیت یافت. اکثر این کمکها از تیمارداران بود که می‌دانستند فقط با ایجاد حکومت واحد مقتدری آنان خواهند

توانست اراضی خود را بازیابند و کمک دیگر محمد غلامان بودند که از هر جهت وابسته به سلطان بودند.

خویشتنداری

دوره محمد اول را باید دوره انتظار و خویشتنداری خواند (۱۴۱۳-۱۴۲۱) زیرا پس از آنکه سلطنت یافت تا زمانیکه شاهرخ پسر تیمور حیات داشت محمد نمی توانست به اقدام نظامی علیه امرای آناتولی دست بزند. او برای جلوگیری از توسعه قدرت مدعیان که در صدد کسب حمایت بودند با قسطنطنیه هم سازش داشت و نمی خواست اروپا را برانگیزد و رقیبی ایجاد گردد. به این ترتیب دوره کوتاه ولی حساس سلطنت محمد باکجدار و مریز و برای حفظ وضع موجود و ممانعت از هم گسیختگی گذشت. تجدید حیات عثمانی در دوره مراد دوم (۱۴۵۱-۱۴۲۱) با جدیت پیش رفت. مراد عمویش مصطفی چلبی را که مدعی سلطنت بود در بالکان شکست داد (مدعیان سلطنت عثمانی شباهت زیادی با همدیفاں روسی دارند چنانکه دیمتری غاصب هم در آغاز قرن هفدهم در صحنه سیاست آنکشور خودنمایی کرد). مراد دوم از آنجا به آناتولی رفت تا زمینهای را که در غیبت او گرفته بودند بازستاند و آناتولی غربی را تصرف کرد ولی در مورد آناتولی مرکزی که قرامانها بودند و شاهرخ آنها را اتباع ایلخانیان و خراجگزار خود می شناخت فشاری نیاورد. در اروپا جهاد که سابقاً

در توسعه عثمانی نقشی بازی می کرد در دو جبهه ونیز و مجارستان تجدید شد. ونیز نظر به علاقه به حفظ و توسعه بازرگانی با شرق در سال ۱۴۲۳ سالونیک را از پالتولوگ امپراتور بیزانس خریده بود و این بندری بود که عثمانی ها در ۱۴۰۲ از دست داده بودند و مراد خواستار باز پس گرفتن آن بود. عثمانیها در ۱۴۳۰ سالونیک را تصرف کردند و با ونیز قرارداد صلح بستند.

مراد با خیال راحت توانست در جهت مجارستان که غازیها او را تشویق می کردند بتوسعه ادامه دهد. زیگموند پادشاه مجارستان در ۱۴۳۷ مرد و موقع مناسبی برای حمله عثمانیها فراهم شد. مراد در ۱۴۳۸ به صربستان رفت و معدن غنی نقره و قلعه سمندریه را تصرف کرد. در ۱۴۴۰ بلغراد را که مستحکمترین سنگر محافظ جنوب مجارستان در مقابل حمله ترکها بود تصرف کرد ولی ششماه بعد مجبور به عقب نشینی شد. عثمانیها در صدد برآمدن ترانسیلوانی را بدست بیاورند ولی شخصیت بارز قرن یانوش هونیادی فرمانروای ترانسیلوانی مانع شد و موفقیتی نیافتند.

عمل قهرمانی هونیادی اروپا را برانگیخت و باردیگر بحث جنگ صلیبی پیش آمد ولی هونیادی بانتظار وعده های غرب معطل نشد و بقوای عثمانی حمله کرد و نیش و صوفیه را در ۱۴۴۳ گرفت. مراد که باردیگر در آناتولی گرفتار دست اندازی قرامانها شده و تعدادی از

فرماندهان خود را در جنگ با هونیادی از دست داده بود در ژوئن ۱۴۴۴ در بالکان صلح کرد و برای خاتمه دادن به گرفتاری قرامانها به آناتولی رفت.

می گویند مراد شخصی دمدی مزاج بود و از جنگ نفرت داشت و از لشگرکشی های مداوم خسته شده و بدینجهت در جبهه اروپا و آناتولی صلح را ترجیح داد و تصمیم گرفت بنفع پسردوازده ساله اش محمد که زیر نظر افراد بانفوذی تعلیم دیده بود استعفا، بدهد. یکی از این افراد وزیری بنام خلیل پاشا چندیاری بود که چند نسل پدر و اجداد او در خدمت سلطان بودند و دیگری ملاخسرو شخصیت بارز مذهبی بود. مراد برای زندگی آرام و بی دغدغه خیال سکونت در بروسه را انتخاب کرد ولی بمناسبت نقشه لشکرکشی عظیمی که اروپا علیه عثمانی داشت دوره استراحت او طولی نکشید. برنامه ریزان اروپائی کناره گیری او را نشانه ای از ضعف نظامی عثمانی شمرده و یقین داشتند مردمان محلی اروپائیان را کمک خواهند کرد. امرای عثمانی بخصوص خلیل پاشا از مراد استدعا کردند که باسلطنت بازگشته و فرماندهی ارتش را در دست بگیرد و سرنوشت مملکت را در دست کودکی نگذارد. مراد پذیرفت و در رأس ارتش قرار گرفت؛ نیروی عثمانی را در نوامبر ۱۴۴۴ در وارنا فاتح ساخت و باردیگر به بروسه بازگشت و از فعالیت کناره گرفت. چندی بعد جان نثاریها در آدرنه شورش کردند. مراد باردیگر باسلطنت بازگشت

(۱۴۴۶) و تا زمان مرگش در ۱۴۵۱ در این مقام باقیماند. مراد در سال ۱۴۴۸ هونیدی را شکست سختی داد و به آلبانی و یونان و صربستان لشکر کشید. توسعه قدرت عثمانی که در آغاز سلطنت مراد آغاز شده بود تا پایان عمر او ادامه یافت. در موقع مرگ او وضع قسطنطنیه شبیه میوه‌ای بود که برای چیدن حا ضر شده ولی اروپا که محمد دوم را جوانی ضعیف و بی‌حال می‌دانست نگرانی بخود راه نداد و این نمونه دیگری از تصور غلط غرب درباره ترکها بود. محمد دوم که نوزده ساله بود بسلطنت رسید و دوره درخشانی از تاریخ عثمانی آغاز شد که او را ملقب به فاتح کرد.

فتح قسطنطنیه

محمد دوم هر چند جوان بود ولی از نظر سیاسی باتجربه و کاردان بود و مشاورینی هوشمند و فعال داشت. از یازده سالگی که از آدرنه به فرمانداری مغنیه در آناتولی فرستاده شده بود آشنا با کار حکومت بود. برای درک رمز موفقیت محمد و تاریخ عثمانی باید دوره کوتاه سلطنت اوّل او نگرست و تجاربی که از آن آموخت جستجو کرد. دونفر در افکار محمد تأثیر بسیار داشتند یکی خلیل پاشا و دیگری زغنوش پاشا بودند. خلیل نماینده سنت اسلامی بود از خانواده علما دین را آموخته و طرفدار صلح و آرامش بود که بتوان امور داخلی و

وضع مردم را بهبود و ثبات داد. زغنوش که غلامی از غلامان درگاه سلطان بود بعنوان معلم و مربی محمد درمغنیسه با او بود و براساس سنت غازیان و برخلاف نظر خلیل پاشا طرفدار لشکرکشی و توسعه و تصرف قسطنطنیه بود. خلیل پاشا برای پیش برد نظراتش از جان نثاریها استفاده کرد و مراد را دعوت به بازگشت و به سلطنت و رهبری ارتش کرد و شاید او محرک واقعی شورش جان نثاریها در آدرنه بود که سبب برگشت مراد و پایان دوره اول سلطنت محمد شد. و این مانور طبعاً محمد را هوشیار کرد و نقشه خود را برای تلافی کشید. از مشخصات عثمانیها که تا ترکیه امروز هم دیده می شود اینست که خورده حسابها هیچوقت فراموش نمی شود. هرچند مدتی از آن سپری شود منتظر باید بود تا موقع مناسب پیش بیاید که آن حسابها را تسویه کرده و تحسین ناظرین را برانگیزند. با آمدن محمد روزهای خلیل پاشا بشمارش درآمد بود. افکار و نقشه سیاسی محمد که در دوره نا آرام و تجربه های تلخ اول جوانی برنامه ریزی شده بود چهار نکته اصلی داشت: باید خلیل پاشا چندی را بیرون راند؛ جان نثاریها را سازمان داده و عوامل اخلاگر را از میان آنها خارج کرده و آنها را بیشتر وابسته بخودش بکند؛ قسطنطنیه را گرفته و جهاد بر علیه کفار دستور العمل و راهنمای سیاسی کشور باشد. فتح قسطنطنیه از اینجهت موضوعی مهم و جدی و حساس بود زیرا جلب جان نثاریها بسوی خودش و جدا کردن آنها از خلیل پاشا فقط بعد از یک فتح نظامی مهم میسر بود. نقشه روشن بود و همه چیز فتح

قسطنطنیه را ایجاب می‌کرد. زغنوش آنرا تأیید می‌کرد ولی خلیل پاشا که همواره از آغاز شدن جنگ صلیبی بیم داشت مخالف حمله به قسطنطنیه بود. قسطنطنیه تسلیم نشده بود و براساس قوانین اسلام غنیمت جنگی محسوب می‌شد و این وعده سربازان را دلیرتر درحمله برای کسب پیروزی می‌کرد. بالاخره شهر در ۲۹ مه ۱۴۵۳ سقوط کرد. روز بعد خلیل پاشا چندیاری دستگیر شد و سپس بقتل رسید و حسابی تسویه شد. از میان برداشتن خلیل پاشا تنها یک انتقام نبود بلکه این رفتار بیک رسم قدیمی و پذیرفته شده دخالت امرا و شرکت آنها در امور دولتی پایان داد و از آن پس بجز درمورد آخرین صدراعظم، در تمام دوران سلطنت محمد دوم صدراعظم‌ها را از میان غلامهای خود انتخاب می‌کرد و بدین ترتیب تمام قدرت را در اختیار خود حفظ می‌کرد.

بعد از خلیل پاشا محمد دوم سازمان جان نثارها را تجدید کرد و توسعه داد و نیروئی پدید آورد که بسیار مجهز بود. افراد آن حقوق کافی می‌گرفتند و نسبت به شخص او وفادار بودند. آنها را در پادگانهای ایالات مستقر کرده نماینده قدرت مرکزی محسوب می‌شدند. اوبه آخرین آثار قدرت بیگ‌های سرحدی پایان داد و با این نیروی آماده و مجهز که در اختیار داشت هیچ مخالف و مدعی داخلی جرأت سربلند کردن نداشت و قدرت متعالی متعلق به سران مرزنشین و خانواده‌های اشرافی مسلمان گردید.

محمد دوم که سلطان مقتدر و حاکم مطلق شده بود تمام سعی خود را در اجرای برنامه چهارم که جهاد بود بکار گرفت و از آن راه امپراتوری خود را مستحکم کرد و توسعه داد و مثل سابق همزمان با پیشرفت در اروپا در آناتولی هم پیش می‌رفت. آتن در ۱۴۵۸، صربستان در ۱۴۵۹، موراوی در ۱۴۶۰ و بوسنی در ۱۴۶۴ تصرف شد. بیشتر سران بوسنی اسلام پذیرفته و درحملات و پیشرفت به سوی مجارستان و دفاع از سرحدات کمک کردند و بعد از جنگی طولانی با ونیز که چهار سال که (۱۴۶۳-۱۴۷۹) ادامه داشت عثمانیها جزیره نگروپونت (اوبه) در دریای اژه و سواحل آدریاتیک را تصرف کردند. بازمیان بردن نشانه‌های استقلال بیزانس آثار مربوط به پالئولوگها و امرای مستقل موراوی و آثار امپراتوری یونانی در طرابوزان هم از بین رفت. فتح طرابوزان و اراضی آناتولی در سواحل دریای سیاه آن دریا را بصورت دریاچه عثمانی درآورد و همزمان با آن پایگاه بازرگانی که جنوا در ساحل دریای سیاه داشت بخصوص مرکز مستقل کفه در کریمه برچیده شد و بعد از چندی اردوی زرین کریمه مطیع و خراجگزار عثمانی شد (۱۴۷۵) و راه بازرگانی که آناتولی را از راه آسیای مرکزی و روسیه به غرب و اروپا مربوط می‌کرد به زیر سلطه عثمانی درآمد.

قرامان

محمد حملات مؤثر و موفقیت آمیزی علیه قرامان کرد و سرزمین آنها

در آناتولی مرکزی را در ۱۴۶۸ تصرف کرد. پس از ۱۴۶۸ افراد سلسله قرامان با کمک امیر ترکمان اوزون حسن متحد شده و جبهه دومی برای جنگ با عثمانی ایجاد کردند. این آرزوی اروپا که امید اضمحلال عثمانی را با جنگ در اروپا و آسیا داشتند با شکست اوزون حسن در ۱۴۷۳ برباد رفت، ولی از آن پس هم گاه بگاه هروقت کسی بر علیه عثمانی قیام می کرد، اروپا این آرزو را تشویق و اقدام به کمک می کرد.

پس از دست یابی به سرزمینهای قرامان، باستانی مدت کوتاهی که ذوالقدر ترکمان در یک سو و ممالیک مصر مدت بیشتری درسوی دیگر مزاحم بودند تصرف قطعی و بی مدعای عثمانی در آناتولی پایان گرفت.

استانبول

با اینکه سلطنت سی ساله محمد بدون وقفه در جنگ گذشت باز او فرصت یافت که قسطنطنیه را که امروز استانبول نامیده می شود بصورتی درآورد که شایسته پایتخت امپراتوری اسلامی باشد. برای توسعه شهر، با زور و با تشویق مردم را به آنجا جلب کرد. حصار شهر تعمیر شد و چنانکه وقایع نگار یونانی کریستوولوس می نویسد

محمد دستور داد متمولین عمارات و منازل زیبا بنا کنند و ساختمانهای عمومی، حمام و قهوه خانه و بازار و مساجد زیبا بسازند و خودش بعنوان سرمشق دیگران دستور داد مسجد بزرگی بنام او ساختند و در جوار آن مهمانسرای برای مسافرین، بیمارستان و دارالایتام و مدرسه اسلامی که در آنجا شرایع و طب تعلیم داده می شد بنا نهادند. تمام این ساختمانها و نظایر آن در ولایات از محل موقوفات ساخته و نگاهداری می شد. تعداد جمعیت شهر استانبول که قبلاً سی هزار نفر بود در ۱۴۷۸ نزدیک به یکصد هزار نفر و در آخر قرن شانزدهم قریب به ۷۰۰ هزار نفر رسیده بود که از تمام شهرهای اروپا پر جمعیت تر بود. بازسازی شهر بر افتخارات محمد فاتح افزود و قرنهای بعد شعرا درباره او و افتخاراتش شعرها سرودند.

جنگهای مداوم و زیبا کردن استانبول فشار بزرگی بر اقتصاد آن کشور بود و آثار سیاسی آن محمد را ناچار از تصمیم و اقدامات نامطلوبی کرد. چندین بار سکه تازه ضرب شد و هربار سکه های قدیم را با پنج ششم قیمت سکه تازه عوض می کردند. در ولایات انحصارهای برای نمک، شمع و صابون ایجاد شده بود و امتیاز این انحصارها ا طرف خزانه به افراد در مقابل وجوهی واگذار می شد و بدیهی است که فشار آن بر مردم تحمیل می شد که قیمت بیشتری می پرداختند. کار دیگری که اعتراض و تنفر بسیار زیادی ایجاد کرد ضبط املاکی بود که بعنوان وقف معین شده بود. بنظر سلطان چون مملکت به او تعل

داشت تبدیل آن به وقف کار غیرقانونی بوده است. این املاک را می‌گرفت و آنها را بصورت تیول و اقطاع به تیمارها می‌داد و قدرت نظامی خود را بیشتر می‌کرد. متمولین و خانواده‌های متنفذ برای حفظ موقعیت خانوادگی اموال خود را وقف خاص کرده و بعنوان نگاهداری وقف از درآمد آن مبلغ گزافی برداشت می‌کردند. سیاست محمد در تبدیل اوقاف مخالفت این افراد را برمی‌انگیخت. تازمانیکه او زنده بود مخالفین جرأت اقدامی نداشتند. وقتی در ۱۴۸۱ مرد نارضائی‌ها زمینه نقار و اختلاف و رقابت بین دو پسر او که مدعی جانشینی بودند شد. پسران او یکی بنام جم که در ۱۴۵۹ متولد شده بود و دیگری بایزید بود که در ۱۴۴۷ یا ۱۴۴۸ بدنیا آمده بود. در زمان مرگ محمد، جم پسرش حاکم سرزمین قرامان و پایتختش قونیه مرکز آن بود. پسر دیگرش بایزید حاکم آماسیه بود که موافق روش پدرش بود و از طرف صدراعظم پشتیبانی می‌شد. بایزید مورد توجه کسانی که از محمد و سیاست اقتصادی او و ضبط اراضی ناراضی بودند خصوص جان نثارها بود. بعد از درگیری و چند جنگ، نیروی بایزید بفرق شد و جم در ۱۴۸۲ به جزیره رودس نزد شهبازان سن ژان رفت که او را به فرانسه فرستادند و بصورت گروگان وسیله معامله لماتیک برای فشار بر بایزید شد. جم ممر درآمد شایانی برای ملت میزبان بود زیرا سلطان پول کافی برای محدودیت و نگاهداری در خارج از سرزمین عثمانی می‌پراخت. در ۱۴۸۹ جم را نزد پاپ ستادند که در فوریه ۱۴۹۵ درناپل مرد.

دوره سلطنت بایزید دوم را میتوان در اقداماتی که او برای حفظ تخت سلطنت و حفظ امپراتوری ناچار بود بکند خلاصه کرد. برای داشتن حمایت جان نثارها در مقابل برادرش از دو سیاست پدرش ضرب سکه پی در پی و گرفتن اوقاف صرفنظر کرد و زمینهای را که قبلاً گرفته شده بود بصاحبانش برگرداند. تا وقتی جم زنده بود بیم آن داشت که کشورهای اروپائی او را وسیله و بهانه حمله‌ای قرار بدهند و در نتیجه از قشونکشی به اروپا و شرق خودداری کرد و نتیجه این روش درگیریهای بی نتیجه بین قوای عثمانی و ممالکی شد که از جم پشتیبانی می‌کردند و پیشرفتهائی که در مرز مجارستان بدست آمد نتیجه فعالیت غازیها بود. لهستان برای دستیابی به دریای سیاه به تاتارهای کریمه حمله کرد، ولی غازیها و سواران تاتار تا قلب سرزمین پادولیا و گالیسی پیش رفتند (۱۴۹۸). تاتارها تا دو قرن بعد هم به این حملات خود در ایالت‌های دریای سیاه ادامه می‌دادند و هزاران اسیر برای فروش در بازار عثمانی بدست می‌آوردند.

سه عمل شایان توجه در دوران سلطنت بایزید دوم صورت گرفت که تأثیر کلی در تاریخ عثمانی داشته است. یکی توسعه زیاد در تعداد و قدرت نیروی دریائی عثمانی بود که وسیله خوبی برای جهاد و ادامه عملیات جنگی غازیها علیه ونیز و اسپانیا در دریای آدریاتیک واژه و مدیترانه بود. در نتیجه عثمانی بصورت یک عامل مهم در دیپلوماسی

اروپا درآمد و مورد توجه و علاقه کشورهایی بود که سعی داشتند از ایجاد یک حکومت اسلامی در اروپا جلوگیری کنند. دیگری روش او در برابر روی کارآمدن سلسله صفویه در ایران بود که خطری تازه در شرق عثمانی محسوب می‌شد. شاه اسماعیل صفوی فرقه صوفیه را که از قرن چهاردهم پدرانیش تشکیل و توسعه داده بودند بصورت قدرت فعال دولت شیعه درآورد. اختلاف شیعه و سنی دنیای اسلام را در دو قطب مخالف قرارداد. صفویه شیعه در بین ایلات ترکمن آناتولی شرقی تبلیغات قوی داشتند و دولت عثمانی که با سیاست مالی خود ترکمانها را ناراضی کرده بود زمینه مساعدی برای اخلاص بین آنها ایجاد کرده بود. بایزید برای از بین بردن این خطر درصدد بود شیعه‌های ناراضی را به اراضی موره که تازه بدست آورده بود بکوچاند. در نتیجه مردم آسیای صغیر در ۱۵۱۱ قیام کردند و این تصمیم عملی نشد.

سومین تحول بزرگ در ۱۴۹۸ پیش آمد که واسکودوگاما توانست قاره آفریقا را دور زده و راهی بشرق پیدا کند و محدودیتی که در بازرگانی شرق با اروپا پیدا شده بود جبران شد. در واکنش به این واقعه این سلطان سلیم متوجه مصر و برانداختن سلسله ممالیک در آن کشور شد. بایزید باهیچیک از این پیش آمدها رو به رو نشد. در ۱۵۱۱ سلطان سالخورده که شباهت اخلاقی زیادی به پدر بزرگش مراد دوم داشت و فعالیت پدرش محمد دوم را نداشت، قدرت خود

را در دستگاه حکومت از دست داده بود. با اینکه گفته‌اند محمد دوم برای روشن کردن و فراغت وضع سلطنت و جلوگیری از ایجاد مدعیان کشتن برادران و پسران سلطان را صورت قانونی داده بود ولی این مشکل سیاسی همچنان باقی بود. تا اینکه در ۱۶۱۷ مقرر شد بزرگترین فرزند دیگر سلطان جای پدر را بگیرد. چون هیچ مقرراتی برای تعیین جانشین سلطان نبود، شاهزادگان برای دستیابی به سلطنت بایکدیگر رقابت و مسابقه داشتند. بایزید دوم برادرش را از میدان بدر کرد. پسران او احمد و سلیم برای زور آزمائی آماده می‌شدند. احمد حاکم آماسیه بود که به استانبول نزدیکتر از مقرر سلیم در طرابوزان بود و معمولاً موفقیت از آن کسی بود که زودتر به استانبول رسیده و خزانه و دستگاه دولتی را قبضه کرده و جان نثارها را جلب کند. سلیم که با مسئله جغرافیائی و دوری فاصله مواجه بود از پدرش حکومت بالکان را تقاضا کرد و بعد با پشتیبانی جان نثارها بسوی استانبول رفته پدرش را مجبور کرد برفع او استعفا بدهد (۱۵۱۲). سلیم اول (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰) که بمناسبت سخت‌گیری و استبداد به او لقب سنگدل داده بودند پیش از هر لشکرکشی درصدد رفع مخاطرات از مقام خود بر می‌آمد دستور داد برادر ارشد و برادرزادگانش را از میان بردارند و برادر دیگرش را که جرأت مقابله نظامی با او کرد دستگیر کرده و بقتل رسانید و نیروی او را منحل کرد.

سلیم پس از تسویه حساب خانوادگی در صدد مقابله با شاه اسماعیل برآمد. عثمانیها مثل سلجوقیها که پیش از آنها بودند عمیقاً مدیون عادات و سنن و فرهنگ ایران در رشته‌های ادبیات و هنر، حکومت و قانون و تحقیقات علمی بودند و بسیاری از متصدیان امور امپراتوری عثمانی از نقاط شرقی مهاجرت کرده بودند و با اطمینان میتوان از یک فرهنگ ترک و ایرانی در سرزمین وسیعی از هند تا دانوب یاد کرد. با وجود عوامل بسیاری که عثمانیان و صفویه را یکسان و بهم مربوط می‌ساخت اختلاف مذهبی و سیاسی آنها قویتر بود. عثمانیها نمی‌توانستند در سرحد شرقی خود دولتی قوی را با هر مذهبی که بود تحمل کنند. ولی به صفویه بادیده احترام نگریسته از آن می‌ترسیدند. صفویه که وارث سنت و سلطه تیموریان در مرکز آسیای صغیر بودند معتقد به سنت قدیمی ظل الهی سلطان می‌بودند. از درگیری با عثمانی ناراحت و نگران نبودند و ونیز که همواره در صدد ایجاد جبهه دوّمی برای عثمانی بود پیشرفت و وضع شاه صفوی را باتوجّه و علاقه می‌نگریست.

سلیم پیش از حمله به شاه اسماعیل مردم شیعه آناتولی شرقی را سرکوب کرد و چهل هزار نفر را کشت و بعد لشکرکشی از راه دور را که از استانبول بود آغاز کرد و ناچار از سرزمینی که طبق نقشه شاه اسماعیل مردم آنرا خالی کرده و محصولات غذایی را محو کرده بودند عبور کرد و در محلی بنام چالدران که شمال دریایچه وان واقع

است بایکدیگر در ۲۳ آوریل ۱۵۱۴ روبرو شدند. موفقیت باتوپخانه عثمانی بود. صفویها فرار کردند و سلیم در ۵ سپتامبر وارد تبریز شد و بمناسبت پیش آمدن زمستان تصمیم گرفت لشکرکشی را خاتمه بدهد. جان نثارها که از طول جنگ خسته و مانده شده بودند او را مجبور کردند نقشه‌اش را تغییر دهد.

سلیم که باید با مالیک هم حسابش را روشن می‌کرد در لشکرکشی سریع و پرقدرتی که در سالهای ۱۵۱۶ و ۱۵۱۷ کرد، عثمانیها و آتش قوی توپخانه آن توانستند سواران چالاک مالیک را شکست بدهند و سلیم سرزمینهای مالیک را تصرف کرد که شامل سوریه، مصر و حجاز (عربستان سعودی و اردن) می‌شد. می‌توان پیشرفت سلیم به دریای سرخ را نتیجه انقلاب دریائی دانست که واسکو دوگاما با دورزدن آفریقا پیش آورده و مستعمرات پرتغال را با پشتیبانی نیروی دریائی به اقیانوس هند رسانده بود. دست‌یابی و توسعه قدرت عثمانی به شمال آفریقا را که در سالهای ۱۵۱۵ و ۱۵۱۹ روی داد می‌توان نتیجه این ابتکار و انقلاب دانست. مالیک که فاقد چوب برای کشتی سازی بودند و فرهنگ و سنت والاتری از سوارکاری داشتند نمی‌توانستند از منافع و علائق اسلام در برابر پرتغالیها دفاع کنند و عثمانیها بادست یافتن بسرزمین مالیک وارث وظیفه دفاع از مراکز مقدس اسلامی مکه و مدینه که گهواره اسلام بود گردیدند و سلطان عثمانی بعنوان بالاترین فرمانروای اسلامی مسئول حفظ

سرزمینهای اسلامی و دفاع در مقابل مهاجمین شد. در ۱۵۱۷ جلوگیری از توسعه نفوذ پرتغال در اقیانوس دیر شده بود با اینحال عثمانیها تا اواسط قرن شانزدهم با استفاده از چوب درختهای سیسیلی و کارگران مجرب که در بندر استانبول ورزیده شده بودند، در سوئز بساختن کشتی پرداخته و فرماندهان آنان که در مدیترانه تجربه آموخته بودند با پرتغالیها جنگیدند. عثمانیها سعی کردند که مسیحیان متجاوز را بیرون کنند، ولی موفقیتی نیافتند و پرتغالیها هم میخواستند ولی نتوانستند بازرگانی اقیانوس هند را بخود اختصاص بدهند و ادویه و سایر کالاهای شرق همچنان در بازارهای مدیترانه شرقی دیده می شد. در دوره هشت ساله سلطنت سلیم مسیحیت دوره صلح نسبی را گذراند چون لشکرکشی بزرگی لازم نشد. با مرگ او در ۱۵۲۰ سلیمان پسرش که جای او را گرفت به این دوره استراحت پایان داد و با سلطان جوان و فعال، باردیگر قدرت نظامی عثمانی بسوی غرب بحرکت درآمد و سنت قدیمی غزا و جهاد دوباره بکار گرفته شد. در این زمان زمامدار مقتدر مسیحی در اروپا شارل پنجم از سلسله هابسبورگ بود که در برابر او فرانسوای اول از خاندان والوا سعی در بدست آوردن زمام امور دنیای مسیحی را داشت. سلیمان با استفاده از رقابت آن دو درصدد دست یابی به دو هدف که پیشقدمان او نتوانسته بودند برآمد. این دو هدف بلغراد و جزیره رودس بود.

بلغراد دروازه مجارستان و اروپای مرکزی بود و جزیره رودس برای نظارت و برقراری قدرت در مدیترانه لازم بود. بلغراد در ۲۹ اوت ۱۵۲۱ تصرف شد و در کریسمس سال بعد (۲۵ دسامبر ۱۵۲۲) بعد از محاصره طولانی عثمانیها وارد قلعه رودس شدند و شهبازان سن‌ژان را مجبور به تخلیه آنجا کردند. سلیمان کاری را که محمد فاتح نتوانسته بود انجام داد. سلیمان بتقلید اجدادش جنگجوی نام‌آوری بود و در دوره سلطنتش عثمانی در اروپا و ایران و مدیترانه توسعه یافت. عثمانیها با هابسبورگها که جویای قدرت جهانی بودند درگیری دائمی داشتند. بعد از ۱۵۲۵ که فرانسوای اول درپای از هابسبورگها شکست خورد فرانسویها درصدد جلب پشتیبانی عثمانیها بر علیه هابسبورگها برآمدند و اتحاد فرانسه و عثمانی اساس و پایه سیستم موازنه قوای اروپا و اساس تقسیمات اروپائی شد. با اینکه فرانسه متحد قابل اعتمادی نبود عثمانیها در جبهه غربی خود بفشار و پیشرفت ادامه می‌دادند و اقدامات عثمانی عامل قابل توجهی برای توسعه و پیشرفت مذهب پروتستان محسوب می‌شد. پشتیبانی از فرانسه و پرتستانها و هرکس که مخالف عوامل هابسبورگ که سبب اخراج یهود و مسلمانان از اسپانی شدند اساس سیاست عثمانی در اروپا بود و آثار مخالفت عثمانی با هابسبورگها در جنگهای مدیترانه و جهادی که در جریان بود خودنمایی می‌کرد و غازیها به پیروی از سیاست اتحاد دولت عثمانی با فرانسه موقع مناسبی برای عملیات ضد هابسبورگ در شمال آفریقا و غرب مدیترانه ایجاد کرده بود. دریا دار

عثمانی بنام خیرالدین بارباروسا (ریش قرمز) الجزایر را تحت انقیاد درآورد و در تونس با شارل پنجم توافق کرد و در سال ۱۵۳۸ در منطقه پره و تسا دریونان ضربت شدیدی به نیروی ونیزی که قدرت دیگری در مدیترانه بودند زد و آنها را شکست داد و تفوق قدرت نیروی دریائی عثمانی در مدیترانه شرقی تا جنگ لپانت در سال ۱۵۷۱ ادامه داشت.

سلیمان محتشم

سلیمان بعنوان بزرگترین حکمرای مسلمان در زمین و دریا فاتح شده بود و در دست داشتن مکه و مدینه که مقام و موقعیت او را خیلی بالا می برد وظایف و مشکلاتی هم برایش ایجاد می کرد که مهمتر از همه امنیت راههای زیارتی این شهرها بود که با پرتغالیها در اقیانوس هند درگیری ایجاد می کرد. حکومت مسکو در حوضه ولگا ایجاد زحمت می کرد. امنیت اقتصادی و حفظ راه بازرگانی ادویه و ابریشم در گرو هم دینان عثمانی در شرق و آسیای مرکزی بود و عثمانی علاوه بر دفاع از اسلام در برابر دشمنان مسیحی باید با صفویه ایران که همواره آماده بودند از عقب به عثمانی حمله کنند روبرو شود. بازکردن جبهه دوم از عقب عثمانی همواره مورد توجه اروپا، شارل پنجم را برآن داشت که صفویه را بر علیه عثمانی برانگیزد. سلیمان نمیتوانست این

خطر بزرگ را نادیده بگیرد. ظهور هر قدرتی در منطقه شرق صرفنظر از علاقه‌های محرکه آنان عثمانی را ناراحت می‌کرد. سلیمان ناچار به دو جنگ تمام عیار علیه صفویه در ۱۵۳۳ و ۱۵۴۸ دست زد و هر دو جنگ بعد از متارکه و یا صلح دراروپا بود که او توانست به شرق لشکرکشی کند. در جنگ اول تبریز و بغداد را بتصرف درآورد و در نتیجه به راه بازرگانی مهمی که از این شهرها می‌گذشت دست یافت ولی بمحض اینکه از آنجا بطرف اروپا توجه پیدا کرد صفویه تبریز را پس گرفتند و در جنگ دوم تبریز مجدداً بتصرف سلیمان درآمد. نگاهداری تبریز و موقعیت مستحکم آن بعلت دوری راه مشکل بود و درواقع وضع جغرافیائی و تکنیکی و تشکیلات نظامی توسعه عثمانیها را در شرق محدود می‌کرد و همان سان که دراروپا نتوانستند وین را بگیرند، این محدودیت واقعاً یا موقتاً شناخته شد و پیمان آماسیه ۲۹ مه ۱۵۵۵ امضا شد که در نتیجه تبریز به صفویه برگردانده شد و مرز شرقی عثمانی را برای مدتی قریب یکربع قرن قطعی گردید. پس از فراغت از درگیری در شرق سلیمان به میدان غرب بازگشت و مدیترانه و شمال آفریقا میدان جنگ دائمی شد. در ۱۵۶۵ عثمانی دست به یک رشته عملیات دست زد که آخر هم نتیجه‌ای نداد و نتوانست جزیره مالت را بگیرد. سال بعد سلیمان در مجارستان جنگید. دراینموقع سن او به هفتاد رسیده بود و به زحمت سوار اسب می‌شد و چون می‌دانست که زمانی سربازان عثمانی بهتر می‌جنگند که سلطان درمیدان جنگ حاضر باشد، از استانبول با

دویست هزار سرباز در اوّل مه ۱۵۶۶ حرکت کرد و این آخرین جنگ او بود. در پنجم سپتامبر که محاصره چگتوار هنوز در جریان بود شب در چادر خوابیده بود که مرد. مرگ او را مخفی نگاهداشتند تا زمانی که پسرش سلیم بدون دغدغه‌ای در استانبول به تخت سلطنت نشست. شعرا بخصوص باقی شاعر درباری و مورد توجه سلطان که منتظر بازگشت او به پایتخت بودند در رثای او اشعار بسیار سرودند:

آفتاب دمیده اما سلطان هنوز بیدار نشده
چادر او بانور خورشید میدرخشد ولی او بیرون نمی‌آید
ما چشم براه خیره شده‌ایم ولی خبری نمیرسد
خبری از راه دور از درگاه سلطان
رنگ باخته و بالب خشک خفته در آنجا
چون گل سرخی که از آب محروم شده باشد
خدا را میستائیم که در هر دو جهان
در برابر اسم تو نوشت غازی شهید.

فصل دوم

جامعه عثمانی و سازمانهای آن

بعد از مرگ سلیمان قانونی پسرش سلیم دوم به عملیات جنگی در غرب ادامه داد و در مدیترانه قدرت عثمانی افزایش یافت و در مناطق تازه‌ای در شمال آفریقا عثمانیها با هابسبورگها بمقابله و مبارزه و جهاد مشغول بودند. بدینجهت مرگ سلیمان ظاهراً از دست رفتن یک غازی بزرگ بود ولی در آخر قرن سفرای خارجی در قسطنطنیه وحتى برخی از مردان دانش و ادب عثمانی پذیرفته بودند که دوران طلایی امپراتوری پایان رسیده است و تنزل و سقوط را نتیجه فساد دستگاه و سازمانهای قدیمی می‌دانستند که در دوره سلیمان بحد کمال رشد کرده بود. توجهی به سازمانها و جامعه عثمانی برای درک صحیح این تحول لازم است که چگونه سرزمین امرای غازی محلی تبدیل به امپراتوری اسلامی شد و تغییراتی که بعد از آن پیش آمد چه بود. در زمان مرگ سلیمان امپراتوری عثمانی سرزمینی را که امروز بنام کشورهای مجارستان یوگسلاوی - آلبانی - یونان - عراق - سوریه - لبنان - اردن - اسرائیل - عربستان سعودی - یمن - مصر -

لیبی و تونس - الجزایر نامیده می‌شوند و برخی سرزمینها دیگر را شامل می‌شد. جمعیت این سرزمینها را در آن زمان نمیتوان با یقین معین کرد ولی می‌توان رقم بیست تا سی میلیون نفر را تا حدی درست دانست. حکمرانی کردن بر سرزمینی چنان گسترده و از نظر جغرافیائی متفاوت و مردمانی غیرمتجانس را می‌توان نتیجه دولت و استحکام سازمان اجتماعی آن دانست که از سه منبع اساسی سنت و عادات استپهای آسیای مرکزی، که آرمانهای غازیها و سنت اسلامی که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی اجرا می‌شد دانست.

بنابرستی که دراستپها جاری بود فرمانروائی حق مطلق یک خانواده است که از طرف خداوند برای اجرای این وظیفه برگزیده می‌شود. وقتی سران ترک سلسله‌هائی از امرا را در دارالاسلام ایجاد کردند و رفته رفته به قلب سرزمین اسلام رسیدند به قدرت ارضی و سماوی و الهی دست یافتند که خلفا از آن بهره مند بودند.

در عثمانی اولاد عثمان بدون انقطاع (باستثنای دوره فترت که بعد از جنگ آنقره در ۱۴۰۲) روی داد تا سال ۱۹۲۳ سلطنت کردند تا اینکه مصطفی کمال آتاتورک آن امپراتوری را پایان داد و بجای آن دولت مدرن ترکیه را ایجاد کرد. براین اساس می‌توان گفت که خاندان عثمان و دولت عثمانی تا قرن بیستم دوام آورد.

سلاطین عثمانی که به حقوق موروثی خود ایمان داشتند هم خودشان مایل بودند و هم غازیها آنها را به جنگ بر علیه کفار و توسعه اسلام برمی انگیزتند. دولت عثمانی فلسفه وجودی و پیشرفت و ترقی خود را مدیون فتوحات دولتی بود که با جنگ ایجاد شده و با جنگ و فتح پایدار بود. اداره اکثر سرزمینهای مفتوحه براساس اصول اجتماعی، دینی، مالی و سیاسی بود که در آغاز حکومت اسلامی برقرار شده بود و آن اصول چکیده‌ای از اصول عقاید^۱ یونانی آغاز نظرات و افکار و دولتمداری ساسانیان با تلفیق با قوانین و اصول حقوقی اسلامی بود. این عوامل مختلف در نتیجه نبوغ عثمانیها در حکومت و کشورداری با ابتکارهای چند مخلوط شده و رنگ و زیور مخصوص بخود را گرفته بود.

در صدر اسلام نوعی برابری افراد در جامعه ظاهر شده بود ولی بزودی از میان رفت و با رسیدن قرن سیزدهم میلادی بعقیده صاحب نظران با توجه به اخلاق و جامعه و مسائل سیاسی چهار طبقه مشخص پیدا شده بود که هریک از آن طبقات ناظر بر یکی از عناصر طبیعی بود. نصیرالدین طوسی (فوت ۱۲۷۳) در اخلاق ناصری آنها را اینطور توضیح می‌دهد.

^۱ بعقیده مترجم عقایدی که یونانی شناخته شده فلسفه و افکار آریائی بود

طبقه اول اهل قلم که علما و دانشمندان، قضات، اهل حقوق و شریعت دانان (فقها)، دبیران، حسابداران، مهندسين و منجمين، پزشکان و شعرا را دربر می‌گیرد که حیات آنان بستگی دارد و ایجاد کنندگان نظم در این جهان و در آخرت می‌باشند و اینان نماینده عنصر آب هستند. طبقه دوم اهل سلاح و شمشیر، جنگجویان و جنگاوران، مرزبانان و شرطه و داوطلبان نظامی که نظم دنیا با آنان است، دولت و حکومت به قدرت آنها پا برجا است و اینان نماینده عنصر آتش هستند. سوم مردان اهل معامله و کسب، بازرگانان که کالاها را از کشوری بکشور دیگر عرضه می‌کنند و صنعتگران، اصناف، پیشه‌وران و فراهم کنندگان مالیات که زندگی روزانه بدون آنان ممکن نیست و بمنزله عنصر هوا هستند. چهارم مردانی که به مالداري و برزیگری و کشاورزی می‌پردازند که تهیه مواد خوراکی جامعه برعهده آنان است و بدون زحمت آنان زندگی ممکن نیست و اینها را می‌توان نماینده عنصر خاک شمرد.

نظریه طوسی فرهنگی وابسته به طبیعت و اجتماعی کشاورزی را نشان می‌دهد و نمیتوان سازمان اولیه عثمانیها را با آن تطبیق داد زیرا عثمانیها امرائی بودند که تمام وقت را در حرکت و جنگ می‌گذرانیدند و ثروت خود را از غارت و غنائم جنگی بدست می‌آوردند و جامعه‌ای بهم بافته و منظم نداشتند. گریگوری پالاماس اسقف سالونیک که در سال ۱۳۵۵ در زندان عثمانیها بود اورخان را

طوری وصف می‌کند که هنوز عادات و گذشته ایلی خود را از دست نداده بود.

باین حال تقسیم طبقاتی در همان اوائل وجود داشت و عثمانی‌ها با دو طبقه مشخص می‌شدند که بزبان ساده می‌توان آنها را فرمانروا و فرمانبر نامید و به ترکی عسکری یعنی نظامیان و رعایا بودند. در آن اجتماع فقط رعایا بودند که بارور بودند و طبقه نظامی و سرباز را پایدار می‌داشتند. رعایا از سه گروه برزگران و کشاورزان، شهرنشینان و ایلات تشکیل می‌شد و این تقسیم بندی مسلمان و غیرمسلمان را شامل می‌شد ولی بعد از سلیمان از کلیه رعایا بیشتر اتباع غیرمسلمان سلطان استنباط می‌شد. بعلاوه رعایا از عسکری با قوانین خاص و وضع ظاهری لباس و پوشش خود مشخص می‌شدند که حق نداشتند بر اسب سوار شوند یا شمشیر باخود بر دارند. توسعه و اهمیت عسکری نتیجه لشکرکشی به اروپا و فتح سرزمینهای غربی بود که در قرن چهاردهم صورت گرفت و احتیاج به عده‌ای برای اداره آن سرزمینهای مفتوحه پیدا شده بود. قدرت فائقه از سلطان بود ولی حکومت و توسعه سرزمینها ایجاب می‌کرد که سلطان نمایندگان از طرف خود انتخاب و نصب کند. تمام این نمایندگان و بستگان آنها و مستخدمین و افراد وابسته به آنان عسکری محسوب می‌شدند و بدینجهت از مزایای بسیاری برخوردار بودند که مهمترین آن معافیت از مالیات بود. خط فاصل بین طبقه عسکری و رعایا بسیار روشن شده بود. از هم مجزا بودند و فقط در موارد

اجازه سلطان کسی از رعایا می توانست به طبقه عسکری ترقی نماید. عسکری ها با تعصب در حفظ مزایا و طبقه خود کوشا بودند و از سلطان توقع داشتند که آنها را از سایر اتباع خود برتر نگاهدارد. بدین ترتیب تقسیم عسکری - رعایا از مشخصات اساسی جامعه عثمانی بود.

تیمار و اقطاع

پایه و اساس طبقه عسکری سواران جنگجوی ایالات عثمانی بودند که در برابر خدمت نظامی حقوق آنان از درآمد مالیات کشاورزی که در ایالات گردآوری می شد تأمین می گردید. این درآمد را تیمار می گفتند و کسانی که تیمار داشتند تیماری می نامیدند. تا زمان محمد دوم تیمارداران بطور کلی کسانی بودند که مسلمان دنیا آمده یا از غلامان سلطان یا از بیگ ها (بزرگان نظامی) می بودند. در اوائل به عده ای از مسیحیان نیز تیمار واگذار شده بود. این مسیحیان سران اشرافی و نظامی بالکان بودند که سلطان را در فتوحاتش کمک کرده و توانسته بودند وضع سابق خود را با استفاده از ترتیب تیمار حفظ کنند و با اینکه این افراد مجبور به قبول اسلام نبودند، در اواخر قرن پانزدهم اثری از آنها نیست. شاید آنان می دانستند که آینده آنها بسته به قبول اسلام است و بطور کلی در طبقه عسکری عثمانی تحلیل رفتند و شاید در زمانی سیاست پذیرفتن مسیحیان در سازمان نظامی را ترک گفتند (یکبار در نیمه اول قرن پانزدهم که مسیحیان بالکان قام

کردند تغییر سیاستی از این قبیل روی داد) و به احتمال قوی همه این عوامل در تقلیل نفرات مسیحیان عسکری مؤثر بوده و دست بدست داده بودند.

دستگاه اداری و تشکیلات نظامی هر دو ارتباط مستقیم و نزدیک با سیستم تیمار داشت. با برقراری تیمار برای لشکریان سلاطین عثمانی مشکل ایجاد نیروی نظامی بزرگ را حل کردند و بدون اینکه احتیاج به نقدینه زیاد داشته باشند واز آنجا که اقتصاد عثمانی همواره مواجه با مشکل تهیه فلزات قیمتی برای پرداخت حقوق به پول نقد بود لشکریان را با برقراری تیمارراضی کرده و خزانه داری را از مسئله بزرگی فارغ ساخته بودند. به این ترتیب با برقراری تیمار نه تنها تأمین و ایجاد نفرات زیادی برای لشکرکشی‌ها فراهم شده بود، حسن دیگر آن وظایف مهمی بود که در حکومت های محلی ایالتی و ولایتی از طرف تیمارداران اجرا می شد.

سازمان ایالات

تیماردار در روستائی که به او تفویض شده بود میزیست و مجموعه‌ای از این دهات یک سنجاق^۱ را تشکیل می داد که

^۱ تقی زاده در خاطرات خود در صفحه ۱۳ تقسیم بندی عثمانی را چنین می نویسد: ولایات کوچک از مجموعه دهات را قضا و ولایات بزرگ را سنجا، منامندند

کوچکترین واحد اداری سرزمین بود که بوسیله یک سنجاق بیگ که افسر ارشد نظامی منطقه بود اداره می‌شد و معاونی داشت که درکارها او را کمک می‌کرد و هردو در کرسی نشین سنجاق سگونت داشتند. واحد اداری بالاتر که از مجموعه تعدادی سنجاق تشکیل می‌شد بیگلربیگی خوانده می‌شد که افسر ارشد و هماهنگ کننده آنرا بیگلربیگ می‌نامیدند. مراد اوّل نخستین بیگلربیگ را در روملی منصوب کرد تا به توسعه عثمانی در بالکان قدرتی تازه بدهد و از آن زمان بیگلربیگی روملی مهمترین بیگلربیگی بود. تا مدتی سلطان شخصاً امور آناتولی را نظارت می‌کرد ولی زمانی که بایزید اوّل ناچار از تمرکز در توسعه روملی بود شخصی را برای نظارت بر امور آناتولی برگزید. در ۱۳۹۳ دومین بیگلربیگی برای آناتولی درغرب ایجاد شد و در اوائل قرن پانزدهم وقتی عثمانی در سمت شرق توسعه یافت سومین بیگلربیگی برای آناتولی مرکزی ایجاد گردید. در اوائل دوره سلطنت سلیمان در ۱۵۲۰ بیگلربیگی روملی متشکل از سی سنجاق بود و آناتولی بیست سنجاق داشت. در ۱۶۰۹ تعداد بیگلربیگی‌ها به سی و دو رسیده بود و دیگر عنوان بیگلربیگی منسوخ شده آنها را ایالت می‌گفتند و متصدیان آنرا بجای بیگلربیگ والی می‌خواندند. جالب است که عثمانیها هیچگاه سرزمین خود را امپراتوری نمی‌گفتند و بجای آن از عنوان ممالک محروسه یاد می‌کردند که منظور ممالک محروسه سلطان که از جانب خداوند حفظ می‌شود بود.

وصول مالیات ارضی تیمار و واگذاری آنها که از طرف حکومت مرکزی عمل می‌شد براساس گزارش حساب‌رسان مخصوص این امر در ایالات بود که اساس سازمان اداری عثمانی به شمار می‌رفت و آن را تحریر می‌خواندند. این مأمورین صورتی از هرگونه درآمد هرده در هر سنجاق را تهیه می‌کردند و نام افراد برده ذکور را که بکار زراعت اشتغال داشتند و تعداد خانواده آنان و نوع و مقدار محصول چندساله و مقدار محصولی که بعنوان مالیات گرفته شده بود و همچنین مبالغی که دریافت شده بود ریزنویسی می‌کردند و از جمع آوری این اطلاعات آمار درآمد اشخاص و مالیات آنها مشخص می‌شد.

تحریر بعد از فتح هر منطقه تهیه می‌شد و پس از آن هر زمان سلطانی تازه به سلطنت می‌رسید یا تغییر کلی در منطقه یا سنجاقی جهت جدا کردن تیماری از سنجاقی پیش می‌آمد و یا برقراری مالیات تازه بر درآمد یا ثروتی که قبلاً بدان توجه نشده بود و یا دولت بررسی ثروت اشخاص را لازم دانسته بود در تحریرها تجدید نظر می‌شد.

عثمانیها از دفتر ثبت سنجاق آلبانی در سال ۳۲-۱۴۳۱، به عنوان الگو برای روشن شدن و ترتیب این آمارگیری استفاده می‌کردند. این منطقه در زمان بایزید اول و محمد اول آمارگیری شده بود و در آنسال سلطان محمد دوم دستور داد آمار تازه‌ای تهیه شود که تحت نظر عمریگ پسر ساروق پاشا انجام شد. عمر پس از رسیدن به

آلبانی تمام تیمارداران سنجاق را بحضور خواند. آنان با اسناد خود که مهمترین آنها فرمان سلطان خطاب به بیگلریک یا سنجاق بیگ و یامعاون او بود حاضر شدند. رسیدگی به این اوراق در حضور عموم حاضرین بود و قاضی های محلی یا مأمورین دولتی که به موازین قانون شرع وفقه آشنا بودند بازرس سلطان را یاری می کردند. قاضی ها وظایف متعددی داشتند که از جمله رسیدگی به امور حقوقی و برخی از کارهای اداری آن محل بود. گزارش این رسیدگی بدو صورت تهیه شد. یکی صورت ریز ده به ده که نام اشخاص سرپرست خانواده، مقدار زمین زیرکشت و آنچه بعنوان مالیات می پرداختند در این گزارش ضبط بود و قسمتی از آن بنام قانون نامه بود که مالیاتهای سنتی و قدیمی و مالیاتهای اسلامی که از سنجاق می بایست جمع آوری شود و پرداخت آنها و همچنین تعهدات رعایا و بخصوص آنچه تیمارداران مجاز بدریافت آن بودند را مشخص می کرد. دولت عثمانی با گنجاندن حقوق رعایا در دستک بیجک ولایتی و حمایت از آنان قدرت خود را محفوظ می داشت و اجرا می کرد. گزارش دوم که خلاصه اولی بود کلیه تیمارداران سنجاق و تاریخچه آن و اینکه آن تیمار سابق به چه شخصی تفویض شده بود و وظایف و تعهدات نظامی او را معین می کرد و تعداد دهات هر سنجاق و مالیات و درآمدهای آنها را شامل می شد که نسخه ای از گزارش دوم در بیگلریکی که فرمانداری نظامی بود نگاهداری می شد و هر تغییری از قبیل مرگ تیماردار پیش می آمد در آن جا منعکس می گردید و بدینوسیله تعداد نفقات و سایر مشخصات با آن فرمانده

معلوم بود. برای برقراری تیمار ذیعلاقه اول باید از سنجاق بیگ یا مقام بالاتر گواهی بگیرد که استحقاق دریافت را تیمار دارد و این گواهی با تقاضای او پس از صدور فرمانی بنام سلطان بجریان می افتاد و تأیید براین بود که شخص بتواند تیماردار باشد. و همچنین مقدار تیماری که می توانست داشته باشد معلوم می گردید. پس از آن با مراجعه به آمار فرمانده سنجاق که همیشه نشان می داد تیماری که در نتیجه مرگ یا هراتفاق دیگر آزاد شده است اگر درآمد و شرایط آن باوضع متقاضی تطبیق می کرد فرمانده به آن شخص اطلاع می داد و سلطان واگذاری آن تیمار را دستور می داد. این ترتیب متداول بدست آوردن تیمار بود، ولی پیش از سلیمان بسیاری از تیمارها فقط با موافقت فرمانده واگذار شده بود و بدینجهت سوءاستفاده های بسیاری هم شده بود. از جمله بسیاری از رعایا به صنف عسکری درآمدہ بودند. سلیمان فاتح دستور بررسی کامل و تجدید نظر تیمارها را داد ولی با تمام مساعی که بکار برده شد بازهم سوءاستفاده ادامه داشت.

تیمارها از لحاظ ارزش درآمد بین بیست هزار یا یکصد هزار آقچه ارزش داشت. (در قرون ۱۵ و ۱۶ هردو که واحد پول اروپائی بود بین ۵۰ تا ۶۰ آقچه بود) و داشتن تیمار را زعامت و دارنده را زعیم (سرپرست) می خواندند که افسران بلند پایه و معمولاً معاون سنجاق بیگها بودند. حصه ای که بیش از یکصد هزار آقچه ارزش داشت معمولاً به شخص مهمی واگذار می شد چون ارزش آن برابر یک

ضمن نگاهداری سنجاق برخوردار می‌شد. حصه سنجاق بیگ آلبانی در سال ۱۴۳۱-۱۴۳۲ درآمد فوق العاده زیاد ۲۵۰ هزار آقچه را داشت. حصه هائی هم برای سلطان در نظر گرفته می‌شد تا از درآمد آن هزینه دولت مرکزی و حقوق کارمندان عالیرتبه دستگاه دولت تأمین شود. گاهی ممکن بود حصه‌ای هم به شخص حتی بزنی از حرم سلطان واگذار شود ولی همین موارد سبب فساد و از هم پاشیدن سیستم تیمار شد.

تیمار و قدرت جنگی

یکی از فواید تحریر و سیستم تیمار این بود که سلطان همواره از تعداد نفرات جنگی مطلع می‌بود. بررسی تحریر منطقه آرگیری قصر در آلبانی معلوم می‌سازد که سلطان چگونه تعداد نفرات و قدرت نظامی را برآورد می‌کرد و همچنین اطلاعاتی راجع به اشخاصی که تیماردار بودند به دست می‌آورد. در ۱۴۳۲ منطقه آرگیری قصر به یکصد و پنجاه و دو تیمار تقسیم شد که برخی از تیمارها به دو یا سه نفر داده شده بود و حصه‌ای را نیز برای تأمین هزینه سنجاق آلبانی اختصاص داده بودند. درآمد حصه ۲۵۰ هزار آقچه در سال بود که متصدی آن باید سی و دو سوار جنگی کاملاً مجهز و دو دست زره و سه دستگاه چادر و یک آشپزخانه صحرائی بدهد. هر سواری خودش زین و برگ و اسلحه خود را که تیر و کمان و شمشیر و سپر و گرز بود تهیه می‌کرد. از سی و دو تیماری هفده تا که درآمدی در حدود

۱۲۰۰ آقچه داشتند فقط مخارج خود را از لحاظ اسلحه و لوازم تأمین می‌کردند و آنها که درآمدی حدود ۱۸۵۰ آقچه داشتند یک غلام اضافه همراه می‌بردند و اگر درآمد متوسط ۲۲۵۰ آقچه‌ای بود نفراتی با اسلحه سنگین و یک اسلحه سبک می‌دادند و اگر تیماری بیش از ۳۰۰۰ آقچه درآمد داشت نفرات بیشتری می‌داد.

دردفتر ثبت چنین آمده است که تیمار سنقر که هشت پارچه ده و دو قطعه زمین مزروعی بود ۱۷۱ خانوار داشت که هشت نفر بیوه بودند و ۶ نفر جوان ازدواج نکرده با درآمد ۱۲۶۷۱ آقچه که می‌بایست یک نفر با اسلحه سنگین و ۴ سوار مجهز و یک چادر بدهد.

باتوجه به این توصیفات منطقه آرگیری قصر موظف بود ۱۳۴ سرباز، ۷ چادر، ۲ زره و یک مطبخ صحرائی به سنجاق بدهد و بدین ترتیب وظیفه هر تیمار به نسبت درآمد افزایش می‌یافت و این سیستم که از هر جهت منصفانه بود به سلطان قدرت نظامی می‌داد که تا قرن هفدهم در اروپا و خاورمیانه ادامه داشت. محمد فاتح سی و چهار هزار تیماری در دوره سلطنتش داشت و سلیمان که ایالات غربی را هم تصرف کرده و آنها را از تیمار معاف داشته بود ۴۰ هزار تیماری در اختیار داشت. از بررسی گروه تیمارداران آرگیری قصر در زمان سلاطین اولیه معلوم می‌شود که سه تیماری مسیحی بودند و بقیه تیماریها به اسلام گرویده یا به طبقه رعیت تنزل پیدا کرده بودند. دوازده تیماردار از غلامان سابق بودند. این روش متداولی بود که

اسرای جنگی و غلامان بعد از مدتی توانستند تیماردار شوند. ۱۸ تیماردار آنرا به ارث برده بودند که البته چون جزء اموال شخصی نبود مستقیماً به آنها نرسیده بلکه پس از مرگ پدرتیماری به سلطان بازگشته و بعد از انجام روش معمول همان تیماری به پسرانشان واگذار شده بود. تمام اراضی به استثنای موقوفه‌ها و قطعات معدودی که بعنوان ملک شخصی پذیرفته شده بود متعلق به سلطان بود که به تیمارداران واگذار می‌شد و آنان حق داشتند بخشی از درآمد را در برابر خدماتشان بخود اختصاص بدهند. تیمارهای صنف عسکری در بیشتر موارد به پسران آنها واگذار می‌شد و ارزش آن تیمار براساس زمانی که عسکری فوت شده یا درجنگ کشته شده بود محاسبه می‌شد و پسران معمولاً بعد از پدر تیماردار می‌شدند و کمتر اتفاق می‌افتاد که تیماردار معمولی در صنف عسکری ترقی چشمگیری بکند. در قرن شانزدهم حفظ این روش و جانشین شدن پسران بجای پدر نوعی ثبات و تداوم ایجاد کرده بود.

اداره امور ایالات

تیمارداری که پایه و اساس امور اداری و قدرت نظامی بود در ثبات و تداوم دستگاه نقش بزرگی ایفا می‌کرد. امور اداری شبیه دستگاه نظامی بود و اوامر سلطان از طریق بیگلریگی و سنجاق پیگ و معاونش به تیماری می‌رسد. بیگلریگ با مقام وزیر و عنوان پاشا از طریق شورا (دیوان) که دستگاهی کوچکتر شبیه دستگاه سلطان در

پایتخت بود، سنجاقهای ایالت را اداره می‌کرد و کارمندان امور مالی و دبیرها و دستیاران شخصی در رسیدگی و تعیین و واگذاری تیماریها و دعوای مربوط به عسکریها و جمع آوری مالیات بنمایندگی خزانهداری فرامین سلطان را اجرا می‌کردند. قریب یک سوّم درآمد جمع آوری شده در ایالت برای تأمین هزینه تیماریها بود و بقیه برای هزینه دولت مرکزی به سلطان تعلق داشت. بعلاوه مالیات سرانه یا جزیه که از غیرمسلمانها جمع آوری می‌شد به خزانه مرکزی فرستاده می‌شد. بیگلربیگی موظف بود ضمن انجام امور ایالت مالیات گرد آورده را به حکومت مرکزی برساند که معمولاً بیش از مخارج جاری بود، ولی در قرن هفدهم هزینه دولت افزون بردرآمد شده بود و همان وضع مقدمه زوال و سقوط امپراتوری شد.

دردهات تیماریها در جمع آوری مالیات و حفظ امنیت محل و سرکوبی راهزنان نظارت می‌کردند. امنیت و حفظ آرامش برای کشت و زرع که منبع مالیات بود اهمیت بسیار داشت. به این منظور تیماری موظف بود در کار کشاورزان نظارت بکند تا زمین بیشتری را کاشته و از محل خود مهاجرت نکرده و بر تعداد آنها بیفزاید و برزگران حق کشت اراضی را بطور ارثی داشته و از این بابت سالیانه ۲۲ آقچه حق الارض برای هر واحد می‌پرداختند و هر واحدی عبارت بود از مقدار زمینی که یک جفت گاو در یک روز شخم بکند که بطور معمول یکربع ایگر (تقریباً ۱۲۰۰ مترمربع) بود. این محاسبه جانشین هفت نوع مالیات جنسی و نقدی از قبیل حمل علوفه و هیزم و بیگاری در زمین

ارباب که در دوره بیزانس معمول بود شده بود. و با اجرای این روش بود که دردوره عثمانی فشار بر برزگران کمتر از زمان بیزانس شده بود و قسمتی هم مربوط به تنظیم روابط و مسئولیت افراد بود که ازطریق تیماری و روابط او با زارعین مرتب شده بود. هروقت به برزگری ظلم می شد او می توانست به قاضی و دادگاه مراجعه کند و در مواردی می توانستند مستقیماً به سلطان شکایت کنند. لازم است درباره سیستم تیمار و تحریر عثمانی توضیحی بیشتر داده شود. اول اینکه این سیستم تداوم و ثبات دستگاه را که بسیار مهم است فراهم کرده بود و در ضمن این سیستم روش مملکتداری ایرانی بود که در اواسط قرن یازدهم و دوره سلاطین سلجوقی درایران صبغه و رنگ اسلامی بدان داده شده بود و بوسیله سلجوقیان روم به عثمانی ها رسیده بود و عثمانی ها تا قرن نوزدهم آنرا ادامه دادند.

عقیده عمومی رکود و سکون و عدم پیشرفت جامعه اسلامی را بعلت اعتقاد به سرنوشت و قسمت می داند، در صورتیکه تداوم روشها و عدم تغییر در سازمانهای آن جوامع که نشانه محافظه کاری آنها است سبب اصلی عقب ماندگی می باشد.

دوم اینکه باوجود شباهت ظاهری تیمار با فتودالیسم اروپائی، مقایسه آن دو با یکدیگر خطا است. در فتودالیسم حکومت و دولت مرکزی قوی وجود نداشته و امور مردم دردست و بسته به انصاف افرادی بود که هریک خود را فوق دیگری می شمرد و طبقات فتودال را تشکیل

می دادند. در سیستم عثمانی حکومت قوی هسته مرکزی قدرت و وظیفه اصلی سلطان، اجرای عدالت بود و تیماری مجاز نبود در امور حقوقی شخصاً تصمیم بگیرد. بعلاوه تیماریها در حکومت عثمانی روش بردگی و فئودالی نبودند. از دیگر مختصات سازمان عثمانی که آنها را از فئودالیسم اروپائی مشخص می کند روش غلام داری است. غلام برده ای بود که برای خدمات عالیه در کاخ و دربار و دولت سلطان تعلیمات عالیه می دید. از زمان خلیفه المعتصم (۸۴۲-۸۳۳) غلامها در تاریخ اسلامی جائی مشخص پیدا کردند و عثمانیها مثل بسیاری از کارهای دیگر این رسم را از سلجوقیان روم به ارث بردند. عثمانیها از آغاز کارشان برده داشتند ولی تعلیم آنان برای استفاده بعنوان غلام از زمانی آغاز شد که سازمان جان نثاریها و نظام قرعه کشی که مقررات استفاده از مسیحیان جوان بود ایجاد شد. جان نثاریها دسته برگزیده تعلیم دیده پیاده نظام عثمانی بودند که معروف است اولین بار در زمان مراد اول ایجاد شد و افراد آن از خمس غنائم و اسرای جنگی بودند که سهم سلطان می شد. البته اسرای جنگی نه تعلیم داشتند و نه انضباط و تداوم. برای رفع این مشکل عثمانیها در صدد برآمدند که مسیحیان جوان تبعه خود را مسلمان کرده و آنها را تعلیم بدهند و هرچند گاه این گردآوری جوانان اجرا می شد. این اساس رژیم غلام در عثمانی بود ولی تاریخ صحیح آغاز آن هنوز معلوم نیست. بنظر می آید که عثمانیها در ۱۳۹۵ عده ای از این جوانان را تعلیم می داده اند.

نظام قرعه کشی و سربازگیری

گردآوری و مسلمان کردن جوانان مسیحی بصورت مالیات، ابتکاری بود که فقط براساس دستور سلطان و بدون سابقه دینی ایجاد شده بود و تعداد نفرات و تکرار گرفتن آنها بسته به احتیاج دولت بود. بعد از لشکرکشی‌هایی که عده زیادی از سربازان از دست می‌رفت یکی از مواقع این گردآوری بود و گرفتن این افراد بصورت مالیات اضافی برحسب وسعت دهات و تعداد نفرات خانواده و مالیاتی می‌پرداختند اجرا می‌شد، نه براساس افراد بخصوص و بدینجهت منصفانه و قابل تحمل بود و بطور متوسط از هر چهل خانوار یک جوان می‌گرفتند و آنها را از افراد غیر متاهل، قابل تربیت و سالم که بین ۸ تا ۱۸ سال داشتند انتخاب می‌کردند. (در قرن هفدهم از سنین ۱۵ تا ۲۰ ساله انتخاب می‌کردند). در اوایل فقط از بالکان این جوانان انتخاب می‌شدند. در قرن شانزدهم از جوانان آناتولی هم گرفته می‌شد. جوانان اگر تنها پسر خانواده بودند یا هنر و صنعتی داشتند که در اقتصاد محل مؤثر و مفید بود و یتیمان که تحت سرپرستی خانواده قرار داشتند و کسانی که سالم نبودند معاف می‌شدند.

در قرن شانزدهم هر زمان گردآوری لازم می‌شد جان نثارها با فرمان سلطان به سنجاقی که مورد نظر بود می‌رفتند و جارجیها در شهر و دهات مردم را خبر می‌کردند و مأمورین محلی و قاضی‌ها و تیمارها جمع می‌شدند و پدران موظف بودند پسران خود را برای معاینه همراه

در زمان محمد فاتح ۶۰۰۰ نفر و در اوائل سلطنت سلیمان ۸۰۰۰ نفر و در آخر سلطنت او در ۱۵۶۶ دوازده هزار نفر بودند. در ۱۶۰۹ تعداد آنان ۳۷ هزار نفر گزارش شده است. تعداد کمی که برای خدمت در دربار انتخاب شده بودند تحت نظر خواجگان قرار می‌گرفتند که به تعلیم و تربیت آنها می‌کوشیدند. در اوّل قرن شانزدهم سیصد نفر از پسران در قصر آدرنه تحت تعلیم بودند. این دوره بین دو سال تا هشت سال طول می‌کشید و در آخر آن دوره بار دیگر مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و برگزیده ترین آنها در قصر توپقاپی که محل اقامت سلطان در استانبول بود تحت تعلیمات بیشتری قرار می‌گرفتند. کسانی که در امتحان موفق می‌شدند با درجات بالا در نیروی سوار سلطان بنام سپاهیان دربار منصوب شده و حقوق دریافت می‌کردند. این روش انتخاب کردن و ترفیع و تعلیم دادن در سیستم غلام دربار عثمانی را "چکمه" می‌خواندند. در قرن شانزدهم فاصله این قرعه کشی بین دو تا پنج سال بود و در قرن هفدهم هر هفت یا هشت سال یکبار اجرا می‌شد و معمولاً بعد از تغییر سلطان هم یکبار انجام می‌شد.

اندرون

در دربار توپقاپی (باب عالی) این جوانان برگزیده را برای مشاغل آینده تربیت می‌کردند. در قسمت خدمات داخلی (اندرون) چندین اداره بود که برای خدمات شخصی سلطان اختصاص داشت و

زندگی خصوصی سلطان را دربر می گرفت. در قسمت مقدماتی آن که بنام اطاق کوچک و اطاق بزرگ خوانده می شد این جوانان را از لحاظ بدنی و فکری آماده می کردند. شمار این نوآموزان در نیمه اول قرن شانزدهم ششصد یا هفتصد نفر که در مقایسه آن تعداد با مجموع جان نثاریها و سواران که در ۱۵۲۸ دوازده هزار و در ۱۶۰۹ پنجاه و هشت هزار نفر بودند اهمیت این گزینش و تعلیمات آنها ظاهر می گردد. در این قسمت تعلیمات دینی و سنت ها به این نو مسلمانان تعلیم داده می شد و قرآن و سنت و حدیث می آموختند و در عربی و فارسی و ترکی، موسیقی و خط و حساب تعلیم می گرفتند و برای اینکه از لحاظ جسمی هم آماده باشند سواری و علوم جنگی، کمانداری و کشتی و بکاربردن سلاح می آموختند و بعلاوه بر حسب استعداد به آنها کارهای هنری مثل نقاشی، مینیاتور و یا صحافی یاد می دادند.

در قسمت خارجی (بیرونی) جوانان پس از گذراندن دوره دو ساله اندرون بار دیگر مورد آزمایش قرار می گرفتند و بهترین آنان به اندرون کاخ یا اطاق بزرگ راه می یافتند که در آنجا برای اجرای امور حضوری سلطان تعلیم می دیدند. کسانی که انتخاب نشده بودند با حقوق زیاد از دربار به قسمت سواران منتقل می شدند و البته در مدت تعلیم علاوه بر تأمین معاش آنها پول جیبی دریافت می کردند که بایشرفت آنها افزوده می شد. آنانکه در دربار باقی می ماندند

می‌شد به درجه آقا ترفیع می‌یافتند. آقاها امور دربار را اداره و هدایت می‌کردند و ارشد آنها به حضور سلطان شرفیاب می‌شد و از این طریق در امور مملکت مؤثر بودند. جوانانی که با داشتن سابقه به درجه آقائی ترفیع نمی‌یافتند در خدمات بیرونی مشغول خدمت می‌شدند. منظور از خدمات بیرونی آنقسمت از امور امپراتوری بود که خارج از کاخ سلطان صورت می‌گرفت. از آنجائیکه هدف دولت عثمانی توسعه سرزمین بود، ناچار بیشتر قسمت خدمات بیرونی امور نظامی بود که عبارت از جان نثاریها، سواران خاصه، توپخانه، گارد دربار، سلاحها، زرادخانه، اصطبل‌ها و مهترها، مرکب‌ها، شاهین داران و سازندگان سلاح مثل شمشیرسازان بودند. قدرت محمد فاتح را غلامان دربار تشکیل می‌داد و سازمان غلامها قدرتی در برابر امیران سرحدی بود. محمد این سازمان را ایجاد کرد که در قانون نامه محمد دوم مشخصات هر مقام توضیح داده شد و مقام هرکسی را معلوم ساخت. عده‌ای از آقاها، آقای رکابدار خوانده می‌شدند که همراه سلطان سفر می‌کردند و آقای رکابدار از آن مقام به حکومت ایالات و بعنوان سنجاق بیگ منصوب می‌شد. آقاهائی که مقام پائین تر داشتند معاون سنجاق بیگ می‌شدند و معمولاً همه آنان درآمد زیاد داشتند. به این ترتیب کسانی که با نظام چکمه انتخاب شده بودند به پایان ترفیع می‌رسیدند و تیمار و غلام بیکدیگر مربوط می‌شد که سازمان دولت را تشکیل می‌داد. تیمار افراد سوار و مأمورین محلی را تأمین می‌کرد و نظام قرعه کشی قسمت‌زادی از نیروی جنگی و غلامان را فراهم می‌کرد. غلامان از کده‌ها، دیار، تعلیم می‌یافتند و به آن

حاکم و سنجاق بیگ و معاونین آنها و بقیه افراد اندرون و بیرون و افسران و افراد نظامی بودند. در ۱۴۵۳ محمود پاشا که تعلیمات را در سیستم غلام دیده بود بسمت وزیر اعظم بجای خلیل چندانرلی انتخاب شد. خلیل از خانواده با نفوذ مذهبی و از اشراف مسلمان بود. از آن زمان تا قرن هیجدهم به استثنای موارد معدودی، غلامان بر تمام دستگاه نظارت داشتند.

لطفی پاشا که یکی از وزیران اعظم سلیمان قانونی بود طرز کار سیستم غلام را توضیح می دهد و می نویسد که در زمان بایزید دوم به دربار پذیرفته شد و بعد از گذراندن دوره تعلیمات خاصه دوره اطاقتها را گذرانده به پیشخدمتی سلطان مفتخر شد. در آغاز سلطنت سلیمان اول در ۱۵۱۲ از اندرون منتقل شد و در یکی از قسمتهای خاص نظام با حقوق ماهیانه ۵۰ آقچه که برابر حقوق و مقام یک زعیم بود خدمت کرد و بعد از گذراندن چند دوره آقائی از جمله شغل افتخارآمیز سرنگهبانی کاخ سلطان به سنجاق بیگی ایالت قسطنطنیه در آناتولی منصوب شد. بعد از چندی پیگیری آناتولی شد که مقامی برابر وزیر بود و بالاخره در ۱۵۳۹ به مقام وزیر اعظم سلیمان مفتخر گردید. صدراعظم در تمام کارهای دولت بعنوان جانشین خلیفه بود. خلفای اولیه شخصاً امور دیوانی را رسیدگی می کردند ولی محمد دوم در اواخر دوره خلافتش رسیدگی بکارهای روزانه مملکت را بمعده وزیر اعظم خود گذاشت ولی در دیوار اطاق شورا که در طبقه دوم ساختمان توپ قاپی در استانبول بود سوراخی تعبیه کرد که می توانست

مذاکرات و بحث‌ها را بشنود و در موارد لزوم در آنها دخالت بکند. خلفای بعد از او این روش را ادامه دادند ولی گاهی ترجیح می‌دادند که شخصاً در بحث‌های شورا حضور یافته و امور دولتی را مستقیماً در دست داشته باشند. جلسات دیوان اعظم در قرن شانزدهم روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه تشکیل می‌شد و در روزهای یکشنبه و سه‌شنبه تصمیمات را برای تصویب سلطان پیشنهاد می‌کردند. در نیمه دوم قرن هفدهم بیشتر کارهای وزیراعظم در جلسات مشورتی که در محل اقامت رسمی او تشکیل می‌شد صورت می‌گرفت.

امور مملکتی زیر نظر و با راهنمایی وزیراعظم در دیوان انجام می‌شد. دیوان از افراد برجسته اداری و نظامی و چند نفر از مدیران متصدی امور اداری تشکیل می‌شد که متصدی امور مالی و دو معاون او، همچنین قاضی القضاات و قضات اصلی روملی و آناتولی وعده‌ای که بنام وزرای گنبد (بمناسبت آنکه جای نشستن آنها در زیر گنبد بود) نامیده می‌شدند، در آن شرکت داشتند. توجهی که به افرادی که در شورا شرکت می‌کردند می‌شد بوضوح نشان می‌دهد که سازمان دولت عثمانی بطور کلی ناظر و متشکل به امور نظامی (که متصدیان دولتی را هم شامل می‌شد) و همچنین مأمورین قضائی و مالی بوده است. افراد دیگری که در دیوان شرکت می‌کردند متصدیان اسناد دولتی و مهردادان خلیفه بودند که در اجرای کامل و صحیح بودن مقررات و

جان نثارها و رئیس دفتر کل دولتی (رئیس الکتاب) بودند. تصمیم نهائی در کلیه اموری که در دیوان بحث می شد با وزیر اعظم بود که گزارش آنها را بعرض سلطان می رساند و موافقت و تصویب او را درباره آن تصمیم جلب می کرد. اختیارات وزیر اعظم با تفویض مهر صدارت بوسیله سلطان محرز می شد و برکناری او با استرداد و پس گرفتن مهر صورت می گرفت که آن مهر را می شکستند.

سازمان اداری

اجرای تصمیمات دیوان بوسیله سازمان اداری بود که اسناد آن را حفظ می کرد. نوشتجات این سازمان بسیار زیاد بود و امور آن از یک مرکز اداره می شد. در قرن شانزدهم این سازمان متشکل از دو قسمت بود که یکی به امور دیوانی و دیگری به امور مالی می پرداخت امور دیوانی در سه اداره متمرکز بود. اولی دفتر دیوان که با تهیه و تنظیم و صدور و انتشار فرمانهای که مربوط به امور مالی نمی شد، تهیه نامه و اوراق مربوط به امور خارجه مثل عهد نامه ها و کاپیتولاسیون (در دولتهای اروپائی برابر این نهاد دبیرخانه نامیده می شد) بود دو دفتر دیگر مربوط به کارگزینی و پرسنل بود. انتصاب وزراء، قضات و حکام ولایات که والی و سنجاق بیگها بودند و همچنین اسناد واگذاری بیمارها را تهیه و تصدی می کردند. در حقیقت انتصابات در کلیه امور دولتی نظامی، دفتری و دینی از طریق این دو دفتر انجام می شد که رئیس کل این سازمان رئیس الکتاب نام داشت

که در اواخر قرن هفدهم ناظر بر روابط خارجی هم بود تا در قرن نوزدهم که وزیر امور خارجه خوانده شد. تعداد ادارات امور مالی بسیار زیاد بودند که در اواخر قرن هجدهم به ۲۵ می‌رسید. این ادارات موظف به رسیدگی امور مربوط به در آمد و هزینه بودند. در آمدها بطور کلی بوسیله متصدیان امور مذهبی و مالیات و آنچه که از فرماندارها می‌رسید جمع آوری می‌شد و هزینه بیشتر حقوقها و آنچه را که برای دفاع ملی لازم بود تأمین می‌کرد. این نهاد بوسیله متصدی امور مالی و دو معاونش اداره می‌شد و رئیس الکتاب ریاست بر کارمندان اداری داشت. در لشکرکشیها بسیاری از کارمندان اداری و متصدیان امور دیوانی و امور مالی برای انجام فوری نوشتجات مربوط به جنگ همراه ارتش می‌رفتند و کارهای مرکز بعهدہ معاونین که در پایتخت می‌ماندند واگذار می‌شد. این ترتیب بخصوص در موقعیکه وزیر اعظم بعنوان فرمانده کل قوا برای نظارت در پیشرفت جنگ می‌رفت اجرا می‌شد. پس از نیمه قرن شانزدهم بطور کلی سلطان از حضور در جنگها خودداری می‌کرد.

برخلاف سیستم غلام، اعضای سازمان اداری در زمان سلطان سلیمان اشخاصی بودند که مسلمان زائیده شده بودند و رفته رفته پسران و بستگان آنان بعد از مدتی کارآموزی زیر نظر دبیران جای آنها را می‌گرفتند و شباهت بسیاری به سازمان اصناف اروپائی داشت و روابط شاگرد و استادی جاری بود. در اوائل نوجوانی به شاگردان

رموز شغل را که طرز تهیه اسناد و مدارک و نامه های رسمی اداری متداول بود می آموختند. در دوره کارآموزی صبحها در دفتر مشغول بودند و بعد از ظهر در مسجدهای استانبول به آموزش تعلیمات اسلامی مشغول می شدند تا مسلمانی کامل بشوند. مراحل مختلف کارآموزی بوسیله دبیران و متصدیان که همه زیر نظر رئیس دفتر که حاجی خان خوانده می شد انجام می گرفت و اینان رده بالای دستگاه اداری عثمانی را تشکیل می دادند. عده ای که زیر دست حاجی خان بودند تمام عمر بدان کار ادامه می دادند، مگر حاجی خان آنها را بکار دیگری برگزیند یا تخصصی و یا اطلاعی از خود نشان می دادند. ولی کارمند دفتر پس از یکی دو سال به دفتر دیگری منتقل می شد. این سیستم تربیت کارمندان اداری مثل سازمان دولتی عثمانی ریشه از سنت قدیمی مدیریت و دولتمداری ایران داشت که با تحولاتی که در روش اسلامی ایجاد شده بود بهترین سیستم شده بود.

نظام قضائی

یکی دیگر از وظایف اصلی دیوان سلطان برقراری عدل و داد بود. یکی از وظایف ستی دولتهای خاورمیانه خواه پیش و خواه بعد از اسلام نظارت در اجرای عدالت در سرتاسر آنکشورها بود و برج عدالت نشانه و مظهر آن به شمار می رفت و آن برج مرتفعی بود که ظاهراً سلطان و امیر از فراز آن می توانست هر آنچه می گذشت ببیند و

ظلم و ستم مأمورین دولتی را کنترل کند. مأمور ستمکار دستگیر و مجازات می‌شد و جور او تبدیل به عدل می‌گردید. طرز عمل سلاطین عثمانی سعی در اجرای این سنت قدیمی بود و ساختن برج عدالت در کاخ توپ قاپی (دروازه توپ خانه) بدین منظور بود. در روزهای خاصی که برای شنیدن شکایات بار عام داده می‌شد هر کس می‌توانست دامن سلطان را بگیرد و داد خواهی بکند. اجرای این روش برای جلوگیری از سوءاستفاده کارمندان بود که از سمت خود در انجام وظیفه‌ای که بعهدہ داشتند سوءاستفاده کرده و مورد بازخواست قرار می‌گرفتند تا مجازات بشوند و مانع ظلم شده عدالت برقرار گردد. اجرای عدالت بنام سلطان بوسیله وزیر اعظم در دیوان صورت می‌گرفت و قاضی القضاات آناتولی و روملی به آنچه مربوط به قوانین دینی و فقه می‌شد رأی می‌دادند. قاضی القضاات ریاست عالیہ بر علمای روحانی داشت. در قرن شانزدهم شیخ الاسلام شخصیتی که خارج از حوزه علما بود بر قاضی القضاات برتری یافت. انتخاب او بمنظور نظارت جامع و کلی تر در اجرای قوانین مذهبی بود و در واقع او مقام مستقل قضائی بود مثل دیوان تمیز که از هر نوع فشار اداری و غیراداری مصون بود. شیخ الاسلام رفته رفته از طریق نصب قاضی و کارمندان آنها در سرتاسر کشور سازمان علما را تحت نظارت خود در آورد و با اینکه قدرت واقعی شیخ الاسلام توسعه یافت در دیوان سلطان برای او جایگاه خاصی در نظر گرفته نشد و فقط در مواقع استثنائی که امور غیرعادی مورد رسیدگی بود دیوان او را دعوت بشرکت در مذاکرات می‌کرد. ابوسعود شیخ الاسلام زمان

سلیمان قانونی نمونه‌ای از مقام و شغل شیخ الاسلام است. او در ۱۴۹۰ متولد شده و در مسجد آموزش یافته بود. بعد از پایان تحصیل به تدریس مشغول شد و پس از چندی در مدرسه عالی مذهبی که در مسجد محمد فاتح در استانبول بود تدریس می‌کرد. در ۱۵۳۳ به‌عنوان قاضی انتخاب شد و در بروسه و استانبول این سمت را داشت. در ۱۵۳۷ رئیس قضات روملی بود. در ۱۵۴۵ به‌عنوان شیخ الاسلام منصوب شد و تا زمان مرگش ۱۵۷۴ در این مقام باقی بود.

آنچه درباره سازمان سیاسی عثمانی در این رساله تاکنون توضیح داده شده نمونه‌ای از جامعه اسلامی است که مورد نظر نصیرالدین طوسی بود. عسکری‌ها که طبقه موجه و برتر بودند امور نظامی را موظف بودند و سازمان اداری و طریقهِ اجرای امور مذهبی در اجتماع عثمانی برابر با دو طبقه‌ای که طوسی پیشنهاد می‌کند بود که بنام مردان شمشیر و مردان قلم خوانده شده‌اند. رعایا شامل پیشه‌وران و اصناف بودند که مشاغل بازرگانی و کشاورزی را در بر می‌گرفت. در طول دویست سال از آغاز سلسله عثمانی تا سلطنت سلیمان قانونی که جامعه عثمانی پیچیده ترشد و توسعه یافت و جامعتر شد، در سازمان عثمانی فقط دو تغییر اساسی صورت گرفت.

یکی اسلامی کردن عسکری بود، وقتی تیمارداری که اساس تشکیلات عسکری بود دیگر به مسیحی‌ها داده نشد و همه به اسلام گرویده بودند. تیمارداران و کارمندان دولت و علما و غلامان دربار،

خواه با تولد و خواه به میل خود مسلمان شده بودند و هیچیک از این دو دسته مزیتی بر دیگری نداشت. در برابر، رعایا که متشکل از مسلمان و غیرمسلمان بودند و تفاوت اساسی آنها پرداخت جزیه از طرف غیرمسلمانان بود. تفاوت دیگر این بود که رعایا براساس آئین و مذهب رسماً از یکدیگر مشخص شده بودند و هریک را ملت می خواندند. در خاورمیانه پیش از نوسازیها و تقسیم به کشورها و ایجاد دولتها، افراد از طریق دین و مذهب و آئین شناسائی می شدند. ملت ها عبارت بودند از یونانیهای مسیحی، ارمنی های مسیحی و یهودیها. هر ملت سازمان مستقلی برهبری روحانیون خود داشتند. ارتباط افراد با دولت مرکزی از طریق سازمان ملت خودشان بود که در ضمن سایر امور موظف به تعیین مقدار مالیات و گردآوری آن و شرایط تحصیل در مدارس خودشان و امور حقوقی افراد بخصوص در مورد احوال شخصیه از قبیل ازدواج، طلاق و ارث بعهده سازمان ملت ها بود. مسلمانها ملتی جدا محسوب نمی شدند و صرفاً پیروان حضرت محمد بودند. رعایای مسلمان اگر چه از لحاظ سیاسی، نظامی یا مالی وضع خاصی مثل عسکریها نداشتند، با اینحال خود را برتر و بهتر از رعایای غیر مسلمان می دانستند و هم دینی باسلطان و موفقیت های عثمانی آنها را از کفار مشخص می ساخت. تغییر کلی دیگر که در سازمان عثمانی پیش آمد جریان دو جانبه ای بود که طبقه عسکری را تقسیم و در مقابل هم قرار داد. تا زمان سلیمان عسکریها مردمانی بودند که با وظایف مشخص نظامی، اداری و مذهبی خدمت می نمودند. قسمت اداری و مذهبی آن با طبقه اول

جامعه‌ای که خواجه طوسی در اخلاق ناصری بنام اهل قلم تشریح می‌کند تطبیق مینماید. او دبیران، قضات و معلمین را در یک دسته قرار داده است. در جامعه اسلامی پیش از عثمانی و حتی اوائل عثمانی، علما و دبیران بطور مشخص از هم جدا نبودند. در اوائل دوره عثمانی علما متصدی هردو کار دبیران و انجام امور مذهبی بودند و با پیشرفت زمان و تخصصی شدن و دولتی شدن کارها این دو از هم فاصله یافته و مشخص شدند و هرکدام از دستجات جداگانه به تحصیلات اختصاصی خود پرداختند و رفته رفته هر رشته در خانواده بصورت ارثی درآمد. پسران پا جای پای پدران گذاشتند و جامعه هم آنها تشویق می‌کرد. معروف بود پسری که شبیه پدر باشد نا درستی نمی‌کند. این روش در هر سه رشته پیش آمد و در کارهای دینی آشکارتر بود. در بین اداریه‌ها کمتر از آن دیده می‌شد و در اواخر دوره سلیمان در نظامیان خودنمایی می‌کرد. تغییر در انتخاب افراد در رشته نظامی لطمه شدیدی به سیستم غلام بود که قبلاً توضیح داده شد. نظام قرعه کشی، تعلیمات درباری افراد را برای خدمت به سلطان که بالاترین هدف بود آماده می‌ساخت. وقتی افراد عالیرتبه نظامی در صدد تأمین مقام و جا برای پسرشان برآمدند در واقع هدف اساسی را که ستون قائم دولت بود سست می‌ساخت و مقام اهمیت خانواده و بستگان، مهمتر و بالاتر از سلطان قرار می‌گرفت. با ایجاد این تحول در بین عسکری‌ها طبقه حاکمه جامعه را بدو دسته تقسیم کرد و آنچه این دو را از هم مشخص می‌کرد تحصیل و دانش بود. آنها که برای دست یابی به مشاغل موفق به تحصیلات عالیه

می‌شدند در بین عسکریها طبقه روشنفکری را بوجود آورد که خود را عثمانی کامل می‌شمردند. در اینجا منظور از کلمه عثمانی فقط سلسله سلطنتی نیست بلکه منظور معرفی فرهنگ خاصی است که باتحصیلات لازم و دست یابی به تخصص، مشاغلی را منحصر بخود کرده بودند و این عثمانیها عده معدودی از طبقه عسکری بودند که فقط خود را شایسته این نام می‌دانستند. عثمانی بودن مستلزم سه شرط بود: در خدمت دولت بودن، در خدمت دین بودن و روش عثمانی را شناختن. خدمت دولت داشتن مقامی دولتی بود که برای فرد وضع اجتماعی فراتر از عسکری ایجاد می‌کرد؛ خدمت به دین با مسلمان بودن عملی می‌شد و شیوه عثمانی عبارت از تسلط کامل به سنت والای اسلامی و تسلط کامل به زبان ترکی بود (که دانستن زبان عربی و فارسی را لازم داشت) تا بتوان در اجتماع با استفاده از وسیله زبان آداب و رسوم سنن ملی را بیان کرد.

حرکت اجتماعی

در عثمانی طبقات اجتماعی محدود نبود و مانعی درگذشتن از آنها وجود نداشت و برای آنان که علاقه به عثمانی بودن داشتند راهها باز بود. افراد غیرمسلمان که پائین تر از طبقه عسکری بودند اگر می‌خواستند عثمانی بشوند اول بایستی اسلام را بپذیرند و سپس با تحصیل و دانش از طبقه رعایا به یکی از سه قسمت عسکری داخل شوند که از طریق نظام قرعه کشی انجام می‌شد. رسیدن به این هدف

مشکل نبود نوجوانی که در نظام قرعه کشی انتخاب شده بود مسلمان می شد و اگر بخت با او یاری می کرد بخدمت در دربار انتخاب می شد و جایی در دستگاه نظامی دربار پیدا می کرد و در شمار دسته برگزیده عثمانی در می آمد. اگر موفق نبود جان نثاری و عسکری می شد. البته برای جوان مسلمان که از طبقه رعایا بود این کار هم ساده بود هم مشکل: زیرا او که مسلمان بود مشکل مذهبی نداشت فقط باید راه ترقی را به پیماید ولی ترقی کردن برای مسلمان مشکلتر از جوان نظام قرعه کشی بود زیرا بچه مسلمان باید یک حامی عثمانی پیدا کند که تحصیل صحیح را برای او ممکن سازد. وارد شدن به طبقه عسکری از راه داوطلب شدن آسان بود و شرکت در جنگ هم بامید نشان دادن جسارت و مورد توجه قرار گرفتن بود تا بتواند تیماری بدست بیاورد. پسران افراد برگزیده عثمانی از هر جهت از دیگران جلوتر بودند. پدرانشان در تحصیل آنها مراقبت کرده از طریق ارتباط های لازم راه یک مقام عثمانی را برای پسرش تأمین می کرد و پسران طبقه عسکری عموماً در طبقه عسکری محسوب می شدند و برای عثمانی برگزیده شدن باید به تحصیل دانش می پرداختند. شواهد نشان می دهد که طبقه برگزیده و روشنفکر عثمانی از خودش تغذیه می شد و از افراد همان طبقه توسعه می یافت. این وضع در دوره پس از سلیمان آشکارتر است.

فصل سوّم

بعد از سلیمان

دولت عثمانی بعد از سلطنت سلیمان بعنوان بزرگترین قدرت اسلامی با رویه خاص که بعنوان غازی ایجاد شده بود از همه جهت آماده توسعه و موفقیت بود. بعلاوه در مناطق مختلف وضع خاصی موفقیت‌های عثمانی را کمک می‌کرد. در این زمان روسیه، شمال آفریقا و مدیترانه بیش از پیش مورد توجه و علاقه عثمانی قرار گرفته بود. ولی در هر دوره بهای موفقیت گرانتر از دفعه پیش بود و دست آخر موفقیت‌ها متوقف شد. برای جامعه‌ای که هدف سازمان و تشکیلات آن براساس توسعه و فتح پایه ریزی شده بود شکست و عدم موفقیت اثر بسیار ناگواری داشت. در ۱۶۰۳ نویسنده انگلیسی ریچارد نولز امپراتوری عثمانی را "خوف و ترور فعلی جهان معرفی می‌کند و در نیمه دوّم قرن نوزدهم نیکلای دوّم تزار روسیه آنرا مریض محتضر و "مرد بیمار اروپا" می‌نامد. در ۱۵۳۰ که عثمانی مواجه با خطر مسکوی شد هیچیک از آثار بیماری که بعدها منجر به اظهارنظر تزار شد دیده نمی‌شد. رابطه عثمانی با گراندوک مسکوی در آن زمان خوب بود و

رابطه خراجگزاری با کریمه که در ۱۴۷۵ برقرار شده بود در رابطه بین مسکو و عثمانی تأثیری نداشت و در ۱۴۹۲ روسیه توانسته بود حق بازرگانی آزاد در خاک عثمانی را بدست بیاورد. در ۱۵۳۰ که روسیه در صدد توسعه قدرتش در تمام حوضه رود ولگا برآمد عثمانی نگران شد و این نگرانی وقتی واقعیت یافت که سلیمان مشغول تصرف ملداوی در خاور دریای سیاه بود. ایوان پنجم (۱۵۸۴-۱۵۳۳) فرمانروای مسکوی بر علیه خانات ضعیف تاتار در ناحیه ولگا پیش رفت و در ۱۵۵۲ غازان و در ۱۵۵۶ هسترخان را تصرف کرد. در نتیجه سلطه مسکو راه زیارتی و بازرگانی از هسترخان بطرف شمال و راه بازرگانی مردم مسلمان محلی و حکام مسلمان بخارا و سمرقند در ترکستان بسته شد و آنان از سلطان عثمانی پیشوای مسلمین کمک خواستند تا جلو کفار متجاوز را بگیرد. در استانبول دستگاه دیوانی برای پاسخ به تقاضای مسلمین به مشورت نشست. دولت‌گرای، خان کریمه پیشنهاد کرد که هرچه زودتر به مسکو حمله بکنند. اگرچه این پیشنهاد بنظر گستاخ و جباه طلبانه می‌آمد ولی تاتارهای کریمه در گذشته آنرا تجربه کرده و مسکو را غارت کرده بودند. بنا بر این غیر عملی نبود چون از نظر جنگی تاتارها برای عثمانی اهمیت داشتند نظر آنها در دیوان مورد بررسی قرار گرفت. وزیر اعظم صوقللی پیشنهاد دیگری داد در نتیجه تصمیم گرفته شد که به هسترخان حمله کرده و نهری میان رود دون و ولگا حفر نمایند تا راه آبی از دریای سیاه به دریای خزر ایجاد شود. اگر این نقشه عملی می‌شد نه تنها

حوضه ولگا بروی روسها بسته می‌شد، عثمانیها می‌توانستند به گرجستان و قفقاز دست یافته و ایران را مورد تهدید قرار دهند.

طرح ایجاد نهر اگرچه از نظر نظامی ممکن بود ولی تأمین احتیاجات، ابزار و نفر برای اجرای آن کارساده ای نبود. ده هزارنفر مرد جنگی و سه هزار تاتار و شش هزار کارگر از کریمه در ژوئن ۱۵۶۹ اعزام شدند و در اواخر اوت حفرنهر پره ولو که کوتاهترین فاصله بین دون و ولگا بود آغاز شد. ولی آن کار را متوقف کردند زیرا فرمانده نظامی عثمانی تصمیم گرفت پیش از رسیدن زمستان به هسترخان حمله کند. آن حمله هم موفقیتی نیافت و نفرات باروحیه ضعیف به آذوف عقب نشینی کردند. زمستان خسارت زیادی پیش آورد. تعداد زیادی از افراد مردند و مقداری از لوازم از جمله توپها را ناچار شدند بجا بگذارند و یقین حاصل شد که عثمانیها نخواهند توانست دراین سرزمین نا مانوس و مشکل باچنان فاصله زیاد از مرکز خود با روسها بجنگند. سلطان عثمانی از روسیه منصرف شد و مقاومت و جنگ آنجا را به خان کریمه واگذار کرد و از آن پس مدیترانه و شمال آفریقا مورد نظر قرار گرفت.

درگیری در شمال آفریقا

درهمان سال ۱۵۳۰ که تهدید مسکو پیش آمد عثمانیها با علاقه زیاد متوجه شمال آفریقا شدند زیرا مصر را در ۱۵۱۷ گرفته و از آن پایگاه

بطرف غرب توجّه یافته بودند. بدینجهت کمکهای نظامی به مسلمانان شمال آفریقا می کردند که بر علیه مسیحیان می جنگیدند. ارشد این غازیهای دریائی خیرالدین باربا روسا (ریش قرمز) بود. زمانیکه شارل پنجم هابسبورگ سیاست پیشرفت در اروپای مرکزی را تغییر داد و توسعه قدرت در مدیترانه را هدف قرار داد سلطان سلیمان هم به تقویت نیروی دریائی خود پرداخت و خیرالدین را در ۱۵۳۴ فرمانده کل نیروی دریائی عثمانی کرد. خیرالدین توانست در بازانان مسلمانان را زیر نفوذ عثمانی درآورد و در نتیجه شمال آفریقا و مدیترانه غربی میدان مبارزه مسلمانان و مسیحیان و قدرت نمائی عثمانی و هابسبورگ شد که در خشکی هم تلاقی داشتند. هابسبورگ در این مبارزه یک جبهه دفاعی از سیسیل تا تونس ایجاد کرد که شهرها و قلعه های تریپولی و تونس را شامل می شد. عثمانی ها در آن خط رخنه کرده تریپولی را در ۱۵۵۱ تصرف کردند و نیروی دریائی هابسبورگ را در ۱۵۶۰ شکست دادند. آخرین سعی سلطان سلیمان یکسال پیش از مرگش در مالت بود که به شکست انجامید. در ۱۵۶۵ جانشین او سلیم دوم سیاست ادامه جنگ مدیترانه را دنبال کرد و یکی از سرسپردگان وزیر اعظم محمد صوقللی پاشا بعنوان حاکم الجزایر منصوب شد. حاکم مزبور و دولت مرکزی عثمانی شورش مسلمانان موریسکو در غرناطه (اسپانیا) و قیام پرتستانها را در هلند با علاقه و دقت زیر نظر داشتند.

اسنادی که در دست است نشان می‌دهد عثمانیها از مشکلاتی که هابسبورگ‌ها و مسلمانان در اسپانیا داشتند و همچنین از آنچه در میان پرتستانهای هلند می‌گذشت بخوبی مطلع بودند و این نشانه توجه و وسعت اطلاعات آنها درباره امور سیاسی اروپا است. این اطلاعات از منابع مختلف به آنها می‌رسید که سفرای مقیم استانبول یکی از آن منابع بودند. بعلاوه ناراضیهائی که به عثمانی پناه می‌بردند، بازرگانان خارجی و مسافری و در مورد اهالی موریسکو مستقیماً از خودشان خبر می‌دادند. عثمانیها با اطلاع از این مسایل مذهبی سیاست خود را با آن تطبیق می‌دادند. قبلاً هم لوتریها و کالوینیستها را در اروپای مرکزی تشویق و پشتیبانی کرده بودند و حالا نوبت موریسکویها و پرتستانهای هلند بود و با پشتیبانی از این اختلافات مذهبی بین عیسویان برای خود متحدینی تحصیل می‌کردند.

سلیم دوم به مسلمانان مقیم غرناطه پیامهای محبت آمیز فرستاد ولی نتوانست برای آنها بمقدار کافی سلاحهای لازم را بفرستد زیرا دو هدف که موفقیت در آنها فوری و حتمی تر بود داشت که مقدم بر مسلمان کردن اسپانیا بود. این دو هدف یکی جزیره قبرس و دیگری تونس بود. در ژانویه ۱۵۷۰ تونس را قوای عثمانی گرفت و تمام سعی خود را متوجه قبرس کرد که از سال ۱۴۸۹ در اختیار ونیزیها بود و پایگاه مسیحیان بر علیه قوای عثمانی و خط ارتباطی با مصر شده بود. دزدان دریائی هم مزاحم زوار و حجاج مسلمان در مدیترانه بودند. سلیم در ژوئیه ۱۵۷۰ به قبرس حمله کرد و نیکوزیا

در سپتامبر و فاماگوستا در ماه اوت سال بعد سقوط کرد. هابسبورگها که سرگرم شورش در غرناطه و قیام پرتستانهای هلند بودند نمی توانستند کمک مؤثری برای نیروی دریائی و متحدین مسیحی خود باشند.

دون ژوان اتریش موریسکو ها (مسلمانان اسپانیا) را در پائیز ۱۵۷۰ شکست داد و هابسبورگها بار دیگر فراغتی برای مقابله با خطر و تهدید عثمانی پیدا کردند. پاپ دون ژوان را بعنوان فرمانده نیروی دریائی اتحادیه مسیحیان (اسپانیا، ونیز و جنوا) برای مقابله دز برابر پیشرفت عثمانی برگزید. در هفتم اکتبر ۱۵۷۱ جنگ دریائی در ساحل شهر یونانی لپانت روی داد که آخرین و بزرگترین جنگ دریائی کشتیهای بادبانی و پاروئی در تاریخ اروپا بود و مسیحیان موفقیت کامل یافتند. تمام مسیحیان خوشحال شدند. تاریخ نویسان اروپائی جنگ لپانت را که شکست ناپذیری عثمانی را برهم زد نقطه عطف تاریخ مدیترانه می دانند ولی عثمانیها با این شکست از بین نرفته بودند و همچنان قدرت دریائی مهمی به شمار می رفتند. سلیم دوم برای بازسازی نیروی دریائی از تمام وسائل امپراتوری بخصوص از متخصصین کشتی سازی و ناویان الجزایر استفاده کرد. در ۱۵۷۳ که ونیزها برای تصرف قبرس نیرو فرستادند با کشتیهای مجهز عثمانی روبرو شده و بازگشتند. ونیز که از جنگ خسارت مالی بسیار دیده بود ناچار به امضای پیمان صلح شد و فتح قبرس از طرف عثمانی را بپذیرفت.

اسپانیا که کمتر از ونیز نگران بازرگانی بود و بیشتر به پیشرفت مسیحیت توجه داشت در شمال آفریقا بمقابله با عثمانی برآمد و در ۱۵۷۳ دون ژوان تونس را باز پس گرفت. عثمانی بار دیگر سال بعد تونس را تصرف کرد و خبر این موفقیت را در جهان اسلام برای بازیابی قدرت و اهمیت جنگجوی عثمانی و غازی بطور بسیار برجسته ای منتشر کردند تا لطمه ای که شکست لپانت زده بود جبران شود. عثمانیها سیستم سنجاق و تیمار را در شمال آفریقا برقرار کرده و هدف و توسعه بطرف غرب را دنبال کردند و مراد سوم (۱۵۷۴-۱۵۹۵) جانشین سلیم دوم این هدف را رسماً اعلام کرد و حکام مسلمان محلی را برای دست یابی فوری به مراکش تقویت کرد و آنان در ۱۵۷۶ سلطان فاس را برکنار کرده و خطبه بنام مراد خواندند و سکه بنام او ضرب شد که دو نشانه حاکمیت در جهان اسلام بود.

موفقیت عثمانیها در مراکش پرتغالیها را هراسانید زیرا فاصله بین شبه جزیره ایبری با عثمانی فقط ترعه جبل الطارق مانده بود. فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که گرفتار بی پولی بود درصدد برآمد با عثمانی کنار بیاید تا بتواند حساب خودش را با انگلستان روشن کند. مراد سوم به امید اینکه جای پائی در شبه جزیره ایبری بدست آورده و از مقام قدرت موافقتنامه ای را تحمیل کند اعلام موافقت را بطفره می گذرانید.

دو سباستیان پادشاه پرتغال بعنوان مسیحی ضد عثمانی برای آزاد کردن مراکش جلو افتاد در ۴ اوت ۱۵۷۸ جنگی در الکازار در گرفت که نتیجه ناگواری داشت زیرا دو سباستیان پرتغال و سلطان مراکش که مورد حمایت عثمانی بود و همچنین سلطان برکنار شده فاس هر سه در جنگ کشته شدند. فیلیپ پادشاه اسپانیا که نمیخواست درگیر معرکه مراکش بشود میدان را به عثمانی وا گذاشت و پیمان صلحی بین فیلیپ و عثمانیها در اوت ۱۵۸۰ امضاء شد. وقتی اسروز به این وقایع می نگریم جنگ الکازار و صلح ۱۵۸۰ در رابطه بین عثمانی و هابسبورگ و در وضع تاریخی مسلمانان و مسیحیان در غرب مدیترانه سرنوشت ساز بود. پس از آن تاریخ مراکش بصورت منطقه حایل بین دو فرهنگ و تمدن درآمد. آفریقای شمالی در اسلام باقیماند و شبه جزیره ایبری با باریکه راه آبی جبل الطارق مسیحی ماند که بعد از اخراج مسلمانان از اسپانیا در ۱۶۰۷، از دخالت مسلمانان و حمله عثمانی فارغ ماند. فیلیپ دوم با راحتی خیال توانست به عملیات خود بر ضد انگلستان و پرتغال دست بزند و عثمانیها اشتغال خاطر و گرفتاریهای خود را در شرق داشتند.

اختلاف در شرق

عثمانیها همواره مخالف ایجاد دولتی قوی در شرق کشور خود بودند و بهمان جهت بایزید اول باتیمور لنگ درگیر شد، محمد فاتح، اوزون حسن را شکست داد. سلطان سلیم اول و سلیمان در جنگهای

طولانی باصفویه درگیری داشتند زیرا علاوه بر جنبه سیاسی از نظر فلسفی و مذهبی هم تهدیدی محسوب می‌شدند. صفویه هم جنگجو بودند و هم مذهب شیعه را بعنوان سلاحی بکار می‌بردند. تبلیغات وسیعی که از ایران در میان ایلات و عشایر و کشاورزان آناتولی شرقی جاری بود لطمه شدیدی بقدرت و نفوذ عثمانیها در بین عوامل ناراضی می‌زد. این تبلیغات بوسیله مأمورین شاه ضمن جمع آوری خیرات و مبرات برای تقویت مذهب شیعه انجام می‌شد. از مشخصات اسلام اینست که در جامعه اسلامی امور اقتصادی - اجتماعی و مسائل سیاسی همه بعنوان مسائل مذهبی پیش کشیده می‌شود و با بکاربردن مذهب درباره آنها اقدام و چاره جوئی می‌شود. بدینجهت اختلاف بین عثمانی و صفویه یک دشمنی سازش ناپذیر بود. نظریه مذهبی و فتوا از طرف شیخ الاسلام بر علیه صفویه صادر می‌شد و بمردم مسلمان عثمانی دلیل و بهانه برای جنگ بر علیه یک کشور مسلمان دیگر می‌داد. معمولاً فتواها بصورت سؤال و جواب صادر می‌شد. نمونه ای از آن چنین بود:

مردم بیدین ایران که لعنت خدا بر آنها باد که در خاک ایران زیر یوغ اولاد شاه اسماعیل زندگی می‌کنند ابوبکر و عمر و عثمان رضی اله عنه خلفای برحق را منکر شده و علی را برحق می‌دانند و پیروان آنان (سه خلیفه اولیه را) غیرمسلمان شمرده و آنها را لعن و تکفیر می‌کند و خود را مسلمانان مؤمن و معتقد می‌دانند و قتل و

کشتن اهل سنت را ثواب و صلاح می‌دانند، آیا سرزمینی که این کفار ملعون در آن زندگی می‌کنند دارالحرب نیست ؟

پاسخ فتوایی چنین سئوالی بطریقی که تنظیم شده بود جوابی بدینصورت داشت : « آنان کافر هستند و سرزمین آنها دارالحرب است.

برای عثمانیها لشکرکشی به ایران حتی با بهانه مذهبی مشکل بود چه سفر از استانبول تا ایران ماهها طول می‌کشید؛ راهها پرخطر بود و بسیاری بین راه می‌مردند. تمام پیش بینی‌های لازم برای تأمین احتیاجات افراد نظامی هم مانع پیش آمدهای غیرمترقبه نمی‌شد. تازه در سرزمین ایران هم عثمانیها با مشکلات بسیار روبرو بودند زیرا روش جنگی نظامیان شاه استفاده از سوزاندن مزارع و عقب نشینی بود. فاصله، وضع هوا، احتیاجات نظامی و لزوم بازگشت سریع تیمارها به محل خود برای انجام امور محلی طول مدت لشکرکشی را محدود و کوتاه می‌کرد و موفقیت بسته به سرعت عمل و دست یابی به نتیجه فوری بود. بعلاوه جان نثارها در سرزمینهای دور از خانه خود به سر می‌بردند. در ۱۵۱۴ سلیم اول در نتیجه فشار آنها نتوانست زمستان را در تبریز بگذراند و در زمان سلیمان هم جان نثارها تغییری نکرده بودند. بعلاوه اهالی شهرها و دهاتی که تصرف می‌شد بمحض عقب نشینی عثمانیها بطرف صفویه بر می‌گشتند. نتیجه آنکه هرچند لشکرکشی سلیمان به ایران در سالهای ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ و ۱۵۴۸ -

۱۵۴۹ دست یابی و نظارت بر راه بازرگانی را فراهم کرد ولی معلوم ساخت که توسعه به طرف شرق محدود است.

صلح آماسیه در ۱۵۵۵ در موقعیکه عثمانیها توجه به جای دیگر داشتند جبهه شرق را تثبیت کرد. پس از مرگ شاه طهماسب اول در ۱۵۷۶ بر سر جانشینی او اختلاف پیش آمد و دستگاه دولتی ایران آشفته شد. این وضع بار دیگر توجه عثمانی را جلب کرد. علت آشفتگی دستگاه رقابت بین دو دسته متنفذ در دولت صفوی بود: یکی ایلات ترکمن که پشتیبانان اصلی صفویه در قرن شانزدهم و ایجاد سلسله سلطنتی بوسیله شاه اسماعیل بودند و دیگر دسته جات نظامی تازه که بیشتر از قفقاز آمده و در دربار نفوذ پیدا کرده بودند. اسماعیل دوم با پشتیبانی ترکمن‌ها در ۱۵۷۶ بتخت سلطنت نشست رسید و دو سال سلطنت پر آشوب داشت و در آن مدت تمام افرادی را که ممکن بود رقیب پادشاهی او باشند و همچنین بسیاری از رجال مهم کشور را کشت و سعی کرد یک شورش مذهبی در آناتولی علیه عثمانیها برپا کند ولی نقشه اش نگرفت. سیاست مذهبی او در شیروان که مردمان آنجا سنی بودند قیامی بر علیه حاکم شیعی ایجاد کرد که ناچار تقاضای کمک از استانبول کرد.

عثمانیها که اوضاع پراغتشاش ایران را موقع مناسبی برای لشکرکشی و توسعه در ناحیه شرق می‌دیدند به حملات نظامی دست زدند که تا سال ۱۶۳۹ ادامه داشت. در این دوره هدف و برنامه نظامی عثمانی و

روش آن تغییر کلی پیدا کرد و تصمیم گرفت زمینهای بین دریای سیاه و بحر خزر را تصرف کرده و در آنجا پایگاه و استحکامات ایجاد نماید تا سرحدات شرقی خود را مطمئن و بی خطر کرده و امنیت مذهبی در آن منطقه ایجاد و ناحیه بحر خزر را که محصول ابریشم آن زیاد بود تحت اختیار عثمانی درآورد. در این بین اختلاف و درگیری با هابسبورگها در سرحدات اروپائی پیش آمد و توازن سیاست شرق و غرب آنها بهم خورد. از ۱۵۷۸ تا ۱۵۹۰ عثمانیها بیشتر توجه به قفقاز داشتند و با کمکهای گرانقدر و پر ارزش خان کریمه بنادر بحر خزر و دربند در اختیار عثمانی مانده بود. در ۱۵۷۹ شهر قارص تبدیل به قلعه مستحکم نظامی عثمانی شد و پایگاه عملیات شرق عثمانی گردید و در ناحیه جنوب بفعالیته ادامه داده در ۱۵۸۶ بغداد و موصل و تمام بین النهرین بتصرف عثمانی درآمد که در نتیجه شاه عباس اول مجبور به صلح شد. قرارداد صلح ۱۵۹۰ برای ایران بسیارگران تمام شد زیرا تبریز و بسیاری نقاط مهم در تصرف عثمانی باقی ماند.

اختلاف در غرب

در نتیجه آرامش موقتی که در جبهه شرق ایجاد شده بود عثمانیها خود را برای پیشرفت بسوی غرب آزاد دیدند و غازیها علی رغم صلح رسمی که از ۱۵۶۸ بین عثمانی و امپراتوری هابسبورگ برقرار بود فعالیت خود را در مناطق مرزی آغاز کردند و در ۱۵۹۱ و ۱۵۹۲ به حملات شدید دست زدند ولی حمله نهائی در ژوئن ۱۵۹۳ به یک

یورش همه جانبه در جنبه مجارستان انجامید. در آنجا هم مثل ایران عثمانیها با اختلافات شدیدی که لطمه به قدرت آنها می‌زد مواجه بودند. در مدت سیزده سال نبرد که بعنوان جنگ طولانی معروف شده عثمانی‌ها با تغییرات اوضاع مواجه بودند. مسیحیها مسلح تر از سابق و آزموده و مجرب تر از جنگهای پیشتر شده بودند. هابسبورگها با دادن امتیازهای خاص به مهاجرین ضد عثمانی خط دفاعی محکمی در مرز کرواسی ایجاد کرده بودند و آنان روش خاص خود را در مبارزه با عثمانی بکار می‌بردند که در نتیجه هابسبورگها مقاومت شدیدتری در مقابل عثمانیها نشان می‌دادند. هابسبورگها نقاط حساس را مستحکم کرده بودند. عثمانیها ناچار به قلاع خود متوسل شده و در نتیجه وضع نامعلوم سرحدی بین اسلام و مسیحیت با یک سلسله قلعه‌های مسلح که جای حملات را گرفته بود مشخص شده بود. در جریان جنگها این قلاع بارها دست بدست می‌گشت و شورش‌های محلی علیه حاکمیت عثمانی در والاکسی، ملداوی و ترانسیلوانی و همچنین اقدام مذبحخانه مجارستان برای دست یابی بر این مناطق بی نتیجه ماند. هر دو طرف عثمانی و هابسبورگ از جنگهای بی نتیجه خسته شده مشغول مذاکره صلح شدند. در این مذاکرات صلح سلطان نه بعنوان فاتح بلکه بعنوان مساوی شرکت می‌کرد و ناچار بود امتیازات زیادی بدهد و هابسبورگ را بعنوان برابر بپذیرد. بجای خراجی که در طی سیزده سال جنگ با مجارستان پرداخته نشده بود دویست هزار گیلدن پذیرفت و در نوامبر ۱۶۰۶ جنگ سیزده ساله

تعداد زیادی نفرات از دست داد و از لحاظ مالی خزانه عثمانی در فشار زیاد قرار گرفت. فتح و پیروزی که حق مسلم و محرک عثمانی بود این بار بقیمتی گزاف بدست آمد.

توجه دوباره به شرق

صلح هابسبورگ با عثمانی گران تمام شد ولی ناچار به قبول آن بودند زیرا ایران در شرق قوی شده و به رهبری شاه عباس اول جبهه شرق را به خطر انداخته بود. شاه عباس قوای نظامی خود را تجدید سازمان داده در ۱۶۰۳ آماده جنگ با عثمانی بود. در اول اکتبر ۱۶۰۳ شاه عباس به هجوم پرداخت و تبریز را پس گرفت. عثمانیها که بعزت جنگهای دانوب و شورشهای متعدد در ایالات خودشان نمی توانستند ایران را متوقف کنند، پس از پیمان صلح با هابسبورگ بمیدان مبارزه باشاه عباس که قسمت بزرگی از قفقاز را گرفته بود برگشتند. قلعه قارص که بنظر مستحکم می آمد بتصرف لشکریان تجدید سازمان شده شاه عباس درآمد. شیعیان محلی و بومی باوجود یکسانی زبان هیچگاه حکومت سنی عثمانی را نپذیرفته بودند و از سازمان مالی و اداری که عثمانیها ایجاد کرده بودند بیزار و باسیستم تیمار و مالیاتهای مربوط به آن مخالف بودند بنا براین عثمانیها ناچار بودند در محیط مخالف که دور از منابع خودشان بود جنگ کنند. دلسرد از نتیجه نبردهای سلطان احمد اول در سال ۱۶۱۷ بعد از شکستی که قوای عثمانی در نزدیکی تبریز دید در صدد صلح برآمدند و در سیستم

۱۶۱۸ این جنگ طولانی هم به پایان رسید و پیمانی براساس پیمان ۱۵۵۵ آماسیه به امضاء رسید که بهمان وضعی که در زمان سلیمان قرارگذاشته شده بود برگشتند. بیش از نیم قرن جنگ با ایران برای عثمانی سودی نداشت و نتیجه آن، ناراحتی داخلی و تحمیل برمنابع مالی بود.

قرارداد صلحی که عثمانی‌ها در ۱۶۰۷ با هابسبورگ بستند نشانه‌ای از شکست بود و در ۱۶۱۸ هم مجبور شدند پیمان صلح با ایران را بپذیرند. عثمانی رو بضعف بود. عثمانیها خودشان عارضه ضعف را نمی دیدند و متوجه نبودند که وضع نظامی و اقتصادی اروپا بسرعت برتری و قوت پیدا می کند و عقب نشینی درمجارستان و ایران را موقتی می دانستند. اعتماد بنفس و امکان ترمیم قوا بزودی آنها را در وضعی قرارداد که بار دیگر قوایی بمقابل شاه عباس فرستادند. در ۱۶۲۳ شاه عباس عثمانیها را از بغداد و سایر نقاط بین النهرین بیرون راند. در همان سال سلطان مراد چهارم بسلطنت رسید و به اقداماتی برای تجدید قدرت عثمانی دست زد. هیچکدام از سلاطین بعد از سلیمان مثل سلطان مراد چهارم فعال نبودند. بتقلید گذشتگان آن سلطان جنگجو خودش در رأس ارتش به میدان جنگ می رفت و در امور دولتی شخصاً نظارت می کرد. در نتیجه حکومت مرکزی قدرت گرفت و با انضباط شدیدی که در سازمانها ایجاد کرد با یک قوای نظامی قوی در ۱۶۳۵ بطرف قفقاز حرکت کرد و ایروان را

تصرف کرد. بعد از تصرف بغداد در ۱۶۳۹ پیمان صلحی امضاء شد که درازای تخلیه آذربایجان، قارص و بغداد به عثمانی واگذار شد.

مسئله جانشینی

مراد چهارم در ۱۶۴۰ مرد و اختلاف بر سر انتخاب جانشینی که از زمان مراد سوم آغاز شده بود به حد اعلاء رسید. معمول عثمانی چنین بود که پسرها بجای پدر به سلطنت می‌رسیدند و برای پیش‌گیری از ایجاد رقیب برادران سلطان به قتل می‌رسیدند. فقط یکنفر از اولاد ذکور خاندان سلطان را باقی می‌گذاشتند که اگر سلطان پیش از داشتن پسر بمیرد کسی برای جانشینی او باشد. در ۱۶۰۳ که سلطان مراد سوم مرد پسر نداشت و برادرش احمد اول که از مرگ نجات پیدا کرده بود بجای او نشست. برادر دیگری بنام مصطفی هم چون سلامت عقلی نداشت زنده مانده بود. احمد پیش از آنکه بسن بلوغ برسد مرد در نتیجه مجبور شدند مصطفی را به سلطنت برگزینند که چون دیوانه بود بعد از یکصد روز سلطنت جای او را به عثمان دوم پسر ده ساله احمد دادند. عثمان چهار سال بعد بقتل رسید و برادرش مراد چهارم در سن یازده سالگی سلطان شد. مراد اختلافاتی را که در دوران دو سلطان پیشین ایجاد شده بود مرتفع کرد ولی بعد از مرگ او اختلاف برای انتخاب جانشین بعد اعلاء رسید.

چون پسران مراد همه مرده بودند برادرش ابراهیم را بجای او انتخاب کردند که از لحاظ فکری لیاقت آنمقام را نداشت و علت آن شاید از زمان محمد سوم آغاز شده بود. پیش از محمد شاهزادگان به حکومت ایالات فرستاده می‌شدند تا تجربه کار حکومت بیابند. محمد بجای این روش پسرانش را دراطاقهای مخصوص در کاخ سلطنتی نگاهداشت که معروف به قفس بود و آنان همیشه در بیم جان خود بودند. بدینجهت ابراهیم وقتی به سلطنت رسید تجربه کار دولتی نداشت و ترس از کشته شدن و سایر عوامل تعادل فکری او را برهم زده بود. بدینجهت در کاخ کوسم سلطان مادر او را با دسیسه قانع کردند و در اوت ۱۶۴۸ پسر کوچکش محمد چهارم را بجای او برداشتند (۱۶۴۸-۱۶۸۷) و ابراهیم را کشتند. از آن زمان دیگر برادران محمد چهارم را در قفس نگاهداشتند و ارشد پسران بسلطنت برداشته می‌شد و ارشدیت خواست خدا شد که بصورت مبارزه بین برادران بود که قدرتمندترین آنها بسلطنت می‌رسید.

سلطنت زنان

هنگامی که محمد چهارم به سلطنت برداشته شد هفت سال داشت و زمینه تحریکات درباری آماده بود. مادرش طرخان با همکاری سران دولت درصدد نظارت بر کارهای دولتی برآمد. رقیب بزرگ او مادر ابراهیم، کوسم مادر بزرگ سلطان بود که عده ای از سران ارتش طرفدارش بودند. کوسم با کمک جان نثاریها درصدد برآمد رقیب را

از میان برداشته و بجای محمد برادرش سلیمان را به سلطنت برساند ولی پیش از اجرای طرح او بوسیله پشتیبانان طرخان کشته شد و طرخان قدرت فائقه پنهانی پشتیبان سلطان بود و این دوره تاریخ عثمانی بدوره سلطنت زنان معروف است.

طرخان پسرش را تشویق به شکار می کرد تا خود در نظارت به امور دولتی آزاد باشد و چند وزیر اعظم او را در اینکار کمک می کردند. موفقیت و سقوط این وزراء نتیجه زد و بندها و اختلاف دسته های سیاسی در دربار بود و هیچیک از این وزراء نتوانستند داروئی برای ناخوشی دربار بیابند. احراز مقام وزیر اعظم خطر جانی داشت و چندین نفر جان خود را در آن مقام از دست دادند. در بین آنان هیچ شخص مقتدری پیدا نشد و همواره منافع شخصی افراد بیشتر مورد توجه بود. اختلافات در آناتولی بالا گرفته و خزانه خالی بود و امنیت در راهها نبود.

ولی تمام این مشکلات در برابر خطری که عثمانی را تهدید می کرد مهم نبود. عثمانی و ونیز دشمن خونین یکدیگر بودند و از ۱۶۴۳ جنگ و دندان بهم نشان می دادند. ریشه اختلاف جزیره کرت، آخرین مستعمره ونیز در مدیترانه بود و این خطر در بدترین موقع یعنی زمانی که نیروی دریائی عثمانی گرفتار اختلاف بود ظاهر شد. در ۱۶۵۶ شخصی که هیچ تجربه ای در کارهای دریائی نداشت فقط بعلت ثروتش به فرماندهی نیروی دریائی منصوب شد. انتخاب او به

این امید بود که باثروت شخصی برای نیروی دریائی کشتی‌های لازم را فراهم کند. امیرالبحر تازه علاوه بر تمول باهوش هم بود و بیش از آنکه در تار این دام بیفتد حکومت مصر را بدست آورد و بجای او شخصی بنام کنعان پاشا انتخاب شد که تجربه دریائی نداشت ولی داماد سلطان والده یعنی مادر شاه بود و بدینجهت دربار از او پشتیبانی می‌کرد.

کنعان پاشا از اوّل کارش پیش نرفت و در اواسط ژوئن ۱۶۵۶، باتعداد زیادی کشتی که هم نفرات و هم سلاح آن بسیار کم بود از استانبول حرکت کرد. در راه آبی تنگه داردانل و نیزه‌ها ضربت شدیدی بدو زدند که از زمان جنگ لیانت چنین شکستی پیش نیامده بود. کنعان پاشا با بد نامی از میدان فرار کرد. پاشای دیگری که با عده زیادی همراهان برای احراز مقام حاکم سیلیستر در دانونب حرکت کرده بود وقتی از درگیری داردانل مطلع شد با همراهان به شبه جزیره گالیپولی رفته و از قلعه کلید بحر در رأس شبه جزیره دفاع کرد و ونیزها را که در صدد پیاده شدن بودند عقب زد و مانع بدبختی‌های بزرگتر شد. خبر شکست کنعان پاشا و کشتی‌ها بیم زیادی بین مردم استانبول ایجاد کرد و پس از دست یابی ونیزها به جزایر لمنوس و تنه دوس که کنترل داردانل را در اختیار ونیزها درآورد، مردم استانبول خود را باختند و در شهر قحطی شد. قیمت خواربار ترقی بسیار کرد و بدانجهت که عده ای قصد فرار به آناتولی داشتند، املاک ارزش خود را از دست داد. دولت‌ها با هم در میان آمدند و عده ای از آن

خودشان مسعود افندی را که شیخ الاسلام بود از کار برکنار کرده به آناتولی تبعید کردند که در بروسه کشته شد ولی هیچکدام از این کارها خطر را کاهش نداد و وزیر اعظم در اتخاذ تصمیم دو دل و محمد چهارم مشغول شکار بود. درباریان دریافتند که یک وزیر اعظم باجرات و هوشمند لازم است. از زمان مرگ محمد صوقللی در ۱۵۷۹ کشور هیچوقت وزیر اعظم مقتدری نداشت. جلسات متعدد دیوان برای کشف مردی مقتدر تشکیل شد و دربار در پشت درهای اندرون ناظر بود. بالاخره طرخان که کلام آخر با او بود و بدون موافقت او نمی توانستند کاری بکنند محمد کوپرولو را بعنوان وزیر اعظم پسندید و در ۱۵ سپتامبر ۱۶۵۶ مهر وزارت بنام او حک شد.

دوران کوپرولوها

در ابتدا دلیلی بر اینکه کوپرولو بتواند بخت عثمانی را تغییر بدهد نبود ولی بزودی موفقیت بسیار بدست آورد و خود و بستگانش مهمترین خاندان بعد از خانواده سلطنت شدند محمد کوپرولو در ۱۵۷۰ در خانواده ای گمنام و احتمالاً در آلبانی بدنیا آمده بود. در آغاز جوانی بعنوان کارآموز در دربار استانبول مشغول بود و در شیرینی پزخانه کار می کرد و بعد آشپز شد. در هر حال دوره دربار او چیز جالبی نشان نمی دهد. او در نظام قرعه کشی، تیماری در آناتولی بدست آورد و از حمایت خسرو آقا برخوردار بود. خسرو آقا مقامهای

مهمی از جمله حافظ و تهیه کننده عبا و سلاح سلطان را داشت و بعدها وزیر اعظم شد. کوپرولو در خدمت خسرو آقا وظایف متعددی را انجام داد. وقتی خسرو که از طرف مراد چهارم تبعید شده بود مرد، کوپرولو در نیمه سالهای پنجاه عمرش بی حامی شده بود ولی او بیکار نماند و زود با حامی مقتدرتری که آخرین و هوشمندترین وزیر اعظم مراد چهارم بود مربوط گردید و شغل میرآخور (رئیس اصطبل) را بدست آورد. درسین شصت کوپرولو به وزارت رسید و از نزدیک با وضع خراب ولایات آشنا گردید. دراستانبول با وزیر اعظم درگیری پیدا کرد و به پایگاهش آناتولی تبعید شد. در ۱۶۵۶ به استانبول باز خوانده شد و جزء اطرافیان وزیر اعظم محمد پاشا بویون یارالی (گردن زخمین) شد. بنا براین پیش از رسیدن بمقام وزیر اعظم زندگی پر ماجرا ولی غیرقابل توجهی داشت و بدینجهت روی او نمی شد هیچ جور حساب کرد که بتواند زنده مانده و موفقیت هم داشته باشد. ظاهر چنین نشان می داد ولی عوامل بسیاری بنفع کوپرولو بود و مدتی را که جزء اطرافیان چندین وزیر اعظم گذرانده بود فرصت تجربه آموزی بسیاری برای او فراهم کرده بود و سالهای تبعید و بدون فعالیت فرصت مناسبی بود که درباره چاره مشکلات بیندیشد و وقتی موقع اقدام رسید از هر جهت آماده بود. اوشخصی اهوش بود و نمیتوانست از تأثیر و نفوذ دسته جات درباری و خطرات آن نسبت به مقام خودش غافل بماند. این بود که پس از امزدی و پیش از پذیرفتن مهر وزیر اعظم شرایط خودش را به لرخان پیشنهاد کرد. آنچه که داد، حاکم شد، از او د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - د - D

بود چهار شرط دانست: سلطان هیچ نظری را نپذیرفته و دستوری را صادر نکند مگر آنکه کوپرولو کتباً آنرا پیشنهاد کرده باشد. هیچیک از وزراء یا سران دولتی اجازه نداشته باشند مستقلاً و بدون تأیید وزیراعظم اقدامی بکنند. تمام انتصابات مشاغل بالا یا پائین از طرف وزیراعظم انجام خواهد شد، و سلطان وقتی به گفته‌های اشخاص علیه وزیر اعظم نخواهد گذاشت. طرخان شرایط کوپرولو را پذیرفت و سلطان محمد برای اینکه وانمود کند که قدرت اصلی در دست اوست و نه مادرش، در یک بار عام آن شرایط را قبول کرد. کوپرولو با این مقدمه مشغول کار شد.

پایه و اساس نقشه کوپرولو مطلب ساده ای بود: اینکه باید فساد و زد و بندها پایان یابد ولی با ظرافت و قدرت اقدام کرد. تمام اشخاص فاسد را بدون توجه بمقام و اهمیت آنها از کار برکنار کرد. شیخ الاسلام، فرمانده نیروی دریائی و فرمانده جان نثاریها از جمله این افراد بودند. حتی در قصر سلطنتی رئیس خواجه سرايان که مشاور مخصوص سلطان والده بود و در تمام کارهای مملکت دخالت می‌کرد به مصر تبعید شد. بعلاوه او معتقد بود که نوآوریهای چندین ساله ای که هم قوانین مذهبی اسلام و هم احساسات عموم با آن مخالف بود ریشه انحطاط اجتماعی است و هدفش بازگشت به دوره سلیمان بود که معروف به قانونی شده بود. تجدید سازمانها بصورت سابق بود و معتقد بود عثمانی با اجرای قوانین سلیمان

ادارات دولتی از عوامل مخرب به دشمنان داخلی و خارجی پرداخت و شورشها سرکوب شد و جنگ با ونیز با جدیت تعقیب گردید. برنامه او ساده و موفقیت آمیز بود. شورشهای اباظه حسن پاشا که در ۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ در آناتولی روی داد مهم بود زیرا عده ای از دولتیان هم در آن دخالت داشتند و بعلاوه به مردم وعده بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی می دادند. کوپرولو قوای بزرگی برای سرکوبی آن شورشها فرستاد که بعد از جنگ خونینی تسلیم شدند و طبق معمول سرعده ای از جمله حسن پاشا را بریده و برای عبرت و تحذیر دیگران پیاپایتخت فرستادند.

روی کار آمدن کوپرولو بعلت خطر ونیزیها بود که استانبول را بعد از تصرف لمنوس و تنه دوس شدیداً تهدید می کردند. او در اولین فرصت مناسب درصدد برکندن این خاها برآمد. شخصاً در تکمیل آمادگی نیروی دریائی نظارت کرد و آنها را برای باز پس گرفتن آن جزایر فرستاد. تنه دوس در اوت ۱۶۵۷ و لمنوس در نوامبر تصرف شد و استانبول از فشار خلاصی یافت و نفسی به آسودگی کشید. کوپرولو با نیروی دریائی فاتح با جدیت به کورت حمله کرد.

کوپرولو اجرای برنامه سلیمان را هدف قرار داده بود و بدینجهت بتقلید او بزودی در اروپای مرکزی بجنگ پرداخت. ترانسیلوانی کلید توسعه در اروپای مرکزی بود زیرا پلی میان مجارستان و لهستان محسوب می شد. در دوره پیش از که دوله نهمه قده، قدرت عثمانی از ۸۰

ترانسیلوانی بکلی از بین رفته بود. جرج راکوشی دوّم امیر ترانسیلوانی نفوذ عثمانی را از سرزمین خود می‌کاست و در ضمن آرزوی دست یابی به لهستان را در سر می‌پروراند و با کمک سوئد در ۱۶۵۵ به آنجا حمله کرده بود. کوپرولو، راکوشی را هدف قرار داد و مطالبه خراج کرد و یکی از رجال محلی را بعنوان رقیب آن امیر تقویت کرد. راکوشی نامزد عثمانی را از ترانسیلوانی بیرون کرد. کوپرولو در مقابل با قوای مجهز و با کمک تاتارهای کریمه به او حمله کرد. راکوشی از زخمهائی که در جنگ برداشت مرد. امیر تازه خراج زیادی را پذیرفت و قبول کرد که قوای عثمانی در نقاط حساس باقی بمانند ولی عمر محمد کوپرولو کفاف نداد تا ترانسیلوانی را در آرامش ببیند.

كوپرولو در اوج قدرت و نفوذ و زمانی که توانسته بود باردیگر عثمانی را از انحطاط نجات داده بقدرت برساند در اکتبر ۱۶۶۱ مرد و طبق وصیت او وزارت عظمی به پسرش فاضل احمد کوپرولو محول شد که جوانی ۲۶ ساله بود. انتخاب او به این مقام فقط بملاحظه خویشاوندی نبود بلکه تعقیب برنامه کوپرولو بیشتر مورد توجه بود. او جوانی فعال، مجرب و هوشمند بود که در امور اداری و نظامی صاحب نظر بود. درحالیکه پدرش با قدرت و شدت عمل می‌کرد احمد بیشتر با تحمل و صبر کارها را دنبال می‌کرد. پدرش محیطی مناسب برای صبر و تحمل ایجاد کرده بود.

در دوره احمد کوپرولو، عثمانی بفعالیت خود در مجارستان بازگشت. در ژوئیه ۱۶۶۴، پیمانی بین هابسبورگ و عثمانی تنظیم شد ولی تا امضاء و تصویب آن عملیات جنگی همچنان ادامه داشت. عثمانی‌ها از رودخانه راب گذشته و در سنت گوتارد قوای هابسبورگ را شکست دادند. هابسبورگ عثمانی‌ها را بسوی دیگر رودخانه عقب رانده ولی آنها را تعقیب نکردند. طرفین تلفات زیادی داشتند. باامضای پیمان و اسوار قشون کشی پایان یافت و فقط غرب و شمال مجارستان در تصرف هابسبورگ باقی ماند. احمد کوپرولو بعنوان فرماندهی که شکست سنت گوتارد را پیش آورد با تصرف کُرت در ۱۶۶۹ حیثیت و آبروی بسیاری کسب کرد. قوای عثمانی در لهستان هم موفقیت‌هایی با تصرف قلعه‌های خوتین و کامتس پودولی در کنار رود دنی پیر بدست آوردند و تالووف را تصرف کردند. آن قلعه‌ها و تمام سرزمین پودولی در نتیجه پیمان صلح ۱۶۷۶ در تصرف عثمانی باقی ماند و عثمانی‌ها به عمیق‌ترین نقاط شمال و مغرب دریای سیاه دست یافته بودند. مدت کوتاهی بعد از عقد آن پیمان احمد کوپرولو درگذشت.

دومین محاصره وین

ناظران اروپائی نه تنها شاهد بهبود و قدرت یافتن عثمانی در دوره محمد کوپرولو و پسرش احمد بودند بلکه معتقد بودند ترک‌ها در موقعیت برجسته‌ای برای دستیابی بهر افتخاری شده‌اند. در اروپای

قرن هفدهم ترس از ترک‌ها همه را در بیم دائم نگاهمیداشت. بعد از احمد امور عثمانی را قره مصطفی پاشا برادر زن و شوهر خواهر احمد کوپرولو برعهده گرفت. این شخص تحصیلات صحیح داشت و در کار دولتی مجرب بود و معتقد بود طرح و فرمول کوپرولو آرامش داخلی را حفظ کرده و در سیاست خارجی ایجاد قدرت می‌کند. غلبه و فتح، هدف اصلی او بود و نتیجه اقدامات او نشان می‌داد که موفقیت‌های کوپرولو وضع موقتی ایجاد کرده، یا دائمی است. او حمله به شهر وین را در نظر گرفت. افتخاری که در ۱۵۲۹ از دست سلیمان لغزید در نتیجه فتح وین نام او را در بالای صفحه نام غازی‌های اسلام قرار می‌داد. در ۱۶۹۲ هنگام تجدید پیمان واسوار که در ۱۶۶۴ با هابسبورگ امضاء شده بود قره مصطفی در مذاکره آن پیمان روش دوطرفه‌ای پیش گرفت. در ماه اکتبر مذاکرات به بن بست رسید و قطع شد. قره مصطفی شروع به جمع آوری قوا کرد و در ماه مارس ۱۶۸۳ همه آماده حرکت بودند و همراه با سلطان محمد چهارم در رأس قوا در ماه مه به بلگراد رسیدند. در ۱۳ ماه مه قره مصطفی رسماً به فرماندهی قوا منصوب شد و هفته بعد با قوای کمکی بطرف شمال عزیمت کرد.

تعداد نفرات عثمانی را بین دویست تا پانصد هزار نفر حدس زده‌اند ولی قوای جنگی واقعی نود هزار نفر بودند. قره مصطفی این ارتش عظیم را در ۱۴ ژوئیه ۱۶۸۳، به جلو دروازه پایتخت امپراتوری هابسبورگ رساند و آن شهر را محاصره کرده طبق اصول اسلام، آنها

را دعوت به تسلیم و پذیرفتن اسلام کرد که در غیر آن، قدرت شمشیر سرنوشت را معین می‌کرد. وقتی پاسخی بدعوت او نرسید، شمشیر گرائیدند. کمکهای اروپائی به کندی بشهر وین می‌رسید. براندنبورگ و ساکسونی کمکهای کردند ولی لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه که از جریان محاصره برای خوار کردن هابسبورگ که رقیب او بود استفاده می‌کرد تعلل می‌کرد. از لهستان سوییچی با بیست هزار نفر به کمک وین آمد. هابسبورگ‌ها توپهای بزرگ داشتند ترکها فاقد آن بودند. این کمبود بضرر قره مصطفی بود. در دوازدهم سپتامبر ۱۶۸۳ که جنگ سرنوشت ساز روی داد قوای متحد مسیحی با حمله همه جانبه عثمانیها را از جایگاه خود عقب نشاندند. کشته و زخمی هر دو طرف زیاد بود. مسیحی‌ها مقدار زیادی اموال تاراجی بدست آوردند که نمونه‌های زیبایی از آنها اکنون در موزه‌های بزرگ اروپا دیده می‌شود. قره مصطفی ناچار شد تا بلغراد عقب نشینی کند تا بتواند باقیمانده نفرات و قوای خود را سروسامانی بدهد. او تصمیم گرفت زمستان را در آن شهر بگذراند و در بهار به حمله متقابل پردازد ولی در استانبول دشمنان قوی او نظر سلطان را درباره‌اش برگرداندند و در ۲۵ دسامبر ۱۶۸۳ در بلغراد با موافقت سلطان قره مصطفی را خفه کردند.

از بین رفتن قره مصطفی عثمانی را از برجسته ترین فرد نظامی محروم کرد. بعلاوه سابقه بدی ایجاد شد که عدم موفقیت منجر بمرگ می‌شد

سلطان محمد چهارم شکست وین را تقصیر وزیراعظم نشان داد و وانمود کرد که او اطلاعی از تصمیم قره مصطفی و حمله به وین نداشته است. در بهار ۱۶۸۴ اتحاد مقدسی از هابسبورگ اتریش و لهستان و ونیز بر علیه عثمانی ایجاد شد. ونیز به سواحل دالماسی و بوسنی حمله کرد. اتریش اواسط رود دانوب را هدف قرارداد و لهستان بطرف سواحل دریای سیاه رفت. و بعلاوه غریبه‌ها در صدد برآمدند که صفویه را وادار به حمله در جهت شرق و ایجاد جبهه‌ای در آن سو بکنند ولی توفیقی نیافتند. در ۱۶۸۷ روسیه با حمله به تاتارهای کریمه اتحاد مقدس را کمک کرد و شکست‌های عثمانی بخصوص در یونان زیاد بود. مردم عثمانی علیه سلطان که حاضر نبود از تفریح و شکار خود کاسته به کار مملکت برسد ناراحت و عصبانی بودند. نظامیان که از سلطان ناراضی بودند در نوامبر ۱۶۸۷ براو شوریدند و برادرش سلیمان دوم (۱۶۸۷-۱۶۹۱) را بجای او برگزیدند. ولی بزودی جای او به احمد دوم (۱۶۹۱-۱۶۹۵) و چندی بعد مصطفی دوم (۱۶۹۵-۱۷۰۳) واگذار شد. مملکت در آتش اختلافات داخلی می‌سوخت و با شکستهای خارجی روبرو بود. حوادث اروپا - انقلاب‌های ۱۶۸۸ و ۱۶۸۹ انگلستان - هابسبورگ‌ها را بر علیه لوئی چهاردهم وارد معرکه کرد. مرگ پاپ اینوسان یازدهم در ۱۶۸۹ که قدرت اصلی اتحاد مقدس بود فشار اروپا بر عثمانی را دست کم موقتاً کاست. فرمانده نظامیان عثمانی مصطفی کوپرولو، یکی دیگر از افراد آن فامیل برجسته بود. در ۱۶۹۱ مصطفی

پس گرفت. او تصمیم گرفت جنگ با دشمن را ادامه دهد ولی درجنگ با لوئی امیر بادن کشته شد و سربازان او متفرق شدند. از آن پس امور نظامی اختلال زیاد یافت. قوای پترکبیر برای نظارت بر دریای سیاه عثمانی‌ها را بمصاف خواند و نیروی دریائی با جنگ و گریز با ونیزیها نتوانست به چیزی دست یابد.

مصطفی دوم بار دیگر روش حمله پیش گرفت و از ۱۶۹۵ تا ۱۶۹۶ با همت و جرأت بیشتر از سلطان پیشین بمقابله با اتریش دست زد و موفقیت هائی بدست آورد که درسالهای اخیر نظیر آن را عثمانی ندیده بود و نمیتوان آنرا فقط نتیجه فعالیت مصطفی دانست بلکه هابسبورگها ناچار شده بودند بهترین افراد و قوای خود را به ایتالیا و فرانسه و سایر نقاط اروپا برای مقابله با اتحاد بزرگ اروپائی بفرستند. تغییر فرماندهان هابسبورگ در ۱۶۹۷، نتیجه غیرمنتظره ای برای عثمانی‌ها داشت. در آنسال فردریک اگوست امیر ساکس و فرمانده قوای هابسبورگ پیادشاهی لهستان انتخاب شد و فرماندهی ارتش هابسبورگ به اوژن امیر ساووا که نظامی بی بدیلی بود واگذار شد که در ۴ سپتامبر ۱۶۸۴ اولین موفقیت علیه عثمانی را کسب کرد و در سنتا درمجارستان قوای عثمانی را در جلو چشم سلطان درهم کوبید و سلطان بزحمت توانست جان خود را از معركة سالم بدر برد. شکست قوای عثمانی نه تنها از نظر تلفات افراد بلکه بعلت از دست دادن رده اول، دوم و سوم افسران و فرماندهان حیرت انگیز بود.

در این دوره کوپرولوی دیگری ظاهر شد بنام حسین امجدزاده کوپرولو، که نوه خواهری کوپرولوی اول بود. حسین پاشا باتوجه به احتیاج مبرم ارتش به ترمیم و نیز فقدان آرامش در داخل کشور صلاح را در همکاری و نزدیکی با طرفداران صلح دید. او با استفاده از وساطت لرد ویلیام پاجت سفیر انگلیس در با بعالی با کارلوویتس واقع در کرواسی وارد مذاکره شد. هابسبورگ، ونیز و لهستان و روسیه هم در مذاکرات با نمایندگان عثمانی طرف بودند و مشغول چانه زدن برای گرفتن امتیازات بودند. بحث درباره ظواهر امر و تشریفات طولانی شد و به مطلب اصلی که تشکیل کنفرانس صلح بود کمتر توجه شد و بالاخره صلحی براساس *Utipossidentis* (لغت لاتین بمعنای هر که آنچه در اختیار دارد) منعقد شد. چون پترکیبر نقشه‌های جاه طلبانه خود را در کریمه داشت زودتر قرارداد آتش بس را امضاء کرد و از کنفرانس خارج شد. در ۲۶ ژانویه ۱۶۹۹ پیمان کارلوویتس امضاء شد که عثمانیها موظف به تخلیه ترانسیلوانی و مجارستان و سایر نقاط به استثنای منطقه تمشوار شدند. ونیز در خاک یونان موره را بدست آوردند و لهستان پادولی را دوباره صاحب شد. بلغراد در اختیار عثمانی ماند تا مردم عثمانی در عوض شکستهای سخت بدان دلخوش باشند. برای اولین بار سرزمینهائی که مردمان اروپائی آن از سالها پیش مسلمان شده بودند در اختیار مسیحی‌ها درآمد. قصد ترکی کردن بالکان که در اوائل قرن چهاردهم آغاز شده بود پایان رسید ولی روحیه استقامت و پافشاری عثمانی همواره پابرجا بود تا اینکه

از پیمان کارلوویتس، ویلیام گلدستون ترکها را با باروبنه از اروپا
بیرون راند.

فصل چهارم

فلسفه و وجدان عثمانی

نشستن و تفکر درباره علل، بعد از هر بدبختی صورت می‌گیرد و بعد از شکست قرن هفدهم عثمانی‌ها بارها به جستجو و تحقیق علل آن برآمده‌اند. دولتمردان، تاریخ‌نویسان و نویسندگان و حتی درباریان تکاپو داشته‌اند که دریابند چه اتفاقی سبب شد که عثمانی تا آن حد تنزل کرد. کتابها و یادداشتها نوشته شد و دستورالعملها برای دولتیان تهیه گردید تا راهی پیش پای آنان بگذارند و عظمت و قدرت عثمانی را بازیابند. همه آنها براساس عادات و سنت‌های عالیه اسلام نوشته شده و نویسندگان آنها مردمانی هوشمند، متقی و خیرخواه بودند که نسبت به مذهب و وطن و آداب و سنن خودشان علاقه‌مند بودند و در نوشته‌های خود سعی کرده‌اند علت برگشتن بخت عثمانی را کشف کرده و چاره‌ای بر آن بیابند تا جامعه خود را از این ورطه نجات بدهند. همه مسلمانان با ایمانی بودند و چون تحقیق خود را در آن محدوده دنبال می‌کردند تجزیه تحلیلهای آنها شبیه یکدیگر است.

دایره انصاف

محققین زوال قدرت عثمانی با کاربرد کلمات متداول در خاورمیانه همه برگرد دایره انصاف و عدالت می‌گشتند که ظاهراً بسیار ساده است ولی جامع اخلاق ارزشهای سیاسی و اجتماعی طبقات مردم عثمانی میباشد. کاربرد آن همان مطالبی را می‌رساند که ژان ژاک روسو و فلاسفه اروپائی روش کاربرد همان مطالب را با عنوان "طبیعت" معرفی کرده‌اند. دایره انصاف برای نمایش رابطه طبقات مختلف جامعه و طرز کار صحیح آنها در کشور است:

- ۱- قدرت سلطنت مستلزم ارتش است
- ۲- ارتش با پول فراهم می‌شود
- ۳- رعایا عوامل تهیه پول هستند
- ۴- ترضیه خاطر رعایا با عدالت سلطان ممکن است
- ۵- عدالت هماهنگی جهانی لازم دارد
- ۶- جهان چون باغی است که دیوار و حافظ آن دولت است
- ۷- دولت با اجرای قوانین دینی برقرار است
- ۸- اجرای قوانین دینی ممکن نیست مگر با قدرت سلطان.

این احکام را معمولاً در اقطار دایره‌ای می‌نوشتند تا نشان دهند چگونه یکی بدنبال دیگری می‌گذرد و آخری به اولی می‌رسد. ریشه این طرز

تفکر براساس تقسیم اجتماعی به طبقات رعایا و عسکری (لشکر) بود. رعایا برای هزینه لشکر مالیات می پرداختند. راحتی رعایا بسته بود به رعایت عدالت درباره آنها و وظیفه سلطان مراقبت در اجرای عدالت است. قوانین عثمانی براساس قوانین دین اسلام بود و امور اداری بامقرراتی که سلطان تصویب می کرد اجراء می شد.

ساری محمدپاشا، در اوائل قرن هیجدهم در کتاب راهنمای وزراء و حکام "وضع عثمانی ها را در این باره چنین توضیح داد:

"لازم است از ورود رعایا در میان عسکریها ممانعت شود..... اگر این راه باز شود از تعداد رعایا کاسته شده و درآمد خزانه کاهش میابد و در بنیان و اساس عالیه کشور رخنه ایجاد می شود. خزانه از زیادی رعیت آبادان می ماند. کشور بوجود آنها و از درآمدی که از آنها بدست می آید بقاء دارد."

بزبانی ساده معتقد بودند که در جامعه عثمانی هرکس جای خود را دارد و وظیفه سلطان حفظ این روش است. سلطانی که این وظیفه را خوب انجام دهد عادل است و محتوم الاطاعه. عثمانیها در قرن هفدهم می دانستند موازنه بین طبقات که اساس حفظ اجتماع است بهم خورده و ریشه تنزل عثمانی و مشکلات آن همین است و اگر می توانستند سبب و علت بهم خوردن موازنه را بیابند و آنرا بردارند

شانزدهم چند نویسنده با جدیت سعی دریافتن موارد اختلال موازنه کردند و اینکار در قرن هفدهم هم ادامه یافت و در تمام مدت هم آنها معتقد بودند که علت تنزل عثمانی، نزول قدرت سلطان و برهم خوردن سنت و رسم نظام قرعه کشی بوده است که در نتیجه خط فاصل مشخص بین طبقه عسکری و رعیت محو شد و اشخاص از مقام خود تجاوز کردند. همه پذیرفته بودند که علت خرابی دولت از نظر سازمان سیاسی و اجتماعی همین نکته بوده است.

همانسان که عقاید متشکله دایره انصاف بهم مربوط بودند عوامل ضعف دولت هم بهم ارتباط داشتند. نقطه آغاز سقوط عثمانی را می توان از بهم خوردن نظام قرعه کشی دانست. این نظام اساس سازمانی بود که موفقیت های نظامی و اصول اداری اولیه دولت را فراهم کرد و در سالهای آخر قرن شانزدهم نظم خود را از دست داد و دیگر آن دقت و مراقبت اولیه در اجرای آن نمی شد. در آن زمان تورم پولی سرزمین عثمانی را فراگرفت و وضع مالی تیمارداران خراب شد. درآمد تیمار ثابت بود و دولت نمیتوانست ارزش آنرا افزایش داده تورم را جبران کند. تیمارداران بعلت محدود بودن درآمد وظیفه نمی توانستند پول کافی برای تأمین هزینه های افزایش یافته و قیمت لوازم نظامی فراهم کنند و ناچار در لشکرکشی ها شرکت نمی کردند و تیمار خود را از دست می دادند و از ناچاری بشهرها روی می آوردند یا دستجات راهزنی تشکیل می دادند و دهات

با غارت و کشتار تیمارداران را گه گاه به اسارت می بردند.

غلامان درباری متنفذ و اشخاص مورد توجه داده می‌شد. برخی از رعایا از راههای غیرقانونی و رشوه تیماربدست می‌آوردند. در اواسط قرن هفدهم برخی از افسران جان‌نثاری و از جمله فرماندهان آنها به ریاست حسابداری امپراتوری منصوب شدند که تقسیم اراضی تیمار هم بعهدہ آنان بود و اسناد لازم را برای تفویض تیمار تهیہ می‌کردند. این شغل که قبلاً در دست کارمندان اداری و مجرب بود بنظر جان‌نثاریها برای آنان کس‌رثون نظامی محسوب می‌شد و بدان توجه کافی نمی‌کردند. این امراختلال کارها را نشان می‌داد و از همین راه تیمارها به اشخاص غیر موجه واگذار می‌شد. فساد از بالا این گفته معروف را که «ماهی از سرگنده گردد نی‌زدم» آشکار می‌ساخت.

با تنزل قدرت نظامی و کاهش درآمد دولت عدالت هم از بین رفت و رعایا تحت فشار غیرمعمول تیماردارانی قرار گرفته بودند که آنرا بدون استحقاق بدست آورده و سعی داشتند هرچه زودتر مبلغ بیشتری بدست آورند. مالیاتها و عوارض افزوده شده و از خدمات نظامی کاسته شده بود. قوای سوار نظام از نظر تعداد و کاردانی کاهش بسیار پیدا کرده و رعایا در فاقه و بدبختی درمانده، خزانه خالی و امنیت عمومی در ایالات از بین رفته و غیر عسکریهای زیادی وارد آن طبقه شده بودند.

افزایش تعداد جان‌نثاریها

در نتیجه بهم خوردن سیستم فتودالهای سواره نظام، باید احتیاجات نظامی امپراتوری از راههای دیگر تأمین می‌شد. یکی ازدیاد نفرات جان نثاری و سپاهیان درباری بود. در ۱۵۲۷، نفرات جان نثاری هشت هزار نفر بودند در ۱۶۰۹ تعداد این قوا به ۳۸ هزار نفر رسیده بود یعنی در کمتر از یک قرن پنج برابر شده بود و سپاهیان درباری هم از پنج هزار نفر به بیست و یک هزار نفر افزایش یافته بود. می‌توان حدس زد که این ازدیاد نفرات با پذیرش پسران جان نثاریها و سپاهیان درباری در آن قوا صورت گرفته بود. مسئله مهم پذیرفته شدن پسران جان نثاریها در آن قوا کمتر از سپاهی شدن رعایا مورد توجه قرار گرفت، در صورتیکه وقتی جان نثاریها که غلامانی بودند که فقط برای خدمت بسططان استخدام می‌شدند علاقه‌های خانوادگی پیدا کردند کمتر حاضر بفداکاری بودند و بیشتر به تن آسائی گرویدند. قبول خدمات شدید نظامی در سرزمین‌های دوردست برای آنها ناگوار شده و علاقه به امور مالی در آنها پیدا شد و در استانبول و شهرستانهای مقرپادگان بیازرگانی پرداختند ثروتمند شدند و در نتیجه استقلال مالی یافتند. پسران آنها و خودشان دیگر حاضر به انجام تمرینهای سخت نظامی معمول آن قوا نبودند. انضباط از میان رفت و هر قدر از صلاحیت آنها کاسته می‌شد توقعات مالی آنها افزون می‌گردید. حقوق آنها که سابقاً هر سه ماه یکبار پرداخت می‌شد، در قرن هفدهم در نتیجه نقصان درآمد خزانه مدتها به عقب افتاد. تأخیر در پرداخت و ضرب سکه‌های کم ارزش که در واقع کم شدن حقوق آنها بود

سبب قیامهایی بخصوص در استانبول شد. معمول بود که هروقت سلطان تازه بسلطنت میرسید مبلغی بعنوان انعام به سربازان پرداخت می‌شد و سلطان جامی شربت سلامتی آنها می‌نوشید و وعده می‌کرد که آنها را در رم خوش آمد بگوید ولی بعد از آنکه جان نثارها احراز قدرت کردند و سلاطین زود به زود عوض می‌شدند سلطان‌ها مجبور شدند مبلغ انعام را اضافه کنند. باتوجه به از دیاد نفرات این اضافه انعام مبلغ قابل توجهی بود که خزانه هرچند سال یکبار با تغییر سلطان باید تأمین کند و فشار آن را رعایا باید تحمل می‌کردند. این دور تسلسل مسائل بسیاری در ولایات ایجاد می‌کرد.

شورشهای جلالی

از سال ۱۵۶۰، ناامنی ولایات جزئی از زندگی مردم شده بود و علت آن مشکلات نظامی و مسائل مالی و اجتماعی امپراتوری بود. قیام و شورشهایی که بنام جلالی معروف شده که سرتاسر آناتولی را در اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم در برگرفته بود نتیجه آن عوامل بود. ریشه بعضی از قیامهای جلالی به جنگ عثمانی با هابسبورگها که به توپ و تفنگ مجهز بودند مربوط می‌شود. عده‌ای از جان نثارها تیراندازی با تفنگ آموخته و عده دیگری از کشاورزانی که تیمار خود را از دست داده بودند یا در ایالات آناتولی بعنوان سگ‌بان استخدام شده و تعلیماتی با نوعی تفنگ سرپر یافتند که معروف بود خوب نشانه‌روی می‌کردند. اراضی تیمارهاییکه خالی

مانده بودند تعیین شد. حکام ولایات که در گذشته غلام برای خدمت خودشان استخدام می کردند، عده ای سگبان استخدام و تربیت کردند و حکام اجازه داشتند حقوق آنها را از مالیاتی که از کشاورزان می گرفتند تأمین کنند. سگبانانی که در پایان لشکرکشی ها به آناتولی بر می گشتند و حقوقی نمی گرفتند و کاری پیدا نمی کردند با هم جمع شده و دستجات راهزن تشکیل می دادند و از شهرها و دهها باج می گرفتند و بغارت و ضبط اموال دست می زدند.

از ۱۵۹۵ تا ۱۶۱۰ زندگی بر مردم آناتولی از ترس این راهزنان سخت شده بود و از قدرت سلطان نشانی باقی نمانده بود. پسران راهزنان همه کاره بودند و گاه تا بیست هزار نفر برای مقابله با قوای دولتی فراهم می کردند. وضع غیرقابل تحمل شده بود سلاطین با اعزام قوای مورد اعتماد خودشان راهزنان را در سالهای ۱۶۰۷ و ۱۶۱۰ متفرق و سرکوب کردند.

جان نثارها و سپاهی های دربار در شهرهای بزرگ اسکان داده شدند و آناتولی آرامش یافت ولی در آن شهرها بهمان روش که در استانبول داشتند گرویدند. باسران شهرهایی که محل سکونتشان بود مربوط شدند و به بازرگانی مشغول شده با ازدواج با خانواده های متنفذ، رفته رفته امور شهر را در اختیار خود درآوردند. از قدرت و نفوذ حکومت مرکزی در ولایات کاسته شد و چندی بعد در قرن هجدهم و نوزدهم این اشخاص بعنوان اعیان محلی، نماینده جامعه ایالات شده بودند.

افزایش جمعیت

نویسندگان عثمانی بهم خوردن دایره انصاف را دلیل سقوط عثمانی و کاهش قدرت سلطان را بهم خوردن سیستم تیمار و ازبین رفتن نظام قرعه کشی دانسته‌اند. ولی آنان توجهی به علت و سبب نکرده معلول و نتیجه را مورد دقت قرار داده‌اند. مشکلات و مسائل، چند سبب اصلی داشت. مهمترین آنها ازدیاد فوق العاده جمعیت بود که در قرن شانزدهم آغاز شد. بنظر می‌آید که ازدیاد جمعیت بمراتب سریعتر از زمینهای بود که زیر کشاورزی در می‌آمد. در نتیجه تعداد برزگران بی‌زمین که راهی برای تأمین زندگی نداشتند روزبروز زیادتر می‌شد. از این افراد برای به کاربردن سلاحهای آتشین بعنوان سگ‌بان استخدام می‌شدند و تخصصی که در کاربرد تفنگ برای جنگ با دشمن بدست می‌آوردند، پس از پایان جنگ برای کسب روزی بکار می‌رفت و براهزنی مشغول می‌شدند. قسمت اخیر توجه نویسندگان عثمانی را جلب کرد ولی آنان توجهی به ازدیاد جمعیت نداشتند.

تورم

یکی دیگر از دلایل پیش آمدن مشکلات تورم بود. درآمد اصلی دولت از محصول کشاورزی بود که بر پایه سیستم پولی مطمئن قرار داشت. اقتصاد عثمانی براساس محاسبه و نظارت صحیح بازار آن

کشور پایه‌ریزی شده بود. اوزان، مقیاس‌ها، قیمت و سودها، صادرات و واردات اصناف و فراهم کنندگان مواد خام، همه را دولت بدقت صورت برداری کرده و نظارت می‌کرد و دولت واسطه‌ای بین تهیه کننده و مصرف کننده بود.

دولت تمام راههای بازرگانی را زیر نظر داشت تا درآمد گمرک را افزایش بدهد و مانع رسیدن سلاح و وسائل جنگی به کشورهای دشمن و همسایگان شود و مواد لازم را برای خود تأمین کند. یکی از مصرف کنندگان عمده کالا دولت، بخصوص دستگاه بسیار پیچیده دربار در استانبول و ارتش بود. بدین منظور دو نوع قیمت گزاری برقرار بود: یکی قیمت بازار و دیگری قیمت برای دولت که معمولاً ۲۵ درصد کمتر بود.

در عثمانی قیمت‌ها تا سال ۱۵۸۰، تقریباً ثابت مانده بود. با پیش آمدن تورم شدیدی که ممکن است نتیجه سرافراز شدن نقره ارزان پرو بیازار بوده باشد وضع امپراتوری مختل شد. دولت به چند اقدام جدی دست زد: تغییر پایه پول (که به ازدیاد تورم افزود)، مصادره و ضبط اموال پاشاهای تبعید یا کشته شده و افزودن مبلغ مالیات و انواع مالیات‌ها از آن جمله بودند. هیچیک از این کارها مطلوب نداد. تورم در عثمانی و اروپا وضع مشابهی داشت. در سالهای بین ۱۵۵۰ تا ۱۶۰۰، قیمت‌ها در اروپا دو برابر شد و در ۱۶۵۰ سه برابر ۱۶۰۰ شده بود. در عثمانی با اینکه زمان سلیمان مالیات سرانه ۲۵ آقچه بود تا

۱۵۹۶ به ۱۵۰ آقچه یعنی شش برابر افزایش یافته بود و در ظرف یک قرن بعد باز دو برابر شد. خزانه همچنان کسر بودجه داشت. مالیات فوق العاده و عوارض که سابقاً فقط در موارد استثنائی برقرار می‌شد بصورت سالیانه درآمد و از تمام افراد دریافت می‌شد. این عوارض که در سال ۱۵۷۶ به مبلغ پنجاه آقچه بود، در ظرف بیست و پنج سال به ۲۴۰ آقچه افزایش یافت. باز هم خزانه‌داری مطالبه مبلغ بیشتر می‌کرد. برای مقایسه تورم و مقدار آن کافی است که بدانیم در سال ۱۵۶۴، شصت آقچه برابر یک دوکای طلا بود و در ۱۶۴۸، دوکای طلا برابر ۱۲۰ آقچه شده بود و فشار این تورم در مرکز و ایالات محسوس بود. عثمانیها از تورم و مشکلات آن مطلع بودند ولی کیمیاگری که بتواند نقره را به طلا تبدیل کند پیدا نمی‌کردند و دولت دوائی برای آن مرض نمیشناخت.

پایان فتوحات

از دیاد جمعیت و تورم که سبب انحطاط امپراتوری شده بود علت اساسی دیگری نیز داشت. با پایان سلطنت سلیمان قانونی دوره فتوحات عثمانی متوقف شد. آخرین آنها در غرب تصرف قبرس در ۱۵۷۰، و کرت در ۱۶۶۴ بود. با اینکه با ایران جنگهای مفصل و شدید داشتند ولی نتوانستند هیچیک از اراضی را که گرفته بودند حفظ کنند، در حالیکه عثمانی بر اساس و پایه فتوحات ایجاد شده و سازمان آن بدان منظور بود. در نتیجه جنگها به اراضی تازه دست یافته

و آن اراضی به تیمارداران برای کشاورزی داده می‌شد. دستگاه اداری توسعه می‌یافت و نیاز به علمای روحانی پیدا می‌کردند. بعلاوه تعداد افراد جنگی تازه‌ای که باقرعه انتخاب می‌شدند افزایش می‌یافت و تاراج‌های مختلف جنگی بدست می‌آمد که همه این‌ها عوامل ازدیاد ثروت بودند. بامرزهای توسعه یافته فرصت‌های مناسب برای توزیع بهتر جمعیت فراهم می‌گردید. توقف این برنامه، درپایان سلطنت سلیمان، عثمانی را از تمام این مزایا محروم کرد و از آن پس آنهایی که استحقاق تیمار پیدا می‌کردند به انتظار مرگ تیمارداری می‌ماندند. مدارس مذهبی توسعه پیدا کرده و عده بیشتری را آماده می‌کردند درحالی‌که برای آنها محلی نبود و ناچار به دستجات ناراضی پیوسته و در مقابل حاکمیت دولت قدرت نمایی می‌کردند. برای تأمین احتیاجات دولت، ناچار مالیاتها افزوده می‌شد و مردمان فقیر را به مسکنت میکشید و آتش نارضایتی‌ها را دامن می‌زد. جوانان کشور از طریق نظام قرعه کشی به سربازی انتخاب شده بودند و امکان ازدیاد آنها نبود و مناطق مرزی که در سابق نوید و محل امید پیشرفت و ترقی محسوب می‌شد تبدیل به سرزمینی شده بود که تنها افتخار آن شهدا بودند.

دوران رفاه عثمانی

لبات مرزها ضربه مهلکی به انتقال افکار بین شرق و غرب زده بود. عثمانی که در سابق ازغرب و تازه‌های آن بهره می‌برد از آن محروم

شده بود. مثلاً آنان در برخورد های اولیه قرن پانزدهم با اروپا به کاربرد توپ آشنا شده بودند و از آن تقلید کرده بودند و وقتی توسعه عثمانی متوقف شد این وضع تغییر یافته و فرهنگ اسلامی - عثمانی به حالت دفاعی گرایش پیدا کرده بود. هیئت علمای روحانی بجای توسعه و پیشبرد فرهنگ اسلامی به سد گفتن به خارجیان و کفار پرداخته بودند. مخالف هر نوآوری شده و هر تغییر در سنت را که پیروی از راه و روش پیغمبر اسلام و انصار او بود کفر می شمردند. نعیم مورخ روشنفکر قرن هفدهم عثمانی که سعی در روشن کردن نکته های تاریک تاریخ کرده است از اختلاف بین علمای روحانی مسلمان و متعصب و علمای روشنفکر درباره نوآوری می گوید: "مسلمانان متعصب پافشاری داشتند که زیرپوش و شلوار نوآوری است و معتقد بودند همه باید مثل اعراب زمان پیغمبر به یک پیراهن بلند اکتفا کنند." برتری اسلام بیشتر مورد توجه بود و همه در انتظار آخر زمان بودند. وقتی پیشگوئیه ها واقعیت نیافت علمای روحانی آنرا تعبیر بدان کردند که خداوند از اوضاع راضی است و امپراتوری عثمانی بهترین حکومت اسلامی است. بنابراین عثمانیها دیگر نیازی به آموختن از دیگران نداشتند. این انجماد فکری در زمانی بود که علوم و فنون در اروپا دستخوش تغییرات اساسی می شد و به سرعت پیش می رفت و در حالیکه عثمانیها با خود بزرگ بینی یکدیگر را تحسین می کردند، فاصله با اروپا افزایش می یافت.

محدودیت مکانی و فنی و لجستیکی و از خود راضی بودن یکی از علل رخوت و سستی عثمانیها و از دست دادن علاقه به توسعه و پیشرفت بود. چنانکه پس از دست‌یابی به قسطنطنیه که آنرا بصورت بهترین شهر دنیای اسلام درآوردند در همانجا متوقف شده و مانع هرگونه بهبودی شدند و از ساختن راه و وسائل ارتباطی کوتاهی کردند. برای انتقال وسائل نظامی به گاو و شتر و اسب احتیاج داشتند ولی دسته‌جات نظامی مطابق معمول در آخر اکتبر متفرق می‌شدند. قوای آماده کارزار که بیشتر در استانبول متمرکز بود و وین از یکسو و تبریز از سوی دیگر میدان مبارزه آنان بود محدودیت دوره مفید جنگ را معلوم می‌کرد. سرعت حرکت قوای نظامی عثمانی باوجود خرابی وضع راهها و مشکلاتی که از تغییر فصل و آب و هوا ناشی می‌شد و همچنین وسائلی که برای حمل و نقل در اختیار داشتند خوب بود ولی باندازه کافی سریع نبود. در ۱۵۲۹ سلیمان با ارتش عظیمی که همراه داشت از استانبول در دهم ماه مه حرکت کرد تا به وین رسید ۲۶ سپتامبر شده بود یعنی چهارماه این نفرات در سفر و راه بودند و فقط یکماه فرصت داشتند تا پیش از هجوم سرما و پایان فصل مناسب وین را بگیرند. در ۱۵ اکتبر، بیش از آنکه وین تصرف شود ناچار به عقب نشینی شدند در حالیکه وین دروازه واقعی توسعه بطرف غرب بود و این وضع مبارزه یک قرن و نیم همچنان ادامه داشت. در ۱۶۸۳، با حمله دیگری سعی در تصرف وین کردند ولی همان مشکل سال ۱۵۲۹، مانع موفقیت آنها شد. زیبایی استانبول سلطان محمد فاتح را

از وضع و حالت طبیعی ایلیاتی خارج کرد. سابق برآن پایتخت آنها براساس احتیاج و توسعه هرچندگاه از جایی به جایی از اسکی شهر به ینی شهر و از آنجا به بروسه و سپس آدرنه منتقل شدند و هدف نزدیک بودن به بالکان و فتح آنجا بود. تصرف قسطنطنیه غیرقابل اجتناب بود. آن شهر بهترین موضع برای نیروی دریائی درمحل تلاقی آسیا و اروپا و نماینده توسعه بشرق و غرب بود و چون فتوحات خود را محدود کرده بودند درمقابل خود امکانات بسیاری می دیدند ولی جاگرفتن در استانبول که ظاهراً بهترین مرکز برای ایجاد امپراتوری عظیم اسلامی براساس اصول عالیه اسلام می بود آنها را از حالت غزوه و غازی منحرف ساخت.

وقایع سال ۱۵۱۶-۱۵۱۷، عثمانیها را مجبور به سکونت و حفظ استانبول کرد. در آنسال مرکز پیدایش اسلام و دو شهر مکه و مدینه را تصرف کردند. وقتی سلاطین عثمانی بعنوان پیشوای اسلامی جهان شناخته شدند دیگر تغییر پایتخت که لازمه تسهیل فتوحات اروپائی بود ممکن نبود زیرا آنها را از مکه دورتر می ساخت و دفاع از آن شهر مقدس را مشکل می کرد، زیرا آن شهر نه تنها از طرف غیر مسلمانان مثل پرتغالیها تهدید می شد، از طرف شیعه ها یعنی سلاطین صفویه ایران هم درخطر دائمی بود. عثمانیها که قبلاً دست یابی به قسطنطنیه را با دید دیگری مینگریستند بعد از جای گرفتن درآن شهر از نظر لجستیکی و وضع سیاسی مسلمانان سنی ناچار به ماندن درآن جا شدند. خود در پایان دوره فتوحات خود بودند و در دوره سلطنت

مصطفی سوم (۱۷۵۷-۱۷۷۴) هزینه و زحمت زیادی برای نوسازی آدرنه پایتخت قدیم بکار رفت ولی این کار فقط نتیجه علاقه و فکر نوسازی شهر باستانی بود و منظور نظامی درکار نبود و در هر حال تغییر پایتخت به آدرنه در آن زمان و قرن دیر شده بود. برنامه کوپرولو برای بازسازی کشور از دید روشنفکرانه و توجه سابقه را می توان چنین بیان کرد که محمد کوپرولو دست پرورده سیستم عثمانی بود که به معتقد به مملکت عثمانی و دین خود بود و برای بازگرداندن قدرت سلطان به پاکسازی سازمان اداری که سبب انحطاط مملکت شده بود دست زد تا دیگر مقامهای اداری مورد معامله نباشد و اخاذی از رعایا را متوقف سازد و آرامش برای مردم ایجاد گردد تا آنان در مکان خود باقی مانده و بهره ور شوند. درواقع او توازن بین قوای متشکله دایره انصاف را دوباره برقرار کرد.

در ۱۶۵۳، کاتب چلبی مورخ معروف عثمانی در کتاب راهنمای زدودن عیوب^۱ که ظاهراً بمنظور استفاده خصوصی تهیه شده بود درباره جلوگیری از سقوط کشور نوشت که فقط یافتن یک مرد شمشیرزن راه نجات عثمانی است. کاتب چلبی نوشت چنین شخصی باید دست به یک سلسله تغییرات بزند تا کسری موازنه خزانه را جبران کرده از توسعه خارج از اندازه ارتش کاسته و کشاورزی را به بهره دهی بازگرداند. نمیدانست این رهبر از کجا پیدا خواهد شد

¹ The guide to practice for rectification of defect

ولی هم میهنان عثمانی را دلداری می‌داد و امیدوار می‌ساخت و نوشت مملکت پیش از این هم با بدبختی روبرو شده است. دوره تیمور را یادآوری کرده و از شورش جلالی‌ها یاد کرده که در هر مورد با یاری بخت و مدیریت صحیح مملکت بازیابی شد و بر مشکلات فائق آمدند. این بار هم رهبری مملکت بار دیگر آن را به مقام شایسته‌اش بر می‌گرداند. محمد کوپرولو پیش بینی کاتب چلبی را تقریباً اجرا کرد ولی با اینکه در نتیجه پشتکار و همت محمد کوپرولو و افراد خانواده‌اش مملکت نجات یافت و بحران شدید رفع شد و کشور نظامی گرفت ولی عدم موفقیت محاصره بار دوم وین و شکست‌هایی که در پی آن پیش آمد که منجر به شکست خفت بار و پیمان کارلوویتس شد روشنفکران عثمانی را بار دیگر به خودنگری واداشت.

در بین نویسندگان عثمانی که سعی در تحقیق درباره علل انحطاط عثمانی کرده و پیشنهاد چاره کرده‌اند، نعیم شخصیت قابل توجهی است. نعیم در حدود سال ۱۶۶۵، در حلب متولد شده و پسر و نوه جان نثاریهائی بود که در کار بازرگانی شهر خود موفق بودند. خانواده او از طرفداران سلطان بودند و نعیم در سال ۱۶۸۵، در استانبول به خدمت در فوج تبرزین کاخ سلطان درآمد و در صنف خود آموزش دبیری یافت و سپس بکار مشغول شد و مورد حمایت اشخاص بانفوذی بود و مورد عنایت حسین کوپرولو بود که در سال ۱۶۹۷، صدراعظم شد. حسین که ناچار شد پیمان منفور کارلوویتس

را منعقد کند، می‌دانست آنرا بنحوی باید مطبوع طبع عثمانیها بکند. نام کوپرولو کمک بزرگی بود و بخصوص او ادامه جنگ برعلیه هابسبورگها را توصیه کرده بود ولی می‌دانست پافشاری در آن سیاست ممکن است خطر بزرگتری ایجاد کند بدانجهت حسین نمیتوانست بخوبی از این سیاست دفاع کند و این کار را بعهدہ نعیمہ گذاشت.

نعیمہ بخوبی از عهده انجام این وظیفه با نوشتن مقدمه‌ای بر تاریخ قرن هفدهم عثمانی (باغ حسین، یا گلچینی از خبرهای شرق و غرب)^۱ برآمد و از سیاست اربابش بخوبی دفاع کرد. در آن کتاب نعیمہ باتسلطی که بر ادبیات دارد شیوه مملکت‌داری اسلامی را نشان می‌دهد و براساس فکر مورخ معروف عرب ابن خلدون و کاتب چلبی، سیاست حسین کوپرولو را تنها راه منطقی و عقلانی معرفی می‌کند.

نعیمہ به خوانندگان مسلمان نشان می‌دهد که سیاست حسین کوپرولو روشی است بتقلید پیغمبر اسلام و آنرا با صلح حدیبیه که در ۶۲۷ بین حضرت رسول و مکیان منعقد شد مقایسه می‌کند و در زیر عنوان نوشتاری برای نشان دادن لزوم صلح با کفار بمنظور برقراری نظم و آرامش مردم از زندگی پیغمبر نقل می‌کند که در بهار ۶۲۷ با همراهان بقصد تصرف مکه حرکت کرد و در کنار چاه حدیبیه توقف کردند.

¹The Garden of Hossein, Being the choicest of news of the East and West

در آنجا پیغمبر متوجه شد که موفقیتی نخواهد داشت و با مکی‌ها قرارداد آتش بس منعقد کرد. تصمیم پیغمبر در آن زمان بمناسبت آن بود که آمادگی جنگی نداشت، و وقتی آمادگی کامل در دست نیست باید از هر وسیله‌ای برای آتش بس استفاده کرد. در ۱۶۹۹ نیز سلطان عثمانی با وضع مشابهی روبرو شده بود و بهترین وسیله‌ای که در دسترس بود بکاربرده شد و بر تمام مسلمانان مؤمن و وفادار عثمانی است که این تشخیص صحیح را پذیرفته و این داروی ناگوار را بنوشند.

نعیما، کشور را به بدن انسان شبیه می‌کند که وزیراعظم پزشک آنست. مملکت هم مثل بدن انسان ادوار مختلف دارد. تولد و رشد و فساد سلامت آن بسته به توازن تراوشهای چهارگانه بدن دارد. این تشابه و گردش ادوار تاریخ که ریشه در نظریات یونانیها درباره تاریخ دارد بوسیله ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۵) در مقدمه‌ای بر تاریخ توصیف شده است. او می‌نویسد که کشورها مثل افراد بشر دوره رشد و کهولت و ضعف را می‌گذرانند که هر دوره آن قریب چهل سال است. ابن خلدون که همواره در بین عثمانیها مورد توجه بود در قرن بیستم در غرب و میان اعراب بار دیگر کشف شد. نعیم نظریه ابن خلدون را وسعت داده و پنج دوره در زندگی کشورها معرفی می‌کند: دوره قهرمانی و پیدایش، دوره انسجام و سازماندهی غلامان درباری، دوره آرامش و امنیت، دوره گشایش و خوشی و بالاخره دوره انفکاک و متلاشی شدن. زمان قره مصطفی پاشا که محاصره دوم وین در

۱۶۸۳، دوره نگون بختی پیش آورد، عثمانی‌ها دوره چهارم را آغاز کرده بودند که حسین کوپرولو درصدد تجدید حیات خوشی و گشایش برآمد که امپراتوری را بخطر انداخته بود.

نعیما برای تشخیص و مداوای این مرض ادواری عوامل دولت را تشبیه به بدن انسان کرده بود. از کاتب چلبی سرمشق گرفته و چهار دوره را که تشبیه به چهار نوع تراوش بدن کرده بود: نظامیان و مردان شمشیر به سودا، قلمزنان و دبیران به خون، اصناف و بازرگانان به صفرا و کارگران به بلغم. مشکل اصلی حفظ توازن بین سودا و صفرا بود. بدن در کِهولت بلغم و اخلاط بیشتری ایجاد می‌کند و مشکل است بتوان سودا (نظامیان) را کنترل کرد. دراوائل کار سلطان راعی و مراقب رعایا بود و آنها را از بی‌عدالتی و جور و ستم محفوظ می‌داشت. در دوره‌های بعد رعایا مورد فشار و ظلم واقع شدند و بکار آنها رسیدگی نمی‌شد. در نتیجه یکی از دستگاههای مرکزی بدن یعنی معده که در دولت برابر آن خزانه دولتی است معیوب می‌شود. اگر صفرا بمعده یا ثروت و پول به خزانه نرسد، ضعف حاصل می‌گردد و بدن یعنی دولت ناتوان می‌شود. پزشک یا وزیر اعظم مسئول حفظ موازنه بین تراوشهای بدن یا طبقات اجتماع است. این تشابه طبی با توضیح درباره ادوار مختلف زندگی و توازن تراوشها تئوری دایره انصاف را با تئوری تاریخ تلفیق می‌کند.

نعیما پس از تشخیص به مداوا می‌پردازد و پنج اصل را برای نجات دولت لازم می‌شمارد. اول اینکه دولت باید موازنه بین درآمد و هزینه ایجاد کند که بهترین راه آن کاستن هزینه‌ها است. دوم دولت باید حقوق و مزایای افراد را بموقع پردازد که مانع ایجاد نثار مردم با دولت و شورش بشود. سوم دولت باید سوء استفاده‌های ارتش را از میان بردارد و آنرا تقویت کند تا درمقابل دشمنان خارجی ایستاده و امنیت و آرامش داخلی ایجاد کند. چهارم دولت باید در ایالات عدل و داد را کاملاً مراعات کند تا رعایا بسر خانه و زندگی خود باز گردند و بالاخره سلطان باید همواره شادان باشد تا در نتیجه رعایا او را دوست داشته و از او بترسند تا هرگونه فکر خلافی از مغز آنها روییده شود و با کمک خداوند مشکلات مرتفع گردد. پیشنهادات نعیمه ساده و مؤثر بود. بعد از پیمان کارلوویتس ارتش عثمانی همواره موفق بود. قوای پترکبیر را در ساحل رودخانه پروت در ۱۷۱۱ شکست داد. بهترین دستجات قوای عثمانی تاتارهای کریمه بودند که با سلاحهای سنتی یعنی کمان و شمشیر آنقدر سر روس از بدن جدا کردند که وزیر اعظم ناچار شد در نیمه روز از وعده خود اعراض کند. برای تشویق سربازان وعده کرده بود درازای هر سر روسی که در مقابل چادر او تحویل بدهند مبلغی جایزه بگیرند و زیادی تعداد سران بریده سبب شد که او مبلغ جایزه را به نصف تقلیل داد. بعد از آن لشکرکشی تاریخی، عثمانیها دوباره در ۱۷۱۵، موره را از ونیزیها پس گرفتند و اتریشی‌ها و روسها در سالهای بین ۱۷۳۶ تا ۱۷۳۹ شکست دادند و در مذاکرات صلح چون اتریشی‌ها کندی و اهمال

نشان می‌دادند، فرمانده عثمانی پیام داد راه وین باز است و سربازان عثمانی با این راه خوب آشنائی دارند. بلغراد به عثمانی باز گردانده شد و سیاست حسین کوپرولوکه نعیم با چنان ظرافت و زیرکی از آن دفاع کرده بود عملی شد.

در دوره سلطان احمد سوم (۱۷۰۳ - ۱۷۳۰) پیشرفتهای فرهنگی عثمانی هماهنگ با موفقیت‌های نظامی بود. این دوره را بمناسبت علاقه عمومی که به گل لاله پیدا شده بود دوره لاله نامیده‌اند. لاله آنقدر مورد توجه عموم بود که بصورت یک بیماری واگیردار درآمده بود. در نساجی و قالیها، در معماری و سقاخانه‌ها و کاخها همه جا لاله بصورت اثر خارجی زندگی آنروز منعکس بود. در همان ایام هنر روکوکو و معماری قرن هیجدهم در اروپا رونق داشت. متأسفانه در دوره لاله کمتر به زیربنای سازمان دولت توجه می‌شد.

در قرن هیجدهم، آثار تغییرات در سازمان عثمانی پیدا شد. تقریباً قطعی بود که پسران باید شغل پدر را دنبال کنند زیرا سرزمین تازه‌ای بدست نیامده و تعداد مشاغل محدود مانده و فرصت تازه‌ای نبود. از اینجهت مشاغل موروثی شد. انتقال بین طبقات بخصوص با اعمال نفوذ آسان بود. محمد راغب متولد ۱۶۹۹، پسر کارمند اداری معمولی شغل پدر را گرفت. کمک و حامیانی برای خود تحصیل کرد و بالاخره وزیر اعظم شد. البته زیرکی و ذکاوت همواره مورد توجه بود ولی داشتن حامیان متنفذ کمک می‌کرد.

محدود شدن سیستم و نظام قرعه کشی در قرن هفدهم آغاز شد که در قرن هیجدهم نتیجه‌اش معلوم گردید. افرادی که از صنف مدیران و فرماندهان نظامی بودند لقب پاشا داشتند و کارمندان دولت و علما افندی خطاب می‌شدند و مشاغل سه گانه همواره از هم جدا و مشخص بودند. کمتر اتفاق می‌افتاد که یکنفر افندی در قرن هفدهم از کار دولتی دست کشیده به صنف نظامیان به پیوندد. نظامیان بیشتر از نامزدهای نظام قرعه کشی و مکتبهای دزبازی انتخاب می‌شدند و وقتی روش قرعه‌کشی برچیده شد دولت برای پرکردن مقامهای نظامی در جستجوی راهی برآمد. در قرن هیجدهم بیشتر مقامهای فرماندهی و مدیریت نظامی از کارمندان دولت انتخاب شده بودند که بعنوان حاکم در ایالات منصوب می‌شدند یا مثل راغب به مقام وزیر اعظم می‌رسیدند.

بی اطلاعی عثمانی از اروپا

از نکات جالب عثمانی قرن هیجدهم اینکه آنان از هر جهت در محدوده اسلامی میزیستند و کمتر ارتباطی با اروپائیان نداشتند. رئیس‌الکتاب متصدی امور خارجه امپراتوری بود و بمناسبت شغل و مقامش با سفرا و نمایندگان خارجی در تماس بود. ولی مذاکرات آنها همواره رسمی و محدود و اغلب بوسیله مترجمان دو طرف بود. تا شورش یونان در ۱۸۲۰، در مراجعات و ترجمه‌های دولت عثمانی بوسیله افراد

چند خانواده سرشناس یونانی که در محله فئر استانبول سکونت داشتند انجام می‌شد. آنان را ترجمان‌های باب عالی می‌نامیدند و در واقع آنان عامل روابط خارجی عثمانی بودند. سفیری که دیدار رئیس الکتاب را لازم می‌دید بوسیله این ترجمانها آنرا ترتیب می‌داد. در نتیجه این افراد نفوذ بسیار داشتند و یونانیهای فئری وضع خود را با عثمانیها تطبیق می‌دادند. وقتی خبر شورش یونان به استانبول رسید دولت عثمانی ارشد و رئیس ترجمانها را بدار آویخت. این پایان نفوذ یونانیهای فئری بود و از آن پس مسلمانان به آموختن زبانهای اروپائی گرویدند.

بیشتر مردم عثمانی اطلاعی از وضع اروپا نداشتند. تعداد کمی از آنان به اروپا سفر می‌کردند و دولت عثمانی تا ۱۷۹۳، سفارت دائمی در هیچیک از کشورهای اروپائی نداشت و پیش از آن فقط در مواقع ضروری سفیری فرستاده می‌شد که معمولاً برای اعلام مرگ سلطان یا مبادله پیمان و یا سایر امور دیپلماتیک بود. با اینکه در اروپا کتابهای بسیاری درباره سفر و اوضاع خاورمیانه منتشر می‌شد، در عثمانی چیزی درباره کشورهای اروپا نبود و حتی اطلاع هیئت حاکمه عثمانی درباره اروپا خیلی کم بود و علاقه‌ای هم بدان نشان نمی‌دادند. اگر زمانی درباره اروپا حرفی بمیان آمده یا فکر می‌کردند، با وضعی مبهم ولی قطعی گفته می‌شد که اروپا دارالحرب و از جهان اسلام بمراتب پست تر و پائین تر است.

برخی از عثمانیها توجه خاص به اروپا پیدا کردند. کاتب چلبی درباره جغرافیای اروپا نوشت منابع اطلاعاتی مسلمانان درباره کشورهای مسیحی بسیار نارسا و ناقص است و سعی کرد از یک کشیش فرانسوی که مسلمان شده بود اطلاعاتی درباره جغرافیای کشورهای مسیحی بدست بیاورد و بعلت دسترسی او بهمین اطلاعات و منبع محدود، چلبی یکی از مطلعین عثمانی محسوب می شد و جملات زیر از کتاب او درباره جنگهای دریائی گرفته شده که نشانی است از جرأت و جسارت او در تظاهر به اطلاعات و همچنین سطحی و ناقص بودن اطلاعاتی که او با زحمت بدست آورده است

برای فردی که امور کشوری را متصدی است دانستن جغرافیا از لوازم علوم است. اگر نداند که کره زمین در چه وضع است لااقل باید از جغرافیای عثمانی و کشورهای همسایه آن مطلع باشد تا اگر لشکرکشی لازم شد با دانش بدان اقدام کند تا دفاع از سرحدات و حمله به سرزمین همسایه آسان بشود. مشاوره باکسانیکه از جغرافیا اطلاع ندارند بی نتیجه است حتی اگر طرف مشورت افراد همان محل باشند. بیشتر افراد محلی قادر به رسم نقشه محله خودشان نیستند. دلیل کافی در اهمیت و لزوم اطلاع از این علم را وقتی درک می کنیم که کفار باتوجه بدان توانسته اند دنیای جدید (آمریکا) را کشف کرده و خود را به بنادر هند و شرق برسانند. بعلاوه همین ونیزیهای نگون بخت، مردمی که

شناخته می‌شود و شاهان اروپا او را بعنوان ماهیگیر می‌شناسند با علم جغرافیا توانسته خود را به داردانل برساند و در برابر کشور معظمی چون عثمانی که بر شرق و غرب حکمروائی دارد خودی نشان دهد.

ولی تلاش کاتب چلبی برای هشدار دادن به مردم عثمانی و بیان اهمیت جغرافیا و لزوم اطلاع از اوضاع اروپا بی نتیجه ماند. دولت اطلاعات سطحی درباره اروپا جمع آوری می‌کرد ولی کمتر توجهی به عمق مطلب و تغییراتی در زمینه علوم و افکار و تکنولوژی که در جریان بود نداشت. عثمانی هر قدر درباره دنیای مسلمان مطلع و پیشتاز بود از دنیای خارج از مرز اسلام بکلی بیخبر و خالی از ذهن باقی ماند. تا زمانی که در مقام قدرت و فاتح بودند این بیخبری شاید اثر زیادی نداشت. اما وقتی که آن زمینه فتوحات از بین رفت و اروپا در مقابل جهان اسلام قد برافراشت، نتیجه این بی خبری خطرناک و زیان بخش شد. گفته می‌شود دلیل عدم موفقیت و ادامه فتوحات عثمانیها در اعتقادات خودشان بود. نکاتی از قبیل دایره انصاف و تشابه پزشکی که برای تشخیص گرفتاریها و مشکلات دولت بکار برده می‌شد به یک نتیجه می‌رسید و آن تجدید سازمان، تصفیه سازمانها و تجدید حیات آنها بود. ولی به جای این کار همه توجهها به گذشته و موفقیتهای گذشته و مقایسه آنها با آمال و آرزوهای ملی بود. دوره سلیمان قانونی، زمانی که امپراتوری در اوج قدرت بسر می‌برد را در نظر می‌گرفتند. به آن دوره نگریسته و کارهای آن زمان را

تجربه افکار نو در سازماندهی نداشتند. درحالیکه اگر آنان توجهی به اخلاقیات می کردند و آنرا تجدید حیات می کردند و وزراء متخلف را بشدت تنبیه می کردند، عدالت برقرار می شد و امپراتوری قدرت خود را باز می یافت.

کاتب چلبی و همچنین نعیم در زمان خودشان بازیابی قدرت عثمانی را پیشگوئی کردند که حقیقت پیدا کرد و عثمانی تجدید حیات یافت و فاتح بازگشت. ولی همان موفقیت ها انحطاطی پیش آورد که سازمان آنرا بکلی مختل و متغیر کرد. پس از پایان مبارزه با اتریش و روسیه در ۱۷۳۹، عثمانی از دوره طولانی صلح در غرب برخوردار شد زیرا اروپا درگیر گرفتاریها و اختلافات خود بود. از آن جمله جنگهای هفت ساله بود که دولت عثمانی زیرکانه در آن دخالت نکرد. سران قوم که گرفتاری نداشتند زندگی آرام استانبول را یکنواخت می دیدند و دربار با تشریفات مفصل و کسل کننده روزگاری می گذراند تا اینکه آن دوره کسالت بار در ۱۷۶۸، با جنگ عثمانی با روسیه پایان رسید.

جنگ روس و عثمانی

علت اصلی سوّمین درگیری و جنگ بزرگ عثمانی با روسیه کشور لهستان بود. اگوستوس سوّم، پادشاه لهستان در ۱۷۶۳ مرد و کشورهای اروپائی درگیر تلاش دیپلماتیک دامنه داری برای انتخاب جانشین او شدند. روسیه و پروس کسی را برای شاهی می خواستند

که زیر نفوذ اتریش نباشد. در نتیجه فشار دوجانبه این دو کشور دیت لهستان در ۱۷۶۴، استانیسلاس پونیاتوفسکی را بشاهی انتخاب کرد. فرانسه که فعالیت هایش بی نتیجه مانده بود عثمانی را وادار کرد در لهستان دخالت کند. لهستانیها در مقابل پونیاتوفسکی که قصد داشت قانون اساسی را تغییر بدهد ایستادگی کرده و کنفدراسیون بار را برای مقابله با او تشکیل دادند. با بکار بردن قدرت کنفدراسیون چریکهای اوکرائینی شهر بلتا را آتش زدند. عثمانی روسیه را متهم کرد و در اکتبر ۱۷۶۸، بر علیه روسیه اعلان جنگ داد. هیچیک از طرفین آماده برای جنگ نبودند و نبرد آنها مثل درگیری دونفر کور و یکدست بود. این درگیری چهار سال ادامه داشت. گاهی به مذاکره صلح نزدیک می شد تا اینکه در ژوئیه ۱۷۷۴، در کوچک قینارچی قرارداد صلح امضاء شد و امضای این قرارداد صلح خانه مقوائی عثمانی را بر سرش فرود آورد و تصویری که از تجدید حیات امپراتوری، مدتی قریب به سه ربع قرن وجود داشت از هم پاشید. داروهای شفابخشی که نعیم پیشنهاد کرده و سران عثمانیها استفاده کرده بودند، تصویری از سلامت و قدرت ایجاد کرده بود، در صورتیکه آخرین آثار حیات مریض مشرف بمرگ بود. پیمان کوچک قینارچی، اولین لرزه را بجان عثمانیها انداخت و تازه دریافتند که آنچه بعنوان داروی شفابخش تجویز شده بود شکرپنیر بود و نه دارو و اگر می خواستند امپراتوری به حیات خود ادامه دهد بایستی مشکلات را واقعاً برآورد کرده و سنجیده و راه چاره برآن بیاندیشند.

سرانجام راه چاره پیدا شد ولی به کندی ظاهر می‌شد. با اینکه بسیاری دنبال همان راههای قدیمی بودند، سلطانی مقتدر بنام سلیم سوم (۱۷۶۱-۱۸۰۸) اصلاحات و تحول را آغاز کرد. عثمانی به غرب روی آورد تا قدرت نظامی خود را با اروپا یکسان کند. ارتشی نوین با تعلیمات و انضباط اروپائی ایجاد کرد. در ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ سلطان یک رشته مقررات تازه بنام نظم نوین برای تجدید سازمان نظامی و سازمان اداری صادر کرد. آموزش زبان در عثمانی یکی از عوامل اصلی توجّه بغرب بود و جوانان برای تعلیم به فرانسه اعزام شدند. در اغلب پایتخت‌های اروپائی سفارت‌های دائمی گشودند و افکار اروپائی به آرامی در کشور پیدا شد تا اینکه در قرن نوزدهم عثمانی تبدیل به کشوری نسبتاً مدرن شد. سلطان سلیم سوم در نیمه راه بین رسوم سنتی قدیم امپراتوری و اصول نو، سازمانی بوجود آورد که یک قرن و نیم دیگر به حیات خود ادامه داد.

